عدالت صحابه از دیدگاه تشیع و تسنن

علی باقر شیخانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عدالت صحابه : از دیدگاه تشیع و تسنن

نویسنده:

علی باقر شیخانی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عدالت صحابه : از دیدگاه تشیع و تسنن

مشخصات کتاب

عدالت صحابه از دیدگاه تشیع و تسنن

کد: ۷۹۸

نویسنده: علی باقر شیخانی

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

لیتوگرافی: سروش مهر

چاپ و صحافی: نگارش

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۵۰۰

بهاء: ۱۲۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۳-۳۲-۷۸۰۸-۹۶۴\۹۶۴ :ISBN-

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص: ۳

ص: ۶

دیباچه

صحابه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده و به او ایمان آورده است و با اعتقاد به اسلام از دنیا رفته است. درباره مفهوم و صداق صحابه میان تشیع و تسنن اختلاف نظر وجود دارد. اهل سنت همه صحابه را بدون استثناء عادل می دانند و هیچ کسی از آنها را به فسق و گناه نمی توان متهم کرد. آنها معتقدند صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در موارد متعدد به اجتهاد خود عمل می کردند؛ زیرا همه آنها به دلیل هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله اهل اجتهاد بودند و امکان دارد در برخی از موارد در اجتهاد خود دچار اشتباه و لغزش هم شده باشند، ولی هیچ گاه آنها از سر عمد و علم مرتکب گناه و خلاف نمی شدند. اگر در اجتهاد خود به حقیقت می رسیدند، دو ثواب وگرنه یک ثواب به آنها داده می شد. بنابراین، در نگاه اهل سنت همه صحابه افزون بر عدالت، دارای اجتهاد نیز بودند. لازمه این اعتقاد، آن است که صحابه یک نوع مصونیت دینی دارند و باید در صدد توجیه و تأویل کاهای آنها باشیم و در صورت عدم توجیه، با چشم پوشی و سکوت، از کنار آن بگذریم.

در مقابل، شیعه می گوید با این که صحابی پیامبر بودن یک افتخار است و هیچ گاه نمی توان تمجیدها و تاییدهای آیات قرآن و خدمات

ارزنـده و مجاهـدت های خالصانه و نقش بی بـدیل صـحابه را در تحکیم و تثبیت اسـلام نادیـده گرفت، تمجیـدها و تاییدهای آیات قرآن و ولی به هیـچ وجه نمی توان آنها را همسـنگ و هم سـطح پنـداشت؛ همان گونه که نمی توان فضـیلت عـدالت و اجتهـاد را برای همه آنهـا مطلق و عام در نظر گرفت و نیز نمی توان تمجیـدها و تعریف های قرآن را وسـیله ای برای مصونیت آنان از گناه به ویژه مصونیت همیشـگی آنها دانست. به نظر شـیعه، این اعتقاد نمی توانـد درست باشـد که صـرف دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله همچون کیمیایی شخص را مصونیت دائمی بخشد و او را از هرگونه انتقاد و پرسشگری برکنار دارد.

در این پژوهش، پژوهشـگر ارجمند جناب حجت الاسـلام والمسـلمین باقر شـیخانی در تبیین عقاید مربوط به صحابه از دیدگاه فریقین، تلاش هـای ارزنـده ای کرده انـد. با تشـکر از تلاش های محققانه ایشان، امیـدواریم این پژوهش مورد اسـتفاده برنامه سازان محترم به ویژه در بخش برون مرزی قرار گیرد.

انّه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش گفتار

پیش گفتار

اَلْحَمْـدُ لِلّه رَبِّ الْعـالَمِینَ وَ صَـلّی اللّه ُعَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْطّاهِرِینَ اَلَّذِینَ اَذْهَبَ اللّه ُعَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ تُطَهِّرُهُمْ تَطْهِیرا. وَ صَلِّ عَلی اَصْحابِهِ الّذِینَ اَحْسَنُوا الصَّحابَهَ وَ الَّذینَ اَبْلُوا البَلاءَ الحَسَنَ فِی نَصْرِهِ وَ سابِقُوا اِلی دَعْوَتِهِ وَ فَارقُوْ الْاَزْواجَ وَ الْاَوْلادَ فِی اَظْهارِ کَلِمَتِهِ وَ قاتِلُواْ الْاباءَ وَ الْاَبْناءَ فِی تَثْبِیتِ نُبُوتِهِ.

۱. در قرآن کریم، وظایف متعددی برای پیامبر صلی الله علیه و آله ترسیم شده که یکی از این وظایف، ابلاغ امر الهی به مردم است:

یَا اَیُّها الْرَسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبّکْ... . (مائده: ۶۷)

ای رسول! آن چه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شد، ابلاغ کن.

از سوی دیگر، مردم را نیز به پذیرش آن مأمور کرده و اطاعت از رسولش را قرین اطاعت از خود قرار داده است:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ ... .(نساء: ۵۹)

ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا و رسولش پیروی کنید.

افزون بر آن، پیروی از رسولش را عین پیروی از خود خوانده است:

مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ. (نساء: ۷)

کسی که از رسول پیروی کند، همانا از خدا پیروی کرده است.

هم چنین محبوبیت آدمی نزد خود را به پیروی از رسولش وابسته دانسته است:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْكَمُ اللّهُ. (آل عمران: ٣١)

بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید. خدا شما را دوست خواهد داشت.

باید دانست هدایت به صراط مستقیم که هر مسلمانی همواره در نمازها از خدای خود می طلبد، در پیروی از پیامبر نهفته است:

اِنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیْما فَاتّبِعُوُهُ. (انعام: ١۵٣)

(بگو:) این راه مستقیم من است. پس از آن پیروی کنید.

خداوند فرموده است که انسان ها باید از همه گفته های رسول پیروی کنند و استثنایی در کار نیست:

ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (حشر: ٧)

آن چه رسول به شما عطا کرد، بگیرید (و عمل کنید) و از آن چه نهی کرد، بر حذر باشید.

پروردگار، علت این پیروی و اطاعت بی چون و چرا را چنین ترسیم می کند:

وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی. (نجم: ٣ و ۴)

(پیامبر صلی الله علیه و آله) از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه آن چه می گوید، وحیی است که به او شده است.

قرآن در آیتی دیگر، نه تنها گفتار رسول را شایسته پیروی می داند، بلکه همه رفتارهای وی را بهترین الگو و اسوه برای پیروی معرفی می کند و می گوید:

وَ لَقَدْ كان لَكُمْ فِی رَسُولِ اللّه ِ اُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ كانَ یَرْجُوا اللّه َوَ الْیَوْمِ الْاخِرَ وَ ذَكَرَ اللّه َ كثیرَا. (احزاب: ٣١)

همانا برای شما در زندگی رسول خدا، سرمشق نیکویی است برای آنان که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

۲. به دلایـل یـاد شـده، مسـلمانان همواره خود را ملزم به پیروی از پیـامبر دانسـته و در هم آهنـگ کردن خود بـا گفتار و رفتار پیـامبر صـلی الله علیه و آله اهتمـام ویژه ای داشـتند. پس از رحلت آن حضـرت نیز در زمینه نیازمنـدی هـای عبـادی و سیاسـی، اقتصادی و قانون گـذاری خود، پس از قرآن، سـنت را یکی از منابع اصـلی آیین خود قرار دادند که عبارت بود از قول، فعل و تقریر آن حضـرت. به دیگر سخن، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آلهوظیفه ای را بیان کرده (قول) یا کاری را به عنوان وظیفه ای دینی انجام داده (فعل) یا برخی اشـخاص، وظایف دینی را در حضورش انجام داده و آن حضرت اعتراض نداشته و سکوت کرده باشـد _ با این که امکان تذکر بوده است _ ، معلوم می شود که مورد تأیید و رضایت وی بوده است (تقریر). مسـلمانان، سنت به هر سه معنا را حجت شرعی می دانستند و در جعل قوانین حقوقی خود به آن رجوع می کردند و بدان پای بند بودند.

۳. آن چه گفته آمـد، دربـاره سـنّتی است که به نقـل متواتر رسـیده باشـد؛ یعنی گروهی آن را در حـدّی نقـل کرده باشـند که احتمـال تبانی آنان بر کـذب منتفی شود. چنین نقلی چون مفیـد علم است، حجت شـرعی برای قانون گـذاری و اجتهاد خواهد بود. روایاتی که بـدین حـد نرسـیده باشـند، چون مفیـد ظن و گمان به صدورنـد و در اصـطلاح، خبر واحدنـد، چنین مرتبه ای ندارند، بلکه آن را با شرایط خاصی پذیرفته اند.

۴. شـرایطی که عالمان شیعه و سنی برای پذیرش چنین احادیثی بیان کرده اند، عبارت است از: اسلام، عقل، ضبط، عدالت و... که اگر راوی این احادیث، چنین ویژگی هایی داشته باشد، احادیث آنان پذیرفته است.

ص: ۱۱

ازاین رو، با تحقیق و بررسی در حالت های راویان حدیث، باید اوصاف یاد شده را در آنان احراز کرد. بدین گونه بود که علم راوی شناسی (علم الرجال) در میان مسلمانان پای گرفت.

۵. شروطی که گذشت، در تمامی سلسله سند تا هنگامی که به شخص معصوم برسد، باید احراز شود. گفتنی است از قرن دوم هجری هم زمان با تدوین حدیث در میان اهل سنت، برخی از اهل حدیث، احراز شرط عدالت را درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آلهلازم ندانستند، بلکه مدعی شدند عدالت همه آنان از امور بدیهی و مسلّم است و به تعدیل نیازی ندارند. بدین دلیل، نقد و بررسی احوال اصحاب را در شأن متأخران ندانستند و گفتند: اگر بر فرض، امر خلاف و جرم و گناهی از آنان در تاریخ ثبت شده باشد، قابل اعتنا نیست، بلکه می بایست به توجیه آن پرداخت و اگر کسی آن امور را بیان کند و به یکی از اصحاب اتهام بزند، زندیق است.

۶. با این که بحث عدالت راوی به علوم نقلی؛ یعنی علم درایه و رجال مربوط بود، پس از مدتی وارد بحث های عقلی و کلامی اهل سنت شد و به مرتبه ای رسید که ابوالحسن اشعری؛ بنیان گذار فرقه کلامی اشاعره (در قرن چهارم)، عقیده به عدالت همه صحابه را یکی از اصولی دانست که مذهب اهل سنت بر آن استوار است.

۷. طرح عدالت همه صحابه در باب عقیده، برای کسانی که به چنین نظریه ای باور نداشتند، پی آمدهایی ناگوار به همراه آورد؛ زیرا بهانه به دست زورمندان داد که هرگاه خواستند، مخالفان خود به ویژه پیروان اهل بیت علیهم السلام را از سر راه خود بردارند آنان را به سب و لعن صحابه متهم

کنند و دستگیر و زندانی نمایند و گاه با تحریک گروهی به نام دفاع از صحابه، میان طایفه های اسلامی، جنگ فرقه ای به راه انداخته و خود سود ببرند. ازاین رو، یکی از بحث های مهم، مسئله عدالت صحابه است تا معلوم شود:

الف) عقیده به عدالت همه صحابه در شمار کدام یک از اصول اعتقادی اسلام است؟

ب) آیا از اصول دین یا ضروریات آن است که انکار آن سبب کفر و زندقه گردد؟

ج) دلایل عقیده مندان به آن کدام است؟

د) آیا آیات الهی و سنت قطعی و شواهد تاریخی چنین نظریه ای را تأیید می کند؟

ه) دلایل منتقدان چنین عقیده ای چیست؟

و) انگیزه ها و بازتاب های چنین عقیده ای چه بوده است؟

پرسش هایی از این دست، بحثی طولانی را می طلبد، ولی آن چه در این جا، بررسی می شود، دریچه ای است کوچک که برای بازنگری یکی از اندیشه های رایج در میان بخشی از امت اسلامی، گشوده و با بهره گیری از متون معتبر عقیده مندان به این نظریه، نقد شده است. امید است مورد توجه و عنایت ارباب اندیشه و خرد قرار گیرد و با نقد منصفانه خود، در پر باری هر چه بیش تر این بازنگری ها سهیم شوند.

رَبّنا اغْفِرْلَنا وَ لِاِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِاْلاِیمانِ و لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلّذِینَ ءَامَنُوا رَبَّنا اِنَّکَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ.

ص: ۱۳

بخش اول: کلیات

اشاره

از آن جا که در فهم هر قضیه ای، شناخت اجزای آن ضروری می نماید، برای پی بردن به مفاد قضیه «همه صحابه عادلند»، اجزای سه گانه آن؛ یعنی: «همه»، «صحابه» و «عادلند» می پردازیم. ازاین رو، بحث را در دو فصل دنبال می کنیم. در فصل اول، با بررسی مفهوم عدالت و راه شناخت عادل، به جست وجوی دلایل شرط بودن عدالت در راوی حدیث می پردازیم. سپس در فصل دوم، مفهوم صحابه و تعداد آنان را بررسی می کنیم.

آن گاه به پشتوانه آیات قرآنی و حدیث، به بررسی این قضیه در بخش ادله خواهیم پرداخت.

ص: ۱۴

فصل اول: مفهوم عدالت

اشاره

این مبحث را در سه مقام پی می گیریم:

گفتار اول _ شرط عدالت راوی

اشاره

این شرط مورد اتفاق دانشمندان مذاهب اسلامی است. اکنون نظر اندیشمندان اهل سنت و امامیه را در این مورد می آوریم.

الف) نظریه اهل سنت

جلال الدین سیوطی در تدریب الراوی(۱) چنین گفته است:

ص: ۱۶

۱- تدریب الراوی، کتابی در علم درایه است که درباره اصطلاحات حدیث و محدثان و صفات راوی و ویژگی ها و آداب نقل، بحث می کند. متن کتاب از ابوذکریا نواوی و شرح آن از سیوطی از عالمان برجسته مصری و شافعی مذهب قرن دهم هجری است.

عموم پیشوایان حدیث و فقه، اجماع کرده اند که درباره راوی، عادل و ضابط بودن شرط است و عدالتش به مسلمان، بالغ، عاقل و سالم بودن از اسباب فسق و خلاف مروّت است.(۱)

این کلام بر شرط عدالت داشتن راوی حدیث نزد اهل سنت صراحت دارد.

ب) نظریه امامیه

فقیهان و محدثان امامیه نیز عدالت را در راوی حدیث شرط می دانند. در معالم الاصول(۲) آمده است:

اعتبار این شرط (عدالت) در بین اصحاب ما (امامیه) نیز مشهور است.(۳)

در برابر قول مشهور، شیخ طوسی(۴) در عده الاصول، قول کسی را که در گفتار خود از دروغ می پرهیزد، پذیرفتنی می داند. به بیان دیگر، به ثقه و مورد اعتماد بودن در نقل بسنده می کند. قول مشهور در میان متأخران نیز همین است

(۵).

۱- همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- معالم الاصول، از کتب معروف در علم اصول نوشته شیخ حسن زین الدین عاملی از فقیهان قرن دهم هجری است که از زمان تألیف تا کنون از کتاب های درسی حوزه های علمی امامیه بوده است.

۳- معالم، ص ۲۰۰.

۴- شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی از فقیهان، متکلمان، محدثان و مفسران برجسته قرن پنجم امامیه است که در علوم و فنون مختلف اسلامی تبحر داشت. کتاب هایی که او نوشته است: عده الاصول در علم اصول و الخلاف در بیان اختلاف فتواهای مذاهب اسلامی و دو کتاب حدیثی از اصول چهارگانه معتبر نزد شیعه؛ یعنی تهذیب و استبصار، هم چنین تفسیر التبیان از ماخذهای معتبر تفسیری است. کتاب مبسوط او در فقه سبب دگرگونی فراوانی در فقه شد.

۵- مقباس الهدایه، ج ۲، ص ۳۳ به بعد.

گفتار دوم _ مفهوم عدالت

اشاره

زیر فصل ها

الف) عدالت در لغت

ب) عدالت در اصطلاح

الف) عدالت در لغت

«عدالت» و «معادله» را در لغت، معنای «مساوات» می دانند. واژه های «عَدْل» و «عِدْل» از جهت معنا به هم نزدیکند، ولی «عَدل» در جایی به کار می رود که فهم و درک همراه با بصیرت و معرفت باشد، مانند: احکام. آیه شریفه: «اَوْ عَدْلَ ذلک صیاما» نیز به همین معناست، ولی «عِدْل» در جایی به کار می رود که فهم و درک با حس همراه شود، مانند: وزن کردنی ها، شمردنی ها و پیمانه کردنی ها.(۱)

ب) عدالت در اصطلاح

اشاره

در اصطلاح چند معنا برای عدالت گفته اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

تعریف اول _ «عدالت»، استواری در عمل را گویند که همان استقامت عملی است.

ابن رشد حفید اندلسی،(۲) حقیقت عدالت را اختلافی می دانند، ولی عموم فقیهان، عدالت را صفتی افزون بر اسلام می پندارند و به همین جهت، عادل باید واجبات و مستحبات شرعی را انجام دهد و از محرمات و مکروهات پرهیز کند.(۳) خطیب بغدادی(۴) نیز مراد از عدالت را استقامت در دین، سلامت در مذهب و دوری از اسباب فسق و اموری

۱- مفردات، راغب اصفهانی، ماده عدل.

۲- محمد بن احمد بن محمد رشد قرطبی فیلسوف، حکیم، متکلم و فقیه مالکی در فنون و علوم مختلف صاحب تألیف بود و درباره اختلاف فقیهان کتاب بدایه المجتهد را نوشت. وی نوه ابن رشد اندلسی حکیم و فیلسوف مشهور اسلامی است.

۳- بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۴۵۷.

۴- احمـد بن علی، مشـهور به خطیب بغـدادی از عالمـان و فقیهـان و مورخـان و محـدثان شـافعی مـذهب عراق، در قرن پنجم هجری است که بیش از ۵۰ تألیف از خود به جای گذاشت. کتاب تاریخ بغداد او در تاریخ و شـرح حال اشـخاص و هم چنین کتاب الکفایه فی معرفه علم الروایه او در علم درایه، معروف است.

می داند که اعضا، جوارح و قلب از فعل آن نهی شده است.

پس، عـدالت، به معنـای پیروی از اوامر خـدای تعـالی و پرهیز کردن از امور نهی شـده است. از طرفی دیگر، می دانیم که گـاه انسان مکلّف، به برخی از گناهان آلوده می شود و نیز از انجام برخی واجبات دور می مانـد. ازاین رو، باید گفت عادل کسـی است که به انجام دادن واجبات و هم چنین پرهیز کردن از محرمات شـناخته شـده است؛ مانند کسـی که در رفتارش به حقیقت می گرود و در سـخن نیز از آن چه به دین و مروّت وی آسـیب می رسانـد، پرهیز می کند. اگر کسـی چنین بود، به عدالت در دین و صـداقت در نقـل حـدیث متّصف می شود، ولی در تحقق این اتّصـاف، غیر از گناهان کبیره، بایـد از گناهان صـغیره نیز پرهیز کرد.(۱)

برخی فقیهـان امامیه نیز به همین نظریه معتقدنـد. ابن ادریس حلی،(۲) کسـی را عادل می دانـد که واجبی را ترک نکنـد و امر قبیحی را مرتکب نشود،(۳) ولی شیخ انصاری(۴) از وسـیله ابن حمزه حلی نقل می کنـد که عـدالت در دین، پرهیز از گناهان کبیره و اصرار نداشتن بر انجام گناهان صغیره است. ابوالصلاح حلبی(۵) نیز عدالت را شرط قبول شهادت

۱- الکفایه فی معرفه علم الروایه، ص ۸۱.

۲- محمـد بن ادریس حلی از فقیهان برجسـته امامیه در قرن شـشم هجری است که با تألیف کتاب السـرائر در فقه پس از شـیخ طوسی از بسته شدن باب اجتهاد در تشیع همانند دیگر مذهب ها جلوگیری کرد.

۳- السرائر، ج ۱، ص ۲۸۰.

۴- شـیخ اعظم مرتضـی انصاری از برجستگان فقه و اصول در ۱۵۰ سال اخیر است که سـبب دگرگونی در علم اصول شـد. دو کتاب مهم او در فقه و اصول؛ مکاسب و رسائل از کتاب های درسی حوزه های علمی شیعه است.

۵- ابوالصلاح حلبی از فقیهان امامیه در قرن پنجم هجری که کتاب الکافی در فقه از اوست.

می شمارد و برای ثابت شدن حکم آن، بلوغ و دوری از همه زشتی ها را شرط می کند. هم چنین در کلام علامه مجلسی و محقق سبزواری آمده که بنا بر مشهور، معنای عادل این است که گناه کبیره نکند و بر انجام گناهان صغیره اصرار نداشته باشد. شیخ انصاری بنا بر ظاهر همه این گفته ها، عدالت را استقامت فعلیه در فعل ها و ترک ها می داند، بی آن که ملکه بودن آن ها اعتباری داشته باشد.(۱)

تعریف دوم _ عدالت همان استقامت و استواری عمل است، بی آن که ملکه شده باشد.

جلال الدین سیوطی در تدریب الراوی، شرط در راوی حدیث را عادل و ضابط بودن می داند و فرد عادل را مسلمان، بالغ و سالم از اسباب فسق و خلاف مروّت می خواند.(۲) این تعریف، از فقیهی شافعی مذهب است که برخی از عالمان دیگر مذهب ها نیز آن را پذیرفته اند. شیخ زین الدین عاملی شهید ثانی از فقیهان برجسته شیعه نیز همین تعریف را می پذیرد. او معنای عدالت را، سالم بودن از اسباب فسق (گناهان کبیره و اصرار بر انجام گناهان صغیره و خلاف مروّت) می داند... چنان که ملکه شود. البته بنابر دیدگاه او به معتبر بودن ملکه تصریح نشده است؛ زیرا از اسباب فسق و خلاف مروّت، سلامت به دست نمی آید، مگر این که ملکه آن پیدا شود. برای همین، از اعتبار لفظی آن بی نیاز شده اند.(۳) شیخ مفید(۴) و قاضی

۱- رسائل فقهیه، «رساله العداله»، ص ۷.

۲- تدریب الراوی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۳- الرعایه، ص ۱۸۵.

۴- مقنعه، ص ۷۲۵.

ابن براج(۱) از دیگر فقیهان شیعه هستند که این نظریه را پذیرفته اند. هم چنین برخی از فقیهان معاصر شیعه با پذیرش این نظریه، عدالت را از اوصاف و ویژگی های نفسانی نمی دانند، بلکه آن را وصف عمل و استقامت بر جاده شرع و کج نشدن از آن می شناسند. از برخی آیه های قرآن همین مطلب برمی آید، همانند: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»(۲) پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید پس به یک زن اکتفا کنید که مراد آن از ترس درماندن از طریق عدل شرعی است یا آن جا که می فرماید: «وَ لَنْ تَسْتَطِیْعُوا أنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ»،(۳) و قادر نخواهید بود بین زنان به عدالت رفتار کنید عدالت را به عمل خارجی نسبت داده، هر چند ترس از عقاب یا امید به ثواب، عامل بازدارنده از گناه باشد (و بیم و امید، به قلب و جان آدمی مربوط است). اینان علت پرهیز بیش تر مکلفان از معاصی را ترس از عقاب الهی می دانند و این معنای عدالت را موضوعی برای بخشی از احکام شرعی می شمرند. پس اگر کسی به انگیزه ترس یا امید، به احکام شریعت عمل کند (با این که شرط مقتضی برای انحراف وجود دارد)، و راه مستقیم را بپیماید، مصداق عادل شرعی و لغوی است. البته استمرار این استقامت باید به گونه ای باشد که به صورت طبیعت ثانوی مکلّف درآید.

ازاین رو، ایشان استقامت عمل در برخی از زمان ها مانند ماه رمضان یا محرم را مصداق عدالت نمی دانند؛ زیرا به استواری مکلف در طریق

۱- مهذب، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲- نساء، ۳.

۳- نساء: ۱۲۹.

مستقیم اطمینانی نیست، چون وی گاه استوار و گاه نااستوار است. هم چنین است اگر کسی تنها از بعضی محرمات پرهیز کند. آن چه درباره استمرار در انجام واجبات و ترک محرمات گفته ایم، شاید همان باشد که باورمندان به «ملکه عدالت» می گویند.(۱)

در هر دو تعریف، عدالت وصف عمل خارجی شمرده شده است؛ یعنی اگر کسی گناهان را ترک کرد و واجبات را به جای آورد، آن گاه معلوم می شود که وی عادل است، ولی براساس تعریف دوم، عدالت در صورتی تحقق می یابد که این اعمال آن قدر ازسوی وی تکرار شود تا نشان دهنده ملکه در وی باشد.

تعریف سوم ــ عدالت کیفیت نفسانی است که شخص را به رعایت تقوا وا می دارد.

امام محمد غزالی،(۲) عدالت را صورتی استوار و محکم از دین در نفس و جان می داند که صاحبش را به رعایت تقوا و مروّت وامی دارد.(۳) هم چنین علامه حلی،(۴) حقیقت عدالت را کیفیت استوار و محکم نفسانی می داند که شخص عادل را بر ملازمت تقوا و مروّت برمی انگیزاند و با

۱- التنقیح الإجتهاد و التقلید، مرحوم خوئی، ص ۲۵۴. به نقل از کتاب القضاء شرح التبصره، ص ۲۸۵.
۲- حجت الاسلام ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی فقیه شافعی مذهب، صوفی، عارف و متکلم قرن پنجم هجری است که شهرت جهانی دارد. کتب اخلاقی وی هم چون احیاء العلوم و کیمیای سعادت از کتب مشهور در علم اخلاق است که در اعصار بعد از تألیف این دو کتاب تأثیر انکار نشدنی داشته است. وی به سال ۵۰۵ در طوس فوت نمود و در طابران مدفون گردید.
۳- المنهج الحدیث فی علوم الحدیث، ص ۵۶.
۴- علاّمه حسن بن یوسف مطهّر حلی، فقیه، محدث، متکلم و فیلسوف که ریاست امامیه در معقول و منقول و اصول و فروع به او منتقل شد، وی در فنون و علوم مختلف اسلامی کتب بی شماری تألیف نمود. وی به سال ۷۲۶ رحلت نمود.

پرهیز از گناهان کبیره و اصرار نداشتن بر گناهان صغیره تحقق می یابد.(۱)

بایـد دانست نظریه مشـهور در میـان فقیهان پس از علامه حلی، همین است که با عبارت هایی هم چون: «صـفه راسـخه»، «هیئهٌ راسـخه»، «حاله راسـخه»، «ملکه راسـخه» و «کیفیه نفسانیه»، آن را بیان کرده انـد که برگرفته از عـدالت در اصـطلاح حکمت و فلسفه است.

امام خمینی در تعریف عدالت می گوید:

عـدالت حـالت نفسانی است که انسان را بر ملازمت تقوا وا می دارد و مانع از این می شود که انسان گناهان کبیره، بلکه بنا بر اقوای صـغیره ها را انجام دهد، تا چه رسد به اصـرار بر آن ها که از گناهان کبیره حساب شده است. هم چنین مانع می شود از این که انسان کارهایی که عرفا حاکی از لا ابالی بودن او نسبت به دین است، انجام دهد و بنابر احتیاط، کارهایی که منافات با مروّت دارد نیز (در مفهوم عدالت) معتبر است، اگر چه اقوی، عدم اعتبار است.(۲)

این تعریف، با تعریف های یاد شده، دو تفاوت دارد:

۱. انجام هرگونه گناه صـغیره را زیان رساننـده به عدالت می داند، برخلاف تعریف های دیگر که اصـرار بر گناهان صـغیره را چنین می شمارد.

۲. امام رحمه الله در تعریف عدالت، «حالت نفسانی» را به کار برده است تا نشان دهد که عدالت از صـفات اکتسابی، عارضـی و قابل زوال است و با انجام برخی گناهان صغیره از بین می رود اگرچه بر آنهااصرار نداشته باشد.

۱- مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲- ترجمه تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

توضیح در مورد تعریف های سه گانه عدالت

اشاره

توضیح در مورد تعریف های سه گانه عدالت

در این تعریف ها چند نکته نیازمند توضیح است:

الف) اعتبار مروّت در تعریف عدالت

در دو تعریف اخیر، مروّت نیز در تعریف عـدالت آمـده است. هرچنـد امام خمینی رحمه الله به پیروی از فقیهان متقدّم امامیه ــ که برخی این قید را در تعریف معتبر و گروهی آن را نامعتبر می دانند ــ در قید «مروت» تردید کرده است، ولی چون مشهور، آن را معتبر می داند. ازاین رو، به توضیح آن می پردازیم.

راغب، مروّت را دارای دو ریشه می دانـد که در یک ریشه به معنای «انسانیت» نزدیک بوده و نامی است برای اخلاق و افعالی که جان های سلیم آن را می پـذیرد و نیز نامی است برای کارهای نیکو مثل انسانیت. ریشه دوم آن را «مرء» می داند که نامی است برای محاسنی که هم چون «رجولیت» به مردان اختصاص دارد. این معنا، اخص از معنای «انسانیت» است؛ چون زن و مرد در «انسانیت» مشترکند، ولی «مروّت» بـدین معنـا، به اموری اختصـاص دارد که چه بسا آن ویژگی ها برای مردان، فضیلت و برای زنان رذیلت شمرده شود.(۱)

چنان که گفته شده، مروّت آداب نفسانی است که سبب می شود انسان، اخلاق نیکو و عادت های زیبنده را رعایت کند.(۲)

به نظر شهید ثانی(۳)، مروّت عبارت است از آراسته شـدن انسان به آن چه که به اقتضـای زمان و مکان و شأن و مرتبه، نیکو است، که از

۱- الذریعه الی مکارم الشریعه، ص ۱۴۳.
۲- مصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۶۷.
۳- شـهید ثـانی ــ زین الـدین بن نورالـدین علی بن احمـد عـاملی، فقیه محـدث، اولین کسـی است که در امامیه در علم درایه تألیف کرد. کتاب شـرح لمعه او از کتاب مشـهور در فقه امامیه و از کتب درسی حوزه های علمیه شیعه است. وی به سال ۹۶۶ هجری قربانی تعصب کور عده ای جاهل و نادان شده و مظلومانه در قسطنطنیه ترکیه به شهادت رسید.

جهت فعل یا ترک؛ انسان بدان متصف شود، آن هم به کیفیتی که برای او ملکه گردد.(۱)

برای امور خلاف مروّت، غذا خوردن در گذرگاه های عمومی، دراز کردن پا در مجلس و پوشیدن لباس رنگارنگ یا لباس ویژه زنان برای مردان و... را برشمرده اند.

ب) تقوا؛ رکن دیگر عدالت۱

ب) تقوا؛ رکن دیگر عدالت(۲)

ابن حجر عسقلانی(۳) تقوا را پرهیز از کارهای زشت هم چون شرک و فسق و بدعت می داند.(۴) علامه حلی نیز گفته است که تقوا با دوری از گناهان کبیره و اصرار نکردن بر انجام گناهان صغیره به دست می آید.(۵)

در بیان ابن حجر، برخی از مصداق های گناه کبیره آمده و علامه حلی نیز پرهیز از گناه کبیره را راه تقوا دانسته است. ازاین رو به تعریف گناهان کبیره می پردازیم و مصداق های آن را برمی شمریم:

تعریف گناهان کبیره

نَوَوی(۶) ویژگی گناهان کبیره را چنین بیان کرده است:

۱. معصیتی که برای آن حد معیّن شده باشد؛

۲. گناهی که در کتاب اللّه یا سنت، وعده و مجازات سختی درباره آن

ص: ۲۵

۱- الرعایه فی علم الدرایه، ص ۱۸۵.

۲- ر. ک: ده گفتار، مرتضی مطهری؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ صفات متقین.

۳- ابن حجر عسقلانی از عالمان برجسته مذهب شافعی است که کتاب تهذیب التهذیب و لسان المیزان او در علم رجال و فتح الباری در شرح صحیح بخاری از کتب معروف اوست، وی به سال ۸۵۲ در قاهره فوت نمود.

۴- شرح شرح نجه الفکر، ص ۲۴۸.

۵- مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۱۴۹.

۶- امام ابوذکریا یحیی بن شرف نَوَوِی دمشقی، از عالمان شافعی مذهب قرن هفتم هجری است که در دمشق می زیست و از وی دو کتاب ریاض الصالحین در اخلاق و روضه الطالبین در حدیث معروف است.

داده شده باشد.

۳. هر جرمی که از بی توجهی مرتکب آن به دین حکایت کند.

۴. هرکاری که کتاب اللّه بر تحریم آن و امثالش صراحت دارند و حد آن معین شده است.(۱)

امام خمینی رحمه الله می گوید:

گناهان کبیره، هر معصیتی است که نسبت به آن وعده و تهدید به آتش یا عقاب داده شده است، یا شدیدا با آن برخورد شده است، یا دلیلی دلالت کند که آن گناه از بعضی از کبایر دیگر بزرگ تر است یا مانند آن است، یا عقل یا نصی (از وحی) وارد شده که آن گناه، کبیره است.(۲)

مصداق های گناهان کبیره

چنان که نَوَوِی برشمرده است، قتل، ترک واجب فوری، دروغ گفتن به هنگام شهادت دادن و روایت کردن و سوگند خوردن، زنا، لواط، نوشیدن شراب (اگر چه اندک باشد)، رباخواری، خوردن مال یتیم، زیر پا گذاشتن حقوق پدر و مادر، دادن نسبت دروغ به خدا (به عمد) و کتمان کردن شهادت بدون عذر،(۳) برخی از موارد گناهان کبیره است.

در تحریر الوسیله چنین آمده است:

گناهان کبیره زیاد است، از جمله: مأیوس شدن از رحمت خدا، ایمن شدن از مکر او، دروغ بستن بر خدا و رسول خدا و اوصیای پیغمبر صلی الله علیه و آله، کشتن نفسی که خدا آن را حرام کرده، به جز قتلی که به حق باشد (هم چون قصاص و به جهت ارتداد و امثال آن)، عاق

۱- روضه الطالبین، ج ۸، ص ۲۰۰.
۲- ترجمه تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.
۳- روضه الطالبین، ج ۸، ص ۲۰۰.

والـدین، خوردن مـال یتیم از روی ظلم، دادن نسـبت نـاروا به زن شوهردار، فرار از جنگ، قطع رحم، سـحر، زنا، لواط، دزدی، قسم دروغ، کتمان شـهادت، شـهادت باطل، شکسـتن عهد، ناحقی در وصیت، نوشیدن شراب، خوردن ربا و مال به باطل، قمار بازی، خوردن میته و خون و گوشت خوک و گوشت هر حیوانی که برای غیر خـدا کشـته شـده است (بدون این که ضـرورتی داشـته باشـد)، کم فروشـی، تعرّب بعـد از هجرت (بـازگشت به جـاهلیت)، کمک به سـتم کاران و تکیه نمودن بر آنان، حبس نمودن حقوق دیگران بدون عذر، دروغ، تکبر، اسراف، تبذیر، خیانت، غیبت، سخن چینی، مشغول شدن به هوسرانی ها، سبک شمردن حج، ترک نماز، نپرداختن زکات، اصرار بر انجام گناهان صغیره.(۱)

ج) تفاوت تقوا با مروّت

تقوا بـا انجـام واجبـات و ترک محرمات و پرهیز از گناهان صـغیره به دست می آیـد، در حالی که مروّت، رعایت کردن آداب اجتمـاعی و عرفی است. ازاین رو گفته انـد که مخـالفت بـا تقـوا، فسق را برمی انگیزانـد، برخلاـف مخـالفت بـا مروّت که تنها عـدالت را نابود می کنـد. بنابراین، کسـی که مروّت نـدارد، ولی ملکه پرهیز از گناهان کبیره را دارد، میان عـدالت و فسق قرار گرفته است.(۲)

گفتار سوم ــ راه شناخت عادل

اشاره

گفتار سوم ــ راه شناخت عادل

از آن جا که عدالت، صـفتی نفسانی است و با حس درک نمی شود، اندیشـمندان شـیعه و سـنی، نشانه هایی را برای تشخیص عدالت افراد بیان

۱- ترجمه تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲- رسائل فقهیه، رساله العداله، ص ۲۳.

کرده اند که به دو نشانه آن اشاره می کنیم:

الف) عدالت؛ قاعده واصل هر مسلمانی

الف) عدالت؛ قاعده واصل هر مسلمانی

شیخ طوسی درباره شهادت دو گواه که مسلمان بودنشان معلوم است و جرحی بر آن دو وارد نیست، چنین حکم می کند که باید بر اساس شهادت آن دو عمل کرد و قاضی نباید برای بررسی حالات آن دو، از حکم دادن دست بکشد. وی درباره دلیل این کار چنین می گوید:

لأن الأصل فی الإسلام العداله و الفسق طار علیه یحتاج إلی دلیل.(۱)

اصل در اسلام (شخص مسلمان)، عدالت است و فسق، امری عارضی است. برای همین، به دلیل و اثبات احتیاج دارد.

از ابن جنید اسکافی (از فقیهان برجسته امامیه) نقل شده است که همه مسلمانان بر عدالتند، مگر این که خلافش ثابت شود.(۲)

در بیان این قاعده گفته اند، اصل و قاعده در هر مسلمان که بر فطرت اسلام زاده شده، عدالت است، مگر این که خلافش ثابت شود. از این قاعده به «حسن ظاهر» تعبیر می شود؛ یعنی مسلمانی که فسق نمایی نمی کند و به فساد معروف نیست و ظاهر حالش گواه بر پای بندی و تعهد او به انجام واجبات و احکام شرعی است، عادل است. در عرف نیز می گویند: «الظاهر عنوان الباطن».

دلیل بر این اصل، روایت علقمه است که می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، گواهی چه کسی پذیرفته می شود و از چه کسی پذیرفته نیست؟ فرمود:

۱- خلاف، ج ۶، ص ۲۱۸.

۲- رسائل فقهیه، «رساله العداله»، ص ۹.

ای علقمه! هر کسی که بر فطرت اسلام بوده، شهادتش مقبول است.

گفتم: آیا گواهی کسی که گناه می کند و در معرض آن است، پذیرفته می شود؟ فرمود:

ای علقمه! اگر گواهی اینـان پـذیرفته نشود، پس بایـد در دعوی هـا فقط گواهی انبیا و اوصـیا پـذیرفته شود؛ زیرا فقط اینان در میـان مردم معصومنـد (و چنین کاری امکان نـدارد). آن گاه فرمود: کسـی را که با دو چشـمانت در حال گناه ندیـده ای و دو گواه نیز بر گناه او گواهی نداده اند، عادل است و گواهی اش پذیرفته است، اگر چه در واقع چنین نباشد.(۱)

در روایتی دیگر عبـداللّه بن ابی یعفور می گویـد: از امـام صـادق علیه السـلام پرسـیدم، عـدالت یک فرد مسـلمان که پـذیرش گواهی اش، به سود یا زیان مسلمان دیگر می انجامد، چگونه تشخیص داده می شود؟ امام فرمود:

بـا عفاف و پاک دامنی و دوری کردن از شـکمبارگی و شـهوترانی و پرهیز از گناه دست و زبان و هم چنین با دوری کردن از گناهان کبیره ای که خداونـد بیم عذاب بر آن ها داده، شـناخته می شود؛ یعنی پرهیز از گناهانی هم چون شـراب خواری، زنا، ربـا، نافرمـانی از پـدر و مـادر، فرار از جنگ با کافران. نشانه این که وی چنین باشـد، آن است که او همه این عیب ها را پنهان بـدارد (و گناهی از او سـرنزند). در این صورت، بر مسـلمانان حرام است که در پی عیب جویی او برآینـد، بلکه بر آنان واجب است که وی را پاک دامن بدانند و هنگام اظهار نظر عدالتش را ابراز کنند.(۲)

از میان فقیهان چهارگانه اهل سـنت، تنها ابوحنیفه به این اصل و قاعـده معتقـد است؛ زیرا از وی نقل شده که در اثبات عدالت همین بس که ظاهرش اسلامی باشد و بر اموری که سبب جرح وی می شود، آگاه

۱- شرح تبصره، کتاب قضاء، ص ۲۸۶.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸.

نباشی.(۱)

بنابراین اصل و قاعده، ظاهر مسلمانی و شهرت نداشتن به فسق و فجور برای اثبات عدالت، بسنده است و اگر کسی مدعی شود فلان فرد عادل نیست، باید ادعایش را با دلیل ثابت کند. گفتنی است این اصل ویژه صحابه نیست، بلکه نسبت به همه مسلمانان چنین است. ازاین رو، وقتی اموری بر فسق اشخاصی (صحابی یا تابعی) دلالت کند، در صورت اثبات، نمی توان به عدالت آنان حکم کرد.

ب) جست وجو و بررسی دقیق درباره عدالت

اشاره

ب) جست وجو و بررسی دقیق درباره عدالت

بر اساس این نظریه، اصل و قاعده بر عدالت مسلمان نیست. ازاین رو، اثبات عدالت، دلیل می خواهد.

خطیب بغدادی از فقیهان شافعی مذهب در ردّ نظر کسانی که گمان می کنند عدالت همان اظهار اسلام و نبود فسق ظاهر است، می گوید: برای شناخت عدالت، اسلام، امانت، پاکی و استقامت طریقه عادل، راهی جز جست وجوی دقیق در حالات وی و بررسی کردارش نیست، تا با جمع گمان های پراکنده، علم به عدالت وی پدیدار گردد. اهل عراق (ابوحنیفه و اتباع او) گمان کرده اند عدالت به اظهار اسلام و دوری از فسق روشن می شود که اگر کسی چنین بود، واجب است او را عادل بدانیم و در این باره، به روایت ابن عباس تمسک می کنند که می گوید عرب بیابان گردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من هلال ماه رمضان را دیده ام. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا به لا اله الاّ اللّه شهادت می دهی؟ گفت: آری. پرسید:

۱- الکفایه، ص ۸۲.

آیا به این که محمّد رسول خداست، شهادت می دهی؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله [سخن او را پذیرفت و] به بلال گفت: مردم را آگاه کن که فردا روزه بگیرند.

اینان گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله بدون جست و جو و بررسی عدالت او گفته اش را پذیرفته است.

خطیب بغدادی می گوید، عرب بیابانی بودن با عادل بودن او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آلهناسازگار نمی باشد. شاید عده ای به عدالت وی خبر داده اند و شاید در همان زمان وحی نازل شده و آن مرد را تصدیق کرده است. ما نمی دانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در قبول خبر وی تنها به ظاهر اسلامش بسنده کرده باشد، به ویژه آن که برخی گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جهت خبرش را پذیرفته که وی در همان زمان اظهار اسلام کرده و مسلمان شده بود. ازاین رو، در آن زمان، از هر گناهی پاک گشته بود. به همین دلیل، وی همانند کسی بود که علم به عدالتش آشکار بوده و اظهار اسلامش برابر با عدالت وی بوده است و اگر زمانی سپری می شد، معلوم نبود که وی بر پاکی نخستین که همان عدالت بود، باقی می ماند.(۱)

چنین سخنی از خطیب بغدادی، شگفت آور است؛ زیرا وی از هواداران «عدالت همه صحابه» است، ولی در این جا برای ردّ نظریه دیگران می گوید اگر زمانی سپری می شد، معلوم نبود که این صحابی بر همان عدالت گذشته، باقی می ماند. اگر این فرض را درباره یکی از صحابه بپذیریم، درباره دیگر افراد صحابی نیز چنین احتمالی وجود دارد.

۱- الکفایه، ص ۸۲.

به همین دلیل، درباره آنان نیز بایـد بررسـی و جست و جو کرد که آیا پس از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بر همان عدالت گذشـته باقی مانده اند یا خیر. بدین جهت می توان گفت بنا بر هر دو طریق، بحث و جست و جو در عدالت صحابه بایسته می نماید.

مرتبه های عدالت

مرتبه های عدالت

وصف عـدالت، در چنـدین باب فقهی از جمله: «شـهادت»، «وصایا»، «دیون»، «طلاق»، «جمعه»، «جماعت»، «قضا»، «اِفتا»، «دیگر ولایـات شـرعی»، «حکومت» و نیز در مورد «راوی حـدیث» معتبر است. آیـا این وصف در همه این باب ها در یک مرتبه جای دارد و وصف یگانه ای بر همه منطبق است؟

شیخ انصاری درباره ملکه عدالت می گوید:

مراتب ملکه عـدالت در قوت و ضـعف متفـاوت است که آخرین مرتبه اش هم مرز با عصـمت است و آن چه در برخی مراتب عـدالت معتبر است، مرتبه پـایین آن است. آن مرتبه، حـالتی است که انسـان در خود، توانـایی برخورد با هواهای نفسانی را در اولین گـام می بینـد، اگرچه پس از آن چه بسـا در برابر هواهای نفس مغلوب شود. از این رو است که چه بسا از صاحب ملکه عدالت نیز گناهان کبیره سرزند و وجود چنین مرتبه ای از عدالت در مردم کم نیست.(۱)

گفته انـد در ولایت کبرا؛ یعنی رهبری مسـلمانان، مرجعیت دینی و قضاوت، بالاترین انـدازه عـدالت معتبر است، ولی در «اقامه بینه»، «شهادت»، «وصیت»، «دیون» و «شهود طلاق»، مرتبه پایین تر آن مقصود

۱- رسائل فقهیه، رساله العداله، ص ۲۸.

است. پایین ترین مرتبه عـدالت، آن چیزی است که درباره امام جماعت وماننـد آن روا داشـته انـد. فقیهان این مرتبه ها را زیر عنوان یگانه ای به نام «عدالت» آورده اند، ولی در روایت ها، مرتبه های آن متفاوت یاد شده است.(۱) در راوی حدیث، مرتبه متوسط عدالت معتبر است، ولی درباره صحابه، از مرتبه های بالای آن سخن می گویند؛ زیرا نقد و انتقاد نسبت به آنان را مایه کفر و زندقه می دانند. پس می بایست عدالت را در کنار عصمت دانست تا نقد و انتقادی به اصحاب روا نباشد.

۱- شرح تبصره، کتاب القضاء، ص ۲۸۹.

فصل دوم: مفهوم صحابه

اشاره

فصل دوم: مفهوم صحابه

زیر فصل ها

گفتار اول: مفهوم لغوی

گفتار دوم ـ شماره و طبقه های صحابه

گفتار اول: مفهوم لغوی

اشاره

گفتار اول: مفهوم لغوی

زیر فصل ها

الف) مفهوم لغوی

ب) معنای اصطلاحی

الف) مفهوم لغوی

الف) مفهوم لغوی

الف) در لغت «صحابه» و «اصحاب» از ریشه «صَحِبَ»، «یَصْحَبُ»، «صُحْبَةً» و «صَحابه» است. که در لغت «صاحب» به معنای ملازم و همراه است؛ چه آن ملازم، انسان و یا حیوان، مکان و یا زمان باشد و فرقی نمی کند که این مصاحبت و همراهی با جسم و تن ـ که اصل در همراهی همین است و بیش تر همراهی ها به همین شیوه است ـ و یا با عنایت و توجه و همت باشد، ولی در عرف (اصطلاح)، به کسی که همراهی اش با دیگری بسیار است، گفته می شود.(۱)

ب) معنای اصطلاحی

اشاره

ب) معنای اصطلاحی

در معنای اصطلاحی، میان عالمان علم رجال و درایه اختلاف وجود دارد.

ص: ۳۴

۱- مفردات راغب، ماده «صحب».

نظریه اهل سنت

نظریه اهل سنت

ابی صلاح شهرزَوری(۱) می گوید که بیش تر اهل حدیث، هر مسلمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده است، و بخاری در صحیح، کسی را که با پیامبر صلی الله علیه و آله همراهی کرده یا در حال اسلام، او را دیده است، صحابی می داند. ابوالمظفر سمعانی مروزی بر این باور است که اهل حدیث، به کسی صحابه می گویند که حدیث یا کلمه ای را از پیامبر صلی الله علیه و آلهنقل کرده است و بلکه مفهوم صحابه را گسترش می دهند و می گویند حتی اگر کسی یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده است، صحابی شناخته می شود.(۲)

به گفته ابن حجر عسقلانی شافعی، صحیح ترین تعریف برای «صحابی»، آن است که پیامبر را در حال ایمان دیدار کند و مسلمان بمیرد. ازاین رو، کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را در زمان کوتاه یا طولانی همراهی کرده اند، از او روایت نموده اند یا نه، با او به جنگ رفته اند یا نرفته اند و او را دیده اند و یا به جهت مانع مثل کوری ندیده اند، از صحابه اند.(۳)

جلال الدین سیوطی نیز به نقل از سعید بن مسیب می گوید:(۴) صحابی کسی است که یک یا دو سال، با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده و با او در یک یا دو غزوه شرکت داشته است. زیرا، صحابی بودن، شرافت عظیمی است که هر کسی بدان نمی رسیده، مگر با هم نشینی طولانی در غزوه و جنگ تا آن که اخلاق واقعی اشخاص پدیدار گردد؛ زیرا این سفرها،

۱- عثمان بن صلاح الدین عبدالرحمن شهرزوری فقیه شافعی مؤلف کتاب علوم الحدیث در علم درایه است که به مقدمه ابن الصلاح نیز معروف است و مورد توجه عالمان علم درایه بوده، شروح متعددی بر آن نوشته شده است. وی به سال ۶۴۳ در دمشق درگذشت.

۲- علوم الحدیث، ص ۲۹۲.

۳- الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۱۵۸.

۴- سعید بن مسیب از بزرگان تابعین، مورد پذیرش شیعه و سنی، از محبان امیرمؤمنان و یکی از فقهای هفت گانه مدینه محسوب می گردد.

خود، رنج آور بوده است. و نمایانگر اخلاق واقعی افراد. درباره اعتبار یک سال نیز می گوید، این بدان دلیل است که یک سال، چهار فصل دارد و مزاج و خلق و خوی اشخاص همراه با دگرگونی فصل ها، تغییر می یابد و حقیقت خود را نشان می دهد. سپس سیوطی به بررسی دیگر گفته ها می پردازد:

گفته اند صحابی کسی است که همراهی اش طولانی بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نقل کرده باشد، ولی «واقدی» گفته است، کسی که در حال بلوغ، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده، صحابی است. یحیی بن عثمان مصری می گوید کسی که عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده، هرچند او را ندیده باشد، صحابی است؛ مانند عبداللّه بن مالک جیشانی که به مدینه سفر نکرد، مگر در زمان خلافت عمر. هم چنین کسانی که به پیروی از پدرانشان مسلمان شده اند، از اصحاب شمرده می شوند. ابن عبدالبر در استیعاب و ابن منده، از این نظریه پیروی نموده اند. ماوردی درباره صحابی بودن، شرط دیگری را بیان می کند که بنا بر آن، به کسی صحابی می گویند که از مقرّبان رسول خدا صلی الله علیه و آلهبوده یا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آلهبه او تقرّب جسته باشد.(۱)

نظریه امامیه

آن چه گفته شد، اختلاف دیدگاه عالمان اهل سنت در معنای اصطلاحی صحابه بود که مبتنی بر این نظریه است که مفهوم صحابه دارای شرافت و جایگاه ارزشمندی است. امامیه معتقدند که لفظ «صحابی» اصطلاح

۱- تدریب الراوی، ج ۲، ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹.

شرعی نیست (و این اصطلاح در لسان شارع نیامده)، بلکه شأن و مرتبه اش، مثل دیگر واژه های عربی است. «صاحب» در لغت، «ملازم» و «معاشر» معنا می شود و این لفظ جز درباره کسی که ملازمتش زیاد باشد، به کار نمی رود و چون «صحبت» همواره میان دو کس مطرح است، ازاین رو، همواره «صاحب» و جمع آن؛ یعنی «اصحاب» و «صحابه»، به صورت مضاف به کار برده می شوند. مانند آن چه در قرآن آمده است: «یا صَاحِبَی السِّجْن» یا «اَصْحابُ مُوْسَی» (که به معنای لغوی آن است).

صحابی در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در همین معنای لغوی به کار می رفت و گفته می شد: «صاحب رسول اللّه » یا «اصحاب رسول اللّه» که همواره «صاحب» و «اصحاب» به رسول خدا صلی الله علیه و آلهیا چیز دیگر افزوده می شد. برای نمونه، به آنان که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ساکن بودند، «أصحاب الصُّفَّه» گفته می شد. البته پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، صحابی بدون مضاف الیه به کار می رفت که مرادشان، اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله بود و به صورت نامی برای آنان درآمد. ازاین رو، لفظ های «صحابی» و «صحابه» از اصطلاح های متشرعه و مسلمانان بوده و اصطلاح شرعی نیست.(۱)

پشتوانه گفته بالا، کاربردهای قرآنی است که بر اساس آن، کلمه های هم خانواده با «صحابه»، مانند: «اصحاب»، «اصحابهم» و «صاحبهما» بیش از ۹۷ بار و در همه موردها به صورت اضافه آمده است. افزون بر آن، این کلمه ها در همان معنای لغوی شان به کار رفته اند که به معنای مطلق همراهی و ملازمت کسی با شخصی یا چیزی بوده است و هیچ معنای

۱- معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۳۴.

ارزشی و اصطلاحی را دربرندارد. به همین جهت، گاه مشرکان را خطاب می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله را «صاحب» آنان می خواند: «وَ ما صَاحِبُکُم بِمَجْنُون»(۱) و رفیق شما دیوانه نیست و نیز «مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ وَ ما غَوَی»(۲) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و گاه انسان را همراه و مصاحب حیوان ها می خواند: «وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوْتِ»(۳) و مانند همدم ماهی مباش و هم چنین «اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحابِ الْفِیْل» آیا ندیدی که پروردگار تو با سپاه فیل چه کرد.(۴)

در سایر موارد که «اصحاب» و «صاحب» و مانند آن به انسان یا حیوان یا یکی از اشیا اضافه شده، همه بیانگر آن است که این لفظ در همان معنای لغوی ــ نه اصطلاحی اش ــ در قرآن به کار رفته است. معنای اصطلاحی آن را متشرعان در گفت وگوی خود به کار می برند، ولی به دلیل گسترش یافتن مفهوم اصطلاحی «صحابه» در میان مسلمانان، و به کارگیری فراوان آن در کتاب های تاریخی، حدیثی و فقهی، برخی از علمای شیعه به تبیین مفهوم اصطلاحی آن پرداخته اند. ازاین رو، گفته شده است:

صحابی کسی است که در حال ایمان، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده و مسلمان از دنیا رفته است، اگر چه در این میان، مرتد شده باشد.

مراد از دیدار اعم است از این که با پیامبر هم نشین شده و با ایشان رفت و آمد داشته باشد یا این که تنها یکی به دیگری رسیده باشد، هرچند گفت وگویی میان آن دو رخ نداده یا یکی، دیگری را ندیده باشد (به دلیل

ص: ۳۸

۱- تکویر، ۲۲.

۲- نجم، ۲.

۳- قلم، ۴۸.

۴- فیل، ۱.

نابینایی).(۱)

ابن ام مکتوم به دلیل نابینایی، پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید، ولی با آن حضرت دیدار کرد و در شمار صحابه بود، همچنین ممکن است آن فرد به دلیل فراوانی جمعیت، پیامبر را دیده، ولی پیامبر او را ندیده باشد. چنان چه در تعریف دیگری آمده است:

صحابی کسی را گویند که در حال ایمان با پیامبر صلی الله علیه و آله هم نشین شده و با ایمان مرده است.(۲)

گفتار دوم _ شماره و طبقه های صحابه

اشاره

درباره شماره صحابه اختلاف است. برخی از محدثان اهل سنت از ابو زرعه رازی(۳) نقل کرده اند که وقتی از وی پرسیدند، راویان از پیامبر صلی الله علیه و آله چند نفرند در پاسخ گفت: چه کسی نام آنان را توانسته ثبت کند و حال آن که تنها در حجه الوداع بیش از چهل هزار تن با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و هم چنین در جنگ تبوک نیز هفتاد هزار تن او را همراهی کرده اند.

وی در جایی دیگر می افزاید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که صد و چهارده هزار صحابه، کلام او را شنیده و از او روایت نقل کرده اند. چون از وی پرسیدند که این عده کجا بوده و در چه مکانی سخن آن حضرت را شنیده اند، در پاسخ گفت: اینان اهل مدینه، مکه و میان آن دو شهر یا از اعراب و کسانی هستند که در حجه الوداع و عرفه

۱- شهید ثانی، شیخ زین الدین، الرعایه فی علم الدرایه، ص ۳۳۹.

۲- سیدحسن صدر، نهایه الدرایه، ص ۳۴۱.

۳- عبیداللّه بن عبدالکریم بن یزید فروخ قرشی از محدثان اهل سنت است که در سال ۲۶۴ هجری درگذشت. گویند وی هفت صد هزار حدیث از بر داشت.

آن حضرت را دیده و سخن او را شنیده اند.(۱)

ابن فتحون، پاسخ ابوزرعه را به راویان حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط می داند و شماره اصحابی را که راوی حدیث نبوده اند، بیش از این می شناسد. با این حال، شمار اصحابی که در استیعاب به اسم یا کنیه از آنان نام برده شده، تنها سه هزار و پانصد نفر است. ذهبی شماره صحابه را بیش از هشت هزار نفر نمی داند و در أسدالغابه آنان را هفت هزار و پانصد و چهل و پنج نفر برشمرده است.(۲)

طبقه های صحابه

طبقه های صحابه

درباره جایگاه صحابه از جهت زمان و مکان مسلمان شدن و نیز مشارکت درکارهای مهم، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. برخی هم چون ابن سعد(۳) در کتاب طبقات آنان را بر پنج طبقه می دانند:

طبقه اول: اهل بدر از مهاجران و انصار؛

طبقه دوم: کسانی که در بدر بوده، ولی پیش از بدر مسلمان شده و در جنگ احد و پس از آن در جنگ های دیگر حضور داشته اند همانند: مهاجران به حبشه؛

طبقه سوم: کسانی که در جنگ خندق و پس از آن بوده اند؛

طبقه چهارم: کسانی که در فتح مکه بوده و پس از آن به اسلام گرویده اند؛

۱- علوم الحدیث، ص ۲۹۸.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- محمد بن سعد بن منیع زهری کاتب واحدی محدّث اهل سنت، در بصره متولد شد و در سال ۲۳۰ هجری در بغداد درگذشت. وی کتاب الطبقات را درباره صحابه و تابعین نوشت و در این تألیف حال بیش از ۲۵۰ تن را شرح داده است.

طبقه پنجم: کسانی که به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، کم سن بوده اند.(۱)

حاکم نیشابوری در تقسیمی دیگر و دقیق تر، اصحاب را بر ۱۲ طبقه می داند:

طبقه اول: افرادی که در مکه ایمان آورده اند، خلیفه های چهارگانه؛

طبقه دوم: اصحابی که در دارالندوه جمع گشتند؛

طبقه سوم: مهاجران به سرزمین حبشه هم چون: جعفر طیار؛

طبقه چهارم: اصحاب عقبه اولی؛

طبقه پنجم: اصحاب عقبه ثانیه که بیش ترشان از انصار بودند؛

طبقه ششم: اولین مهاجرانی که در مسجد قبا و پیش از ورود به مدینه، به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوستند؛

طبقه هفتم: اهل بدر؛

طبقه هشتم: کسانی که در مدت زمان میان جنگ بدر تا صلح حدیبیه، به مدینه هجرت کردند؛

طبقه نهم: اهل بیعت رضوان؛

طبقه دهم: کسانی که در مدت زمان میان صلح حدیبیه تا فتح مکه، هجرت کرده اند؛

طبقه یازدهم: کسانی همانند ابوسفیان و معاویه که در فتح مکه مسلمان شده اند؛

طبقه دوازدهم: کودکان و خردسالان که در روز فتح مکه و حجه الوداع و دیگر مکان ها، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده اند.(۲)

۱- طبقات، ج ۱، ص ۸.

۲- معرفه علوم الحدیث، ص ۲۴؛ تدریب الراوی، ج ۲، ص ۱۹۶.

خلاصه آن که اهل سنت در اصطلاح، «اصحاب» را کسانی می دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده اند؛ خواه در کودکی یا در بزرگ سالی و بدین ترتیب، شمار آنان بیش از صد و چهارده هزار نفر بوده و بر ۱۲ طبقه اند. گفتنی است اهل سنت معتقدند، همه آنان عادلند و میان آنان که از لحظه اول پیدایی اسلام در مکه، مسلمان شدند و در راه اسلام جهاد کردند، با کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها در کودکی دیده اند، فرقی نیست و اگر خلافی از آنان سر بزند، می بایست به نیکوترین گونه توجیه شود؛ زیرا: «الصحابه کلهم عدول».

ص: ۴۲

بخش دوم:عدالت صحابه از نظر اهل سنت

اشاره

بخش دوم:عدالت صحابه از نظر اهل سنت

زیر فصل ها

ص: ۴۳

فصل اول: نظریه عدالت همه صحابه

فصل اول: نظریه عدالت همه صحابه

قول مشـهور نزد اهل سنت آن است که همه صحابه از کوچک و بزرگ تا مسلمانان باسابقه یا تازه مسلمانان، همگی به صرف دیـدن پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ایمـان آوردن به او عادلنـد و نبایـد در این باره تردیـدی به خود راه داد. پس اگر خلاف و گنـاهی از آنان سـر زده است، می بایست به نیکوترین وجه توجیه کرد و از یادآوری خطاها و گناهان آنان دوری جست؛ زیرا همان اصـحاب بوده اند که برای اسـلام جان فشانی کرده و اسـلام و سـنت نبوی را به دست ما رسانده اند. ابن حجر عسـقلانی می گوید که اهل سنت همه صحابه را عادل می شمارند و در این عقیده، جز چند بدعت گذار، مخالفی ندارند.(۱)

شهرزوری ویژگی همه صـحابه را این می دانـد که از عـدالت هیچ یک از آنان بحث نمی شود؛ زیرا عدالت آنان، امر مسـلّمی است که نصّ کتاب و سنت و اجماع بسیاری از امت بر آن دلالت دارد.(۲)

ابن کثیر دمشقی(۳) می گوید که در نزد اهل سنت و جماعت،

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲- علوم الحدیث، ص ۲۹۵.

۳- اسـماعیل بن عمرو بن کـثیر دمشـقی، فقیه شـافعی و مفسـر و مورخ از شـاگردان ابن تیمیه حرانی حنبلی بود. شـهرت وی به دلیل تاریخ البدایه و النهایه و تفسیرش می باشد. او به سال ۷۷۴ در دمشق درگذشته است.

همه صحابه عادلند؛ زیرا کتاب (اللّه) عزیز و سنت نبوی، آنان را در اخلاق و کردار و بخشش های مالی و جانی، به امید ثواب و جزای نیک در پیش گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ستوده است.(۱)

ابن اثیر(۲) نیز همه صحابه را عادل دانسته و هیچ نقد و انتقادی را بر آنان نمی پسندد.(۳) ابن عبدالبر(۴) نیز مدعی است عدالت همه آنان، با تمجیدی که خدا و رسولش از آنان کرده اند، ثابت شده و برای همین، عادل ترین کسانی هستند که خدا آنان را برای هم نشینی با پیامبرش برگزید.(۵) ابن حزم اندلسی نیز(۶) گفته است به یقین، همه صحابه از اهل بهشتند... و یکی از آنان وارد جهنم نخواهد شد.(۷)

آن چه بیان شد، عقیده اهل حدیث اهل سنت، درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آلهاست، ولی برخی از اصولیان اهل سنت، با این عقیده مخالفت کرده اند و صحابه را هم چون دیگر راویان دانسته اند که شرط پذیرش روایاتشان، بحث و بررسی احوال آنان و اثبات عدالتشان است. در این

۱- الباحث الحثیث، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲- ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم شیبانی، معروف به عزالدین، مورخ، ادیب، محدث شافعی مذهب که الکامل وی در تاریخ اسلام می باشد. هم چنین کتاب اسدالغابه در شناخت صحابه، از کتاب های مشهور وی در این فن است. وی به سال ۶۳۰ ه . ق در حلب درگذشت.

۳- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴- ابن عبدالبر، یوسف بن عبداللّه بن محمد فقیه و محدث مالکی مذهب به سال ۳۶۸ در قرطبه اسپانیا زاده شد و به سال ۴۶۳ در شاطبه بدرود حیات گفت. کتاب معروف او استیعاب در شناخت اصحاب است.

۵- استیعاب، ج ۱، ص ۲.

۶- علی بن احمد، مشهور به ابن حزم اندلسی، مؤسس مذهب ظاهری در سال ۳۸۴ در اندلس اسپانیا زاده شد و به سال ۴۵۶ در همان سرزمین درگذشت. کتاب مُحَلّی در فقه و الفصل در ملل و نحل از او معروف است.

۷- الاصابه، ج ۱، ص ۱۶۴.

باره، علامه محمد ابوریه می گوید، اصحاب، همانند دیگر افرادند که غلط و اشتباه و نسیان، بلکه پیروی از هوا و هوس، نیز از آنان امکان دارد؛ زیرا آنان نیز بشرند و طبیعت بشری در آنان، هم چون دیگران است و همان کارهایی که دیگران انجام می دهند، بر آنان نیز رواست.(۱)

شمس الدین سخاوی(۲) در کتابش به اختلاف در این باره اشاره کرده و می گوید همه ما (اهل سنت) بر عدالت صحابه عقیده داریم، ولی آمدی(۳) و ابن حاجب،(۴) آنان را مانند دیگران می دانند که بحث از عدالتشان، ضروری است. این گفته مقتضای کلام حسین بن قطّان از شافعیه است؛ زیرا وی می گوید وحشی که حمزه را کشته و یا ولیدی که شراب نوشیده، از اصحاب بوده اند؛ در حالی که عادل نبوده اند.(۵)

پس از نقل دیدگاه های اهل سنت درباره «عدالت صحابه»، اکنون به بررسی ادله آنان در این زمینه می پردازیم.

۱- اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۴۵۴.

۲- محمد بن عبدالرحمان سخاوی مشهور به شمس الدین از فقیهان و محدثان شافعی مذهب مصر است که معاصر با ابن حجر عسقلانی بود. کتاب فتح المغیث او در علم درایه معروف است، وی به سال ۹۰۲ در مدینه درگذشت.

۳- سیف الدین آمدی، از عالمان شافعی مذهب که کتاب الاحکام فی اصول الاحکام او در علم اصول فقه معروف است و در سال ۶۳۱ درگذشت.

۴- عثمان بن عمر، معروف به ابن حاجب، ادیب و فقیه مالکی مذهب که دو کتاب شافیه و کافیه وی، در ادب عرب معروف است. وی به سال ۶۴۶ در مصر درگذشت.

۵- فتح المغیث، ج ۳، ص ۵۹.

فصل دوم: ادله قرآنی «عدالت همه صحابه»

اشاره

فصل دوم: ادله قرآنی «عدالت همه صحابه»

معتقدان به عدالت همه صحابه، برای اثبات مدعای خود، به ده آیه از قرآن تمسک می کنند. ازاین رو، این آیات را از منابع آنان می آوریم، آن گاه وجه دلالت آن ها را از نگاه آنان بررسی می کنیم:

۱. کُنْتُمْ خَیْرُ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ...(۱) (آل عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی بودید که به سوی انسان ها آفریده شده اند (چه این که) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.

دلالت آیه

دلالت آیه

گفته اند این آیه بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد؛ زیرا خطاب اولی آیه به اصحاب است و کسی را که خدا خیر بداند، به یقین عادل خواهد بود.

بررسی آیه

بررسی آیه

۱. تمسک به این آیه، برای اثبات عدالت همه صحابه، بر این استوار است که آیه ویژه اصحاب باشد و حال آن که بیشتر مفسران برآنند که خطاب آیه به همه مسلمانان است؛ ابن کثیر می گوید: خداوند تعالی از امت محمدی خبر داده که این امت بهترین امت هایند. از ابن عباس نیز نقل شده است که گفت: آنان کسانی اند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه

۱- آل عمران، ۱۱۰.

به مدینه هجرت کرده اند، ولی صحیح آن است که آیه تمامی امت را دربرمی گیرد.(۱)

۲. خیر بودن امت اسلامی نیز مطلق نیست، بلکه مقید به رعایت شرط هایی است که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است.

از مجاهد نقل شده که می گفته، «خیر» مردم هستند، به شرطی که خدای تعالی ذکر کرده و آن همان امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداست. از عمر بن خطاب نیز نقل شده است که گفته، هر کسی دوست دارد از این امت باشد، پس شرط در آیه را انجام دهد.(۲)

قرطبی(۳) نیز می گوید «تأمرون بالمعروف...» ستایش از این امت است، تا زمانی که امر به معروف را برپا دارند و آراسته به این ویژگی باشند و هرگاه به سوی منکر دگرگون شوند و آن را همراهی کردند، اسم مدح از آنان برداشته می شود و نکوهش سزاوار آنان خواهد شد که این خود باعث هلاکت آنان است.(۴)

فخر رازی(۵) نیز از زجاج نقل می کند:

[وی] ظاهر خطاب در آیه را به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می داند ولی آیه عام و درباره جمیع امت است و همانند آیه های «کتب علیکم الصیام» و «کتب علیکم القصاص» می نماید. به حسب لفظ، آیه به

ص: ۴۸

۱- ابن کثیر، تفسیر، ج ۲، ص ۸۹.
۲- استیعاب، ج ۱، ص ۱۲۳.
۳- محمد بن احمد قرطبی از مفسران بنام اهل سنت که تفسیر الجامع لاحکام القرآن او معروف است. وی به سال ۶۷۱ در اسیوط مصر درگذشت.
۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۳.
۵- محمد بن عمر ابن حسین معروف به ابن خطیب و فخر رازی از عالمان شافعی مذهب قرن ششم که تفسیر مفاتیح الغیب او مشهور است.

حاضران خطاب می شود، ولی عام و در حق همه (مسلمانان) است. آن گاه فخر رازی می گوید:

«تأمرون بالمعروف...» کلام جدیـدی است که علت این خیر بودن را بیان می کنـد. تحقیق مطلب، چنان که در اصول فقه ثابت شـده، بیـان حکم به همراه وصف مناسب آن حکم است که آن حکم معلل به آن وصف است. (که وصف علت حکم است). در این جا هم حکم خدا، ثبوت خیر بودن این امت و بیان این طاعت ها یعنی امر به معروف و نهی از منکر و ایمان است. چنین می نماید که علت خیر بودن، همانا این عبادت هاست و معلل به این عبادت ها است.(۱)

۲. «وَ کذلِکَ جَعَلْناکُمْ اُمَهً وَسَطا لِتَکُونُوا شُهَداء عَلَی النّاسَ وَ یَکُونَ الرّسُول عَلَیْکُم شَهیدا؛ (بقره: ۱۴۳)

و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه باشد».

خطیب بغـدادی می گویـد: هرچنـد این آیه عام می نمایـد، ولی مراد خاص (صـحابه) است و گفته شده که آیه، فقط در مورد صحابه بوده و غیر آنان را شامل نمی شود.(۲)

بررسی آیه

بررسی آیه

۱. اصولیان و مفسران برآنند که سبب نزول خاص، باعث اختصاص آیه به مورد آن نمی شود؛

۲. مفسـران برآنند که آیه عام است و امت اسلامی را در بر می گیرد؛ نه فقط اصحاب را. قرطبی نیز چنین معنا می کند که این امت، نه مانند

۱- التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۳۲۵.

۲- الکفایه، ص ۴۶.

نصارا درباره انبیای خود غلو کردنـد و نه هم چون یهود در حق انبیای خود کوتاهی ورزیدنـد. در حدیث نیز آمده است: «خیر الامور أوسطها».(۱)

ابن کثیر می گویـد چون خداونـد این امت را میـانه قرار داده است، ازاین رو، آنـان را به کامل ترین شـریعت ها و اسـتوارترین روش و روشن ترین راه ها ویژه گردانیده است. چنان که می فرماید:

«هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ او شما را برگزید و در دین بر شما حرج قرار نداد.(۲) (حج: ۷۸)

ازاین رو، اگر آیه عدالتی را ثابت کند، اختصاص به اصحاب نخواهد داشت، بلکه عدالت را برای همه امت ثابت کرده است. در حالی که آیه نظر به کل امت اسلامی دارد که راه و جهت شان میانه است؛ نه اثبات عدالت آنان.

۳. لَقَدْ رَضِیَ اللّه ُعَنِ الْمُؤْمِنین إِذ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِم ما فِی قُلُوبِهِم فَأَنْزَلَ السَّکینَهَ عَلَیْهِمْ وَ أَثْبَعَهُم فَتْحا قَرِیبًا. (فتح: ۱۸)

خداونـد از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردنـد، خشـنود شـد؛ خـدا آن چه را در درون دل های شان (از ایمـان و صـداقت) نهفته بود می دانست؛ ازاین رو، آرامش را برای شـان نـازل کرد و پیروزی نزدیکی را برای پـاداش، نصـیب آنان فرمود.

در دلالت این آیه، ابن عبدالبر می گوید: «کسـی را که خدا از او خشنود شده، او را هرگز مورد خشم خود قرار نمی دهد؛ اگر خدا بخواهد.(۳)

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۱۵۴.
۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲۷.
۳- استیعاب، ج ۱، ص ۱۱۹.

نیز دیگری گفته است با توجه به این که حق تعالی از پنهان قلب ها و صدق ایمان اصحاب، کاملاً آگاه بوده، پاداش های بعدی، حدود چهارده نعمت است و خداوند آن ها را یکی پس از دیگری، در همان سوره بیان فرموده است: «و أَلْزَمهم کلمه التقوی و کانوا احق بها و اهلها؛ خداوند صفت والای تقوا را بر (قلب) آنان پیوند زد و آنان استحقاق این صفت را داشتند و برازنده آن بودند. ازاین رو، آنان عادلند. (فتح: ۲۹)

بررسی آیه

بررسی آیه

۱. این دلیل اخص از مدعا است؛ زیرا ادعا این بود که «همه صحابه عادلند» و حال آن که آیه رضایت الهی را درباره برخی از اصحاب که در بیعت رضوان حضور داشته اند، بیان می کند.

۲. رضایت الهی از بیعت کنندگان مطلق نبوده، بلکه مشروط به عدم پیمان شکنی است؛ زیرا، در آیه دهم همین سوره بیعت کنندگان را تهدید می کند که:

إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللّهَ فَسَيُؤْتيهِ أَجْرًا عَظيمًا. (فتح: ۱۰)

کسانی که با تو بیعت می کنند (در حقیقت) فقط با خدا بیعت می نمایند و دست خدا بالای دست آنان است؛ پس هرکس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است و آن که به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهیم داد.

این آیه، اصحاب بیعت رضوان را دو گروه می شمرد: عده ای که پیمان را نگه می دارند و عده ای که پیمان را می شکنند، ولی در آیه بعدی گروهی را نام می برد که در بیعت حضور نداشتند.

ص: ۵۱

سَيَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأعْرابِ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فی قُلُوبِهِمْ... . (فتح: ۱۱)

به زودی بازماندگان از اعراب بادیه نشین (عذر تراشی می کنند و) می گویند (حفظ) اموال و خانواده های ما، به خود مشغول مان کرد (و نتوانستیم در سفر حُدیبیه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آمرزش کن. آنان به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند.

بنابراین، آیه ۱۸ سوره فتح فقط مؤمنانی را در بر می گیرد که بیعت نشکسته باشند. ازاین رو، رضایت خود را فقط از مؤمنان بیان کرده است: «لَقَدْ رَضِی اللّه ُعَنِ الْمُؤْمِنِین» و نفرموده عن «الصحابه» تا همه اصحاب را (چه مؤمن و چه منافق و چه آنان که در بیعت شرکت نکرده اند) شامل شود. برای همین، سکینه ای را که در آیه مورد بحث بر مؤمنان نازل کرد، در آیه چهارم بیان می فرماید:

هُوَ الَّذی أَنْزَلَ السَّکینَهَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنینَ لِیَزْدادُوا إیمانًا مَعَ إیمانِهِمْ.

اوست کسی که آرامش در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانش بیفزاید.

و در آیه ششم نیز فرمود: «و یُعَذّب المنفقین و المنافقات؛ مردان و زنان منافق را مجازات کند.»

خلاصه آن که خداوند در این سوره، اصحاب را به سه گروه تقسیم فرمود:

الف) کسانی که در بیعت زیر درخت (بیعت رضوان) حضور نداشتند؛

ب) منافقانی که جزو اصحاب بودند؛ چه در آن بیعت حضور داشته اند یا نه؛

ج) عده ای که در بیعت رضوان حضور داشته اند و خداوند از بیعت

کنندگان مؤمن راضی شده، ولی به شرط این که بعدها نقض بیعت نکنند و بر بیعت خود پای بند باشند.

مؤید این مطلب که رضایت الهی از بیعت کنندگان در بیعت رضوان، مطلق نیست و مشروط به پای بندی به ایمان و عهد با خدا و رسول است، کلام براء بن عازب است که بخاری در صحیح خود از وی آورده است که به او گفته شد: «خوش به حالت که هم نشین بودی و در زیر درخت با او بیعت کردی.» براء گفت: «ولی تو نمی دانی که ما پس از او چه کارها (بدعت گذاری ها) کرده ایم.»(۱)

اگر رضایت الهی مطلق بود، چه جای نگرانی وجود داشت که براء چنین سخنی بگوید.

۴. وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُون مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْاَنْصَارَ وَ الّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِیَ اللّه عَنْهُمْ وَ رَضُوْا عَنْهُ وَ اَعَدَّلَهُم جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خَالِدِینَ فِیها اَبَدا. (توبه: ۱۰۰)

پیش گامان نخستین، از مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود و آنان نیز از او خشنود شدند و باغ هایی از بهشت که از زیر نهرها جاری است، برای آنان آماده شده که در آن برای همیشه می مانند.

این آیه، از جمله آیه هایی است که خطیب بغدادی بر دلالت عدالت صحابه به آن استناد کرده است.(۲)

گفته شده که در این آیه، دو گروه از اصحاب بزرگوار مورد ستایش و تعریف قرار گرفته اند:

اول ــ کسانی که در ایمان، هجرت و یاری دین، بر دیگران پیشی

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۸.
۲- الکفایه، ص ۴۶.

گرفته اند؛

دوم ـ گروهی که بعدها ایمان آورده اند و در هجرت یا یاری پیامبر شرکت نکرده اند، ولی این راه و مسیر را صادقانه و با اخلاص ادامه داده اند.

خداوند متعال، رضایتش را از هر دو گروه بیان کرده و به آنان مژده بهشت داده است. اکنون ببینیم مصداق «السابقون الاولون» چه کسانی اند و پیروان آنان (و الذین اتبعوهم) چه گروهی هستند؟

در این مورد، در مقدمه کتاب استیعاب و تفسیر ابن کثیر دو نظریه مطرح شده است:

نظریه نخست، دیدگاه ابوموسی اشعری، سعید بن مسیب و حسن بصری است که اگر پیش از دستور تغییر جهت قبله از بیت المقدس به کعبه (سال دوم هجری) ایمان آورده اند، مصداق «السابقون الاولون» هستند و کسانی که پس از آن ایمان آورده اند، پیروان آنانند.

نظریه دوم: نظریه امام شعبی است که اگر در بیعت رضوان (صلح حدیبیه در سال ششم هجری) بوده اند، جزو «السابقون الاولون» هستند و آنانی که پس از آن ایمان آورده اند، از تابعان اند.(۱)

اشکال بر این استدلال:

۱. خداوند متعال در آیه بعدی تصریح می کند که برخی اصحاب، از اعراب بادیه نشینند و حتی برخی که از خود مدینه اند اهل نفاقند و خداوند آنان را به آتش جهنم خواهد افکند:

۱- مجله ندای اسلام، شماره ۸، ص ۱۱.

وَ مِمَّنْ حَوْلَكَمْ مِنَ ٱلأعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَـدينَهِ مَرَدُوا علی النّفاق؛ و از میان اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه [نیز عده ای] بر نفاق خو گرفته اند». (توبه: ۱۰۱)

در ادامه می فرماید:

تو آنان را نمی شناسی، ولی ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار مجازات می کنیم؛ سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

با تصریح به نفاق عده ای از اصحاب، آیا می توان در مقابل نص صریح، اجتهاد کرد و گفت: «همه اصحاب عادل و اهل بهشتند.»

۲. آیه، «السابقون الاولون» را می گوید که عده آنان به بیان مفسران محدود بوده و درباره تابعان نیز، قید احسان آمده که هر خصلت نیکی را شامل می شود. ازاین رو، شامل صحابه فاسد نمی گردد و نمی توان آن را دلیل عدالت بیش از صد هزار صحابی برشمرد.

۵. وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ. (واقعه: ۱۰)

پیش گامان پیش گامند (که) آنان مقربانند، و در باغ های پر نعمت بهشت (جای دارند)

خطیب بغدادی آیه فوق را یکی از دلیل های عدالت صحابه می داند.(۱)

اشکال این استدلال نیز کاملاً روشن است؛ زیرا آیه های پیشین، امت را به سه گروه تقسیم می کند:

وَ کُنْتُمْ أَزْواجًا ثَلاثَهً فَأَصْحابُ الْمَیْمَنَهِ ... وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَهِ ... وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ.

یک گروه را اصحاب شوم و بدبخت می داند، به ویژه با خطاب «کنتم» که در درجه اول، مشافهان به خطاب را در بر می گیرد و اصحاب

۱- الکفایه، ص ۴۶.

خواهند بود و در درجه بعدی، شامل دیگران از امت می گردد، ولی درباره «سابقین» نیز اختلاف است.

محمد بن کعب، ابو حرزه و یعقوب بن مجاهد، گفته اند که «السابقون السابقون» همان انبیایند.

سدی می گوید آنان علیون هستند. ابن عباس، آنان را یوشع بن نون که به سوی موسی سبقت جست (و از همه زودتر به او ایمان آورد) و مؤمن آل یس (حبیب نجار) که به سوی عیسی علیه السلام شتافت و علی بن ابی طالب که به سوی محمد رسول صلی الله علیه و آله پیشی گرفت، بر می شمرد.

ابن سیرین گفته است، آنان کسانی اند که به سوی هر دو قبله نماز گزارده اند.(۱)

با این بیان، اوّلاً آیه های پیشین و پسین، عدالت همه صحابه را رد کرده و آنان را بر سه گروه می داند. ثانیا، مراد از مقربان عده خاصی هستند.

۶. یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ. (انفال: ۶۴)

ای پیامبر خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، برای حمایت از تو بس هستند.

خطیب بغدادی، آیه فوق را در ردیف آیه های دال بر عدالت صحابه آورده است.(۲)

بررسی آیه

بررسی آیه

این آیه به اتفاق مفسران در جنگ بدر نازل شده و دو معنا، برایش

ص: ۵۶

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۸، ص ۷.

۲- الکفایه، ص ۴۶.

متصور است:

اول ـ خدا و مؤمنانی که پیرو تواند، برای تو بس هستند؛

دوم ـ خداوند، تو و مؤمنان همراه تو یا پس از تو را بسنده است.

استدلال خطیب، بنا بر نظریه اول است. در این صورت، باید قیدهای «ایمان» و «تبعیت» و «ماندن در این تبعیت» در افراد مورد نظر لحاظ شود. ازاین رو، آیه آن دسته از اصحاب را دربرمی گیرد که ایمان به آن حضرت داشته و اهل ثبات در دین بوده اند؛ یعنی اصحاب منافق را در برنمی گیرد. برای همین، بر عدالت همه صحابه دلالت ندارد.

۷. لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرینَ الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانًا وَ یَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ وَ الَّذینَ تَبَوَّءوُ الدّارَ وَ الْإیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ الَّذینَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإیمانِ وَ لا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلاًّ لِلَّذینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحیمٌ. (حشر: ۸ ـ ۱۰)

این اموال برای فقیران مهاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند؛ در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنان راست گویانند و برای کسانی است که در این سرزمین (مدینه) و در سرای ایمان، پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سوی شان هجرت کنند دوست می دارند و در دل خود به آن چه به مهاجران داده شده، نیازی ندارند و آنان را بر خود پیش می دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند هستند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند، رستگارانند

ص: ۵۷

و هم چنین کسانی که پس از آنان آمدند و می گویند: پروردگارا ما و برادران مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل های مان حسد و کینه ای از مؤمنان قرار مده، پروردگارا تو مهربان و رحیمی.

خطیب، دلالت آیه فوق را بر عدالت صحابه می داند.(۱)

بررسی آیه۳

بررسی آیه۳

۱. در آیه، قیدها و شرط ها و صفت هایی برای برخی از اصحاب مهاجر آمده است که هر کسی این صفات را دارا باشد، مورد ستایش همه مسلمانان است سؤالی که در این جامعه مطرح است، این است که آیا همه اصحاب چنین بوده اند؟ این مطلبی است که آیه بعدی آن را رد می کند؛ زیرا در آیه یازدهم می خوانیم:

اَلَمْ تَرَ إلی الّذِینَ نَافَقُوا یَقُولُونَ لِإخْوَانِهِم الَّذیْنَ کَفَروُا مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ لَئِنْ اُخْرِجْتُم لَنَخْرِجَنّ مَعَکُم...

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کافرشان از اهل کتاب می گفتند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت.

این آیه عده ای از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را منافق بر می شمرد که در تفسیرها نام برخی از آنان آمده است. از جمله آنان عبداللّه بن ابی بن سلول، رفاعه بن تابوت، عبداللّه بن نبتل و اوس بن قیظی هستند که به یهود بنی نضیر چنان پیامی فرستاده بودند.(۲)

۲. آیه در جایگاه بیان تقسیم غنیمت ها است که برای چه کسانی است، ولی تعلیلی که می گوید:

«و مَنْ یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون؛ کسی که از بخل، خویش را بازداشته

ص: ۵۸

۱- الکفایه، ص ۴۶.

۲- الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۰۹.

رستگار است»، ویژه آنان نیست، بلکه خداوند می فرماید: هر کسی (از امت اسلامی) که با شح نفس خود مبارزه کند، رستگار و خوش بخت است؛ چه صحابی باشد و یا غیر صحابی. به عبارت دیگر، بیان وصفی در پی حکمی علیت آن وصف را در بردارد؛ یعنی علت رستگاری، همانا مبارزه با بخل خویشتن است. حال اگر در میان صحابه کسی پیدا شود که اهل بخل باشد، به یقین از این حکم خارج است و کم نبوده اند در شمار مهاجران و انصار که نه تنها بخیل بوده اند، بلکه به بیان قرآن، دیگران را نیز امر به بخل می کردند:

الّذِینْ یَبْخَلُونَ وَ یَأمُرُونَ النّاسَ بَالبُخْل وَ مَنْ یَتَولّ فَإنّ اللّه هُوَ الْغَنِی الحَمید.

در تفسیرها نیز از برخی آنان نام برده شده است. از جمله ثعلبهِ بن حاطب انصاری است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از او صدقه طلبید، گفت: این صدقه است یا جزیه و آیه ۷۵ سوره توبه درباره اش نازل شد. آیا چنین شخصی از جهت آن که از انصار است، عادل و بهشتی خواهد بود، با این که آیه آشکارا، وی را منافق می نامد.(۱)

۸. مُحَمدٌ رَسُولُ اللّه وَ الّذِینَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّار رُحَماءُ بَیْنَهُم تَرَاهُم رُکعَا سُجّدا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّه وَ رِضْوَانا. (فتح: ۲۹)

محمد صلی الله علیه و آله، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کافران سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی؛ در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند.

۱- الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۲۲.

دلالت آیه:

تزکیه ای از این برتر و تعدیلی از این کامل تر یافت نمی شود که خداوند می فرماید:

محمدٌ رسول اللّه و الذین معه... .(۱)

پس نیازی به تعدیل آنان نیست، بلکه همگی عادلند. در آیه بالا، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی استثنا، مصداق های اصلی و واقعی «الذین آمنوا معه» هستند. خداوند، در این آیه به آنان مژده خیر، فلاح، رستگاری در بهشت و فوز عظیم داده است.(۲)

بررسی آیه

بررسی آیه

استدلال کنندگان لفظ «معیت» را به معنای همراهی و معیت جسمی و ظاهری دانسته اند؛ حال آن که مراد همگامی و همراهی در فکر و عمل است؛ یعنی کسانی که ویژگی های بیان شده در آیه مورد بحث را دارا باشند، مورد ستایش خداوند هستند؛ نه دو گروه دیگری که در همین سوره به «منافقین» و گروه دیگری که به «مخلّفون» از آنان نام برده شده است. از این رو، ذیل آیه یاد شده، خداوند آن را به ایمان و عمل صالح مقید کرده و می فرماید:

وَعَدَ اللّهُ الذین امنوا و عملوا الصالحات مِنهم مغفرهً و اجْرا عظیما.

و کسانی از آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داه اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

ازاین رو، این آیه نیز اخص از مدعا است و تنها عده ای مشخص از اصحاب را می ستاید.

۱- استیعاب، ج ۱، ص ۲.

۲- مجله ندای اسلام ش ۸، ص ۱۱.

مؤید این مطلب که در آیه همراهی جسمی اراده نشده، بلکه هم گامی فکری و عملی، به ویژه در اطاعت اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله اراده شده، کلامی است که خود ابن عبدالبر در استدلال به آیه «کنتم خیر امه اخرجت للناس» (آل عمران: ۱۱۰) بیان کرده است. وی می گوید: چنان که علامه از ابن عباس نقل می کند، مراد آیه کسانی اند که با پیامبر صلی الله علیه و آلهبه مدینه هجرت کرده و لفظش چنین آمده» «مع محمد صلی الله علیه و آله»، ولی بیش تر راویان از سماک چنین نقل کرده اند که: «انهم هاجروا من مکه الی المدینه؛ آنان کسانی اند که از مکه به مدینه هجرت کرده اند». اگر چه از نظر جسمی در این هجرت همراه او نبوده اند.

آن گاه ابن عبدالبر می گوید معنای هر دو گفته یکی است؛ زیرا آنان به امر او (پیامبر) هجرت کرده اند؛ هر چند با او در یک سفر نبوده اند.(۱)

پس معیت، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بودن است و معیار تنها معیت و هم راهی بدنی نیست. به همین دلیل می گوییم، اصحابی که با آن حضرت بوده اند، ولی از فرمانش سرپیچی می کردند و یا اهل نفاق بوده اند، آنان را نمی توان در کنار صحابه مؤمن و مخلص و گوش به فرمان حضرت قرار داد و همگی را عادل علی الاطلاق شمرد.

۹. اِنَّ الّذینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنّا الْحُسْنی اُولئِکَ عَنْها مُبعَدُون؛ (انبیا، ۱۰۱)

کسانی که وعده نیکوی ما، درباره شان سبقت گرفته، آنان از (آتش جهنم) دورند.

مراد از «حُسنی» همان است که در آیه زیر بیان شده است:

لا یَسْتَوی مِنْکُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ اُولئِکَ اَعْظَمُ دَرْجَهً

۱- استیعاب، ج ۱، ص ۱۶۳.

مِن الّذینَ اَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ و قتَلُوا وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّه الحُسنی وَ اللّه بما تعملون خَبِیر. (حدید: ١٠)

و کسانی که پیش از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنان بلند مقام تر از کسانی هستند که پس از فتح انفاق کردند و جهاد کردند. خداوند به هر دو وعده نیک داده و خدا به آن چه می کنید، آگاه است.

محمد بن حزم می گوید به یقین، همه اصحاب از اهل بهشتند؛ زیرا خداوند تعالی فرمود: «لا یستوی منکم ...» پس ثابت می شود که همه از اهل بهشتند و از آنان کسی داخل آتش نمی گردد؛ زیرا مخاطب آیه آنانند.(١)

اشکال

اشکال

دلالت آیه اخص از مدعاست؛ زیرا خداوند دو گروه از صحابه را که هر دو گروه اهل انفاق و قتال بوده اند، ذکر می کند که انفاق و قتال یک گروه، پیش از فتح مکّه و گروه دیگر پس از فتح بوده است. در نتیجه خطاب خداوند متوجه اصحاب نیست؛ زیرا همه اصحاب اهل انفاق و قتال نبوده اند.

شاهد مطلب در آغاز همین آیه آمده است که عده ای از صحابه را مورد توبیخ قرار داده، می فرماید:

وَ ما لَکُمْ أَلاّ تُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللّهِ وَ لِلّهِ میراثُ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ لا یَسْتَوی مِنْکُمْ...

چرا در راه خدا انفاق نمی کنید؛ در حالی که میراث آسمان ها و زمین، همه از آن خداست.

١- الاصابه، ج ١، ص ١۶٣.

شاهـد دیگر، آن است که عـده ای نه تنهـا اهـل انفـاق نبوده انـد، بلکه منـافق بوده انـد، حتی از انفـاق دیگران پیش گیری می کردند؛ قرآن درباره آنان می گوید:

هُمُ الَّذینَ یَقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ حَتّی یَنْفَضُّوا وَ لِلّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنَّ الْمُنافِقینَ لا یَفْقَهُونَ. (منافقون: ۷)

آنان کسانی انـد که می گوینـد: به کسانی که در نزد رسول خدا هسـتند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند؛ [و حال آن که] خزاین آسمان ها و زمین برای خداست، ولی منافقان در نمی یابند.

مقایسه دو آیه، آشـکارا نشان می دهـد که آیه خطاب به منافقان است. ازاین رو، در یک جا می گوید: «للّهِ میراثُ السَّموات وَ الْاَرْضْ» و در جای دیگر می فرمایـد: «للّه خزائن السـموات و الارض» پس به دلیل خود این آیه، اصـحاب بر دو گروهنـد: اهل انفاق و اهل نفاق.

۱۰. یَوْمَ لا یُخْزِی اللّه النّبی وَ الّذِینَ آمَنُوا مَعَه. (تحریم: ۸)

روزی که خداوند، پیغمبر و مؤمنان همراه او را خوار نخواهد کرد.

هم چنین فرموده است:

لکِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولئِکَ لَهُمُ الْخَیْراتُ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ. (توبه: ۸۸ و ۸۹)

اما رسول و مؤمنان از اصـحابش که با مال و جان در راه خدا جهاد کردند، همه خیرات (خیرات دو عالم) و نیکویی، ویژه آنان است. هم آنـان سـعادتمندان عالمنـد. خداونـد برای آنـان باغ هایی که زیر درختانش نهرهایی جاری است فراهم آورده که در آن تا ابد بهره مند باشند و این در حقیقت، سعادت و پیروزی بزرگی است.

استدلال

استدلال

در آیات بالا نیز، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی استثنا، مصداق های اصلی و واقعی «والذین آمنوا معه» هستند. خداوند در این آیه ها، مژده خیرات، فلاح و رستگاری، بهشت و فوز عظیم داده است.(۱)

بررسی آیه

بررسی آیه

آیه برای «الذین معه» قیدها و شرط هایی را ذکر کرده است که اصحاب دارای اوصاف یاد شده در نظر همه مسلمانان دارای مقام والایی هستند.

مثلاً با قید «مؤمنان همراه او» اصحاب منافق خارج می گردند و با قید «جاهدوا باموالهم و انفسهم» کسانی که در انفاق و جهاد سهل انگاری می نمودند و مورد خطاب توبیخی آیاتی بودند، خارج می شوند: «مالکم لا تقاتلون فی سبیل اللّه » و «مالکم الاّ تنفقوا فی سبیل اللّه ». (حدید: ۱۰)

ازاین رو، این دلیل نیز عدالت همه صحابه را ثابت نمی کند بلکه فقط عده ای را در بر می گیرد.

۱- مجله ندای اسلام، ش ۸، ص ۱۱.

فصل سوم: ادله روایی عدالت همه صحابه

اشاره

فصل سوم: ادله روایی عدالت همه صحابه

اهل حدیث افزون بر تمسک به قرآن، به روایت هایی نیز استدلال کرده اند. ازاین رو، پس از آوردن روایت ها و نوع استدلال هایشان، به نقد و بررسی آن ها می پردازیم:

۱. برتری امت هم عصر پیامبر:

اشاره

۱. برتری امت هم عصر پیامبر:

بهترین امتم، مردم قرن من هستند، سپس کسانی که بعد آنان می آیند (تابعین)، سپس قومی می آیند که ایمانشان بر شهادت شان سبقت می جوید و پیش از این که وادار به گفتن شهادت شوند، شهادت می دهند (به خدا و رسول اقرار می کنند).(۱)

هم چنین ابوهریره از ایشان روایت می کند:

بهترین شما هم زمانان با من هستند؛ سپس کسانی که پس از شما می آیند.

ابوهریره می گوید: نمی دانم این مطلب را دو بار یا سه بار تکرار کرد و فرمود:

پس از آنان قومی می آیند که دوست دارند به چیزی که ندارند افتخار کنند و پیش از دعوت به شهادت، شهادت می دهند.

عمران بن حصین به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است:

۱- الکفایه، ص ۴۷.

بهترین مردم مردمان قرن منند، سپس کسانی که بعدشان می آیند، پس از آنان، قومی می آیند که ایمان شان بر شهادت شان (به زبان) پیشی می جوید، پس از آن در میان شان افتخار به چیزی که ندارند، پدیدار می شود.

این روایات از جمله ادله ای است که خطیب بغدادی برای اثبات عدالت همه صحابه، به آن ها تمسک جسته است.(۱)

البته برخی از محدثان، آن ها را دلیل بر عدالت تابعین(۲) نیز می دانند و وضعیت تابعین را نیز بررسی نمی کنند؛ زیرا آنان نیز عادلند و جرح و نقد نمی شوند. به دلیل گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله: «ثم الذین یلونهم؛ سپس کسانی که پس از صحابه می آیند»، یعنی تابعین نیز عادلند.(۳)

مراد از پیامبر

مراد از پیامبر

مراد از قرن پیامبر صلی الله علیه و آله، زمانی است که صحابه در آن زندگی کرده اند؛ اگر چه قرن را بر مدّتی از زمان می گویند که کم ترین مدّت آن ده سال و بالاترین مدتش را صد و بیست سال برشمرده اند. ازاین رو، قرن پیامبر صلی الله علیه و آله تا مرگ آخرین صحابه؛ یعنی ابوطفیل است؛ البته اگر مدت صد و بیست سال را از زمان بعثت در نظر بگیریم.(۴)

بررسی روایت

بررسی روایت

مناسب ترین جواب بر این استدلال، کلام قرطبی (از مفسران بنام اهل سنت) است. اومی گوید که بزرگان حدیث از عمران بن حصین و او از

۱- الکفایه، ص ۴۷.
۲- تابعی به کسی گفته می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده، بلکه صحابی را دیده است.
۳- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۳.
۴- همان.

پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم.

این روایت بر فضیلت این امت بر بعدی ها دلالت دارد و بیش تر عالمان این عقیده را پذیرفته اند که کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آلهم نشین بوده و او را دیده است، اگرچه یک بار در عمرش باشد، برتر از کسی است که پس از او به دنیا آمده است. فضیلت هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله، عملی است که چیزی برابر آن نیست، ولی ابوعمرو بن عبدالبر، نویسنده استیعاب بر آن است که چه بسا، کسانی پس از صحابه می آیند برتر از کسانی هستند که در گروه صحابه بوده اند. بنابراین، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خیر الناس قرنی» عام نیست و همه صحابه را دربرنمی گیرد؛ زیرا یک قرن فاضل و مفضول را در بر می گیرد و در قرن پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جماعتی از منافقان بوده اند که اسلام نمایی می کردند و اهل کبیره ها بودند و بر آنان حد جاری شده بود.

ابوامامه نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

خوش به حال کسی که مرا دید و ایمان آورد و هفت بار خوش به حال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورد.

در مسند طیالیسی از عمر نقل شده است که گفت: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که فرمود:

آیا می دانید کدام مردم از نظر ایمان برترند؟ برترین مردم از نظر ایمان، قومی هستند که در اصلاب مردانند در حالی که مرا ندیده اند، ایمان می آورند، بلکه آنان نوشته ای می یابند و به آن چه در آن است، عمل می کنند. آنان برترین مردم از نظر ایمانند.

ابن جُمعه می گوید به رسول خدا گفتیم: «آیا کسانی بهتر از ما هستند؟»

فرمود:

آری، قومی که پس از شما می آیند و کتابی (قرآن) بین دو جلد می یابند و به آن چه در آن است و به من در حالی که ندیده اند، ایمان می آورند.

ابوثعلبه خُشَنِی نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می کند که فرمود:

در پیش روی شما روزگاری در پیش است که در آن روزگار، صابر بر دین هم چون ایستاده بر روی شعله آتش است. عمل به دین در آن زمان، اجر پنجاه مردی دارد که هم چون او عمل کرده اند.

گفته شد: ای رسول خدا، عمل پنجاه مرد از خودشان؟ فرمود: «بلکه از خودتان.»؛ یعنی عمل یک نفر آنان برابر است با عمل پنجاه نفر از شما (صحابه).

ابوعمرو می گوید که این کلمه (بل منکم) را بعضی از محدثان از نظر دور داشته و نیاورده اند. چون به مقام صحابه تعرض دارد.)

اَنس نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

«مَثَل اُمتم هم چون باران است که معلوم نیست، اوّلش خیر است یا آخرش».

هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلافت را بر عهده گرفت، نامه ای به سالم بن عبداللّه نوشت که سیره عمر بن خطاب را برایم بنویس تا بدان عمل کنم. سالم در جوابش نوشت: اگر به سیره عمر رفتار کنی، تو از عمر افضل هستی؛ زیرا زمان تو، هم چون زمان عمر نیست و مردانت مانند مردان معاصر عمر نیستند.

عمر بن عبدالعزیز، هم چنین نامه هایی به فقیهان زمانش نوشت و همه آنان همانند گفته سالم را برایش نوشتند. بعضی از بزرگان علما در برابر گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خیر الناس قرنی»، گفته دیگر پیامبر

صلی الله علیه و آلهرا آورده انـد که فرمـود: «خیر النـاس من طـال عمره و حَسُنَ عَملهُ و شـرّ النـاس من طـال عمره و سـاءِ عمله؛ بهـترین مردم کسـی اسـت که عمرش طولا ـنی و کردارش نیـک باشـد و بـدترین مردم [نیز] کسـی است که عمرش طولا ـنی و کردارش ناپسند باشد.»

ابوعمرو گفت: این احادیث با حسن و تواتر طرقش اقتضا دارد که اول این امت با آخر آن برابر باشـند.(۱) (و هیچ گونه برتری برای صحابه دیده نشود).

این کلام قرطبی بود که به دلیل اهمیت، آن را به تفصیل آوردیم. با این بیان روشن، معلوم می شود که طرح عدالت صحابه از نظر نویسنده استیعاب و قرطبی که آن را مؤید بر مطلب آورده اند فرضیه درستی نیست؛ زیرا با ادله نقلی نمی سازد.

۲. نهی از توهین به اصحاب

اشاره

۲. نهی از توهین به اصحاب

عن ابی سعید قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:

لا تَسبُّوا اَصْحَابِی فَوَالّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَوْ اَنْفَقَ اَحَدُکُمْ مِثلَ اُحُدٍ ذَهَبًا ما اَدْرَک مُدُّ اَحَدِهِمْ وَ لا نَصِیفَه(۲)

اصـحابم را دشـنام ندهیـد. قسم به آن کسـی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شـما، هماننـد کوه احـد طلا انفاق کند، به اندازه یک مُدّ و حتی نصف انفاق آنان ارزش ندارد.

وجه استدلال: سخاوی می گوید:(۳) روایت اگرچه در مورد خاصـی (دشنام دادن خالدبن ولید به عبدالرحمن بن عوف) وارد شده ولی توجه به عموم لفظ است نه به خصوص موردی که در آن باره گفته شده است.

ص: ۶۹

۱- الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۷۳.

۲- الکفایه، ص ۴۸.

۳- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۳.

ازاین رو، برخی اصحاب حدیث این حکم را مختص به کسانی مردانند که مصاحبت وی با پیامبر صلی الله علیه و آله طولانی بوده به طوری که با حضرت به جنگ رفته و در راه دین انفاق نموده باشد اما همچنانکه اکثر (اهل حدیث) می گویند باید به عموم لفظ توجه نمودند به خصوص سبب سبب و قاضی عیاض نیز همین نظر را معتبر دانسته و گفته است اگرچه مخاطب در این روایت خود نیز از اصحاب بود ولی پیامبر برای آگاهی دادن به اهمیت موقعیت صحابی چنین فرموده است، با توجه به آنچه گفته شد وجه استدلال به روایت آن است که توصیف اصحاب به وضعی غیر از وصف عدالت دشنام دادن به آنهاست به ویژه آنکه خود پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از کسانی که او را درک نموده و تازه از اصحاب وی گردیده بودند از دشنام دادن به اصحابی که در مواقف مهم بر ایشان پیشی جسته بودند برحذر داشته است پس کسانی که پس از آنان می آیند در رعایت چنین امری سزاوارترند.(۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

۱. خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله به چه کسانی است؟ آیا به اصحاب می گوید که به اصحابم دشنام ندهید، یا به تابعین؟ معقول نیست مقصود تابعین باشد؛ زیرا خطاب در درجه اول متوجه مخاطبان است؛ یعنی آنان که در مجلس خطاب حضور داشته اند.

۲. آیا حکم پیامبر شامل همه اصحاب می شود یا اینکه به برخی از آنان اختصاص دارد؟ اگر شامل برخی از صحابه می گردد، در نتیجه مدعا

۱- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۳.

(عدالت همه صحابه نقض می شود و اگر شامل تمام اصحاب شود، چگونه برخی از همین به ظاهر مسلمانان؛ مانند معاویه بن ابی سفیان که از طلقا بوده اند، کسی هم چون علی علیه السلام را که در تمام مواقف حضور داشته و نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته می شد، بر بالای منبرها سب و لعن می کرد و سنت زشت و ناپسند سب امیرمؤمنان را پایه گذاری کرد. این در حالی است که، وی را از صحابه عادل بر می شمرند و با افرادی؛ مانند عمر بن عبدالعزیز که این سنت ناپسند را برچید، برابر نمی دانند.

مگر این که در این جا نیز، کار معاویه توجیه شود و گفته شود، وی در امر سب و لعن اجتهاد کرده و شاید به خطا رفته است و در این خطا اجر نیز می برد!

۳. اختلاف اصحاب مایه هدایت انسان ها، سعید بن مسیب از عمر بن خطاب نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

درباره اختلاف اصحابم پس از خود، از پروردگارم پرسیدم، خداوند به من وحی کرد: ای محمد، اصحاب تو در نزد من هم چون ستارگان در آسمانند که بعضی از بعضی دیگر تاب ناک ترند. پس اگر کسی به چیزی که آنان در آن اختلاف دارند، دست یابد، در نزد من بر هدایت است.

خطیب بغدادی این روایت را دلیل بر عدالت صحابه گرفته است.(۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

این روایت هم از جهت سند و هم از جهت دلالت، اشکال دارد.

از جهت سند، کلام ابن حجر عسقلانی به این مقدار بسنده می کند که

۱- الکفایه، ص ۴۸.

در اسناد این روایت، عبدالرحیم بن زید سهمی (عمی) وجود دارد و وی متروک است.(۱)

از جهت دلالت نیز، این روایت با قرآن معارض است؛ زیرا قرآن همگان را به اجتماع فرا می خواند و می فرماید:

«و اعتصموا بحبل اللّه جمیعا و لا تفرقوا؛(۲) همه باهم به ریسمان الهی چنگ زده و از تفرقه بپرهیزید». (آل عمران: ۱۷۳)

حال چگونه ممکن است در برابر این نص قرآنی، خداوند به پیامبرش بفرماید، اختلاف اصحاب که باعث آن همه جنگ ها و خون ریزی ها در صدر اسلام و بعدها در جهان اسلام شد، سبب هدایت است و اگر کسی به امور اختلافی آنان دست یافت، در پیش گاه الهی اهل هدایت شمرده می شوند. اگر اختلاف هدایت است، پس اتحاد مسلمانان باید گم راهی باشد و این معقول نیست.

در روایت دیگری ابن عباس می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر چیزی را که در کتاب خدا به شما داده شده است، عمل بدان لازم است و کسی در ترکش عذری ندارد و اگر در کتاب خدا نبود، در سنتی که از من به جای مانده و اگر در سنت نبود، آن چه اصحابم گفته اند؛ زیرا اصحابم به منزله ستارگان آسمانند که [دینتان] را از هر یک بگیرید، هدایت می گردید و اختلاف اصحابم رحمت برای شماست.

خطیب بغدادی این روایت را دلیل بر عدالت صحابه قرار داده است.(۳)

۱- الکاف الشاف در حاشیه کشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲- آل عمران، ص ۱۷۳.

۳- الکفایه، ص ۴۸.

بررسی روایت

بررسی روایت

این روایت از جهت سند و متن مخدوش است. دلیل مخدوش بودن سند آن، سخن ابن حجر عسقلانی در کتاب تخریج احادیث کشاف است که می گوید:

این روایت را دار قطنی در مؤتلف، از سلام بن سلیم و او از حرث بن غصن، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر، به طور مرفوع نقل کرده و ضعیف است. در کتاب غرائب مالک نیز از طریق حمید بن زید از مالک، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر نقل کرده، ولی در میان حدیث چنین آمده است:

فبأی قول أصحابی أخذتم اهدیتم إنما مثل أصحابی مثل النجم من أخذ بنجم منها اهتدی

و در آن جا می گوید این روایت از مالک به اثبات نرسیده است و راویان حدیث غیر از مالک مجهول هستند.

عبد بن حمید و دار قطنی در کتاب الفضائل، آن را از حدیث حمزه حریری از نافع از ابن عمر نقل کرده اند که حمزه متهم به جعل حدیث است. هم چنین قاضی قضاعی در مسند شهاب الاخبار از ابوهریره نقل کرده است که در سندش جعفر بن عبدالواحد هاشمی قرار دارد و او مورد تکذیب واقع شده است.

ابن طاهر نیز از بشر بن حسین و او از زبیر بن عدی و وی از انس روایت کرده اند و بشر متهم به کذب است.

بیهقی نیز در مدخل این روایت را از جویبر و او از ضحاک و ایشان از

ص: ۷۳

ابن عباس نقل کرده که جویبر متروک[1] است. روایت جویبر نیز، از جواب بن عبداللّه به طور مرفوع آورده شده، ولی مرسل است. بیهقی می گوید: «این متن اگر چه مشهور است، ولی همه سندهای آن ضعیف می نماید».[2]

این روایت از نظر متن نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا حُجیت افعال همه صحابه با ضرورت عقلی مخالف است؛ چون بیشتر صحابه نسبت به احکام الهی شناخت کامل نداشته اند و عده ای از آنان به تصریح آیات الهی، از منافقان بوده اند و عده ای نیز از جمله ولید و مغیره و قدامه و امثال اینان به دلیل اعمال زشتشان (زنا و شرب خمر) از فاسقان بوده اند. چگونه ممکن است که گرفتن [دین] از اینان، باعث هدایت انسان گردد.

۳. نهی از دشمنی با اصحاب

اشاره

۳. نهی از دشمنی با اصحاب

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

از خدا بترسید در مورد اصحاب من. پس از من آنان را هدف تیرها (سب و شتم خویش) قرار ندهید. کسی که آنان را دوست دارد، برای دوستی با من دوست دارد و کسی که به آنان بغض و کینه دارد، به سبب آن است که با من بغض و کینه دارد. کسی که آنان را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هرکس مرا اذیت کند، گویا خدای تعالی را اذیت کرده است و کسی که خدا را اذیت کند، خداوند او را مورد مؤاخذه قرار می دهد.

کیفیت استدلال

کیفیت استدلال

از این روایت، نتیجه گرفته اند که یاران رسول اللّه ، چه قدر محبوب آن حضرت صلی الله علیه و آلهبوده اند و حتی آزار آنان، اذیت و آزار رسول و خداست

۱- متروک حدیثی است که یک راوی متهم به کذب، یا فسق. یا غفلت و یا کثیر الوهم آن را نقل کرده باشد. نک: علوم حدیث صبحی، ص ۱۵۶.

۲- الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف حاشیه الکشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.

که نتیجه آن عذاب و مؤاخذه الهی است. پس جماعتی که رسول اللّه این همه بر محبت و دوستی آنان تأکید دارد و از سب و شتم و بد گفتن به آنان بر حذر می دارد، نه تنها عادلند، بلکه به اوصاف والایی؛ هم چون خیرالناس و محبوب خدا و رسول خدا متصفند.(۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

آیا معقول است همه اصحاب که شمارشان بیش از صد هزار نفر بوده است، دارای چنین جایگاهی باشند که حُبّ آنان حُبّ پیامبر و بغضشان بغض پیامبر صلی الله علیه و آله و اذیت و آزارشان، اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آلهباشد؛ در حالی که میان صحابه افرادی مانند حکم بن ابی العاص بوده اند که موجب آزار آن حضرت بودند و خود آن حضرت آنان را به طائف تبعید کرد. هم چنین در میان اصحاب عده ای منافق بوده اند که خداوند پرده از اسرار برخی از آنان برداشته است؛ و عده ای دیگر که حریم اهل بیت علیهم السلام را پاس نداشتند. هم چنان که نام ۱۲ تن از آنان در تفسیر آیه «و همّوا بما لَمْ یَنالُوا» (توبه: ۷۴) آمده است که در بازگشت از جنگ تبوک قصد داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله را از کوه به داخل دره بیفکنند.(۲)

۴. روایات مربوط به فضایل اهل بدر

اشاره

۴. روایات مربوط به فضایل اهل بدر

ابن عبدالبر در استیعاب، احادیث درباره فضایل اهل بدر را، از ادله عدالت همه صحابه آورده است:

الف) قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله: «لَنْ یَلَجِ النارَ اَحَدٌ شَهِدَ بَدْرا و الحدیبیه؛ هیچ یک از حاضران در جنگ بدر و صلح حدیبیه، داخل آتش نمی شود.»

ص: ۷۵

۱- مجله ندای اسلام، ش ۸، ص ۱۳.

۲- تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۲۱.

ب) عن جابر بن عبـدالله عن «النبی صـلی الله علیه و آله قال: لا یَدْخُلُ النّارَ اَحَدٌ ممَّنْ بایَعَ تَحْتَ الشَّجَرهِ؛ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: کسی از بیعت کنندگان زیر درخت (بیعت رضوان)، داخل آتش (جهنم) نمی شود.»

ج) جابر می گوید: غلامی از غلامان حاطب بن ابی بلتعه نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله برای شکوه از او نزد پیامبر آمد و گفت: «ای رسول خـدا، همانـا حاطب وارد آتش (جهنم) می شود.» پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «دروغ گفتی؛ زیرا هرگز کسی از آنان که جنگ بدر و حدیبیه را درک کرده اند، وارد آتش نمی شوند.»

د) علی علیه السـلام می گویـد: «پیامبر صـلی الله علیه و آله مرا و ابومرثد و زید را که سوارکار بودیم برگزید و فرمود: به سوی بـاغ خاخ برویـد. آن گاه داسـتان حاطب بن ابی بلتعه را بیان کرد که خبر حمله پیامبر صـلی الله علیه و آله را به مکه و به سوی اقوام خود می برد و جبرئیل به پیامبر صـلی الله علیه و آله خبر داد و علی علیه السـلام و همراهانش رهسـپار شدند و خبر از زنی که آن را می برد، گرفتنـد. وقـتی برگشـتند، عمر گفت: «ای رسـول خـدا، بگـذار گردنش را بزنم.» پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «آیـا حـاطب از جنـگ جویـان جنـگ بـدر نیست، خداونـد به اهـل بـدر عنـایت کرده و فرموده است: هر کاری که می خواهید بکنید که بهشت بر شما واجب شده یا این که گناهانتان را بخشیدم.»(۱)

ابن حجر عسـقلانی نیز پس از آوردن ماجرای حاطب ابن ابی بلتعه می گوید: «مقصود از روایت در این جا، اسـتدلال بر فضـل اهـل بـدر است. این کلام پیامبر صـلی الله علیه و آله بشارت بزرگی است که برای غیر اهل بـدر واقع نشـده، ولی خبر به الفاظ مختلفی آمده است؛ از جمله، «همانا شما را

ص: ۷۶

۱- استیعاب، ج ۱، ص ۱۱۹ ــ ۱۲۱.

بخشـیدم.» یا «همانا بهشت بر شـما واجب شـد.» و یا «شایـد خدا به آنان عنایت کرد.» که عالمان می گویند: «ترجّی (شاید) در کلاـم خـدا و کلام رسول خـدا دلالت بر وقوع و حتمیت دارد. احمـد و ابوداود و ابن ابی شـیبه این روایت را از ابوهریره چنین نقل می کنند:

اِنَّ اللّه -اِطَّلَعَ عَلی اهل بَدْرِ فَقَالَ اْعمَلُوا مَا شِئْتُم فَقدْ غَفَرتُ لَکُمْ.

همانا خدا به اهل بدر توجه و عنایت کرده است [که] فرمود هر چه می خواهید بکنید که گناهان شما را بخشیدم.

در روایت احمد، با اسناد «به شرط مسلم»(۱)، از حدیث جابر به صورت مرفوع چنین آمده:

لَنْ یَدْخُلَ النّارَ اَحَدٌ شَهِدَ بَدْرا؛ هیچ یک از کسانی که در جنگ بدر حضور داشته اند، وارد آتش (جهنم) نمی شود.»

ظاهر کلام «اعلموا ما شـئتم؛ هر چه می خواهیـد بکنیـد.» این است که برای آنان مباح شده است که هرچه می خواهند بکنند و این خلاف قرارداد قانون های شرعی است.

جواب داده شده که این کلام خبر از گذشته است؛ یعنی هر کردار زشتی که در گذشـته داشـته اند، مورد بخشـش قرار گرفته است. مؤیـد این گفته آن است که اگر خبر، برای بخشـش خطاهای آینـده باشـد، به لفظ ماضـی نمی آمد، بلکه می گفت، در آینده شـما را می بخشم. در ردّ این جواب نیز گفته اند، اگر مراد بخشـش گناهان گذشـته بود، استدلال به این روایت در قصه حاطب نیکو نبود؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله با این کلام عمر را

۱- مسـلم بن حجاج نویسـنده کتاب صـحیح مسـلم، از صـحاح شـش گانه اهل سـنت است که در نگارش کتاب حـدیثی خود شروطی را رعـایت کرده که به شـرط مسـلم معروف است. روایـتی را در کتـاب خود بیـاورد که سلسـله سـندش متصـل بوده و راویان آن همگی ثقه باشند.

مورد خطاب قرار داد و در ردّ سخن عمر این کلام را فرمود و این قصه، مربوط به شش سال پس از جنگ بدر است. ازاین رو، باید گفت، مراد از روایت، بخشش گناهان آینده است، ولی به لفظ ماضی آمده تا مبالغه در تحقق این بخشش را برساند.

گفته اند که مراد، هر گناهی است که از آنان سر بزند و این کلام بشارت بر صادر نشدن گناه از آنان است.

در این گفته نیز، جای بحث است؛ به دلیل کلامی که در قصه قدامه بن مظعون خواهد آمد. به هنگامی که وی در روزگار عمر شراب نوشید و عمر حد را بر او جاری کرد و قدامه آن جا را ترک نمود و مهاجرت کرد. پس عمر در خواب دید که به او می گویند، با قدامه مصالحه نما؛ زیرا قدامه از کسانی بود که در بدر حاضر بود، ولی آن چه از سیاق این داستان به دست می آید، تأیید احتمال دوم است.(۱)

بررسی روایت

بررسی روایت

ادعای بخشیده شدن اهل بدر در هر کاری که انجام دهند، به ادله عقلی و نقلی ناپذیرفتنی است؛ زیرا هرگز عقل نمی پذیرد که شخصی به علت حضور در واقعه ای مهم چنان شود که هر جنایتی بکند، بخشیده شود. از نظر نقلی، یعنی روایت ها و واقعه های تاریخی نیز این گفته باطل است؛ زیرا این سخن که کسی از حاضران در بدر و بیعت رضوان، داخل آتش نمی شود، با اعتراف خود اهل سنت مخالف است؛ چنان که قاتل عمار، ابوالعادیه سیار بن سبع سلمی است که در بیعت رضوان حضور داشته و به

۱- فتح الباری، ج ۷، ص ۳۸۲.

تصریح روایات صحیحه از پیامبر صلی الله علیه و آله، قاتل عمار در آتش جهنم است.

بخاری در صحیح خود از عکرمه نقل می کند که ابن عباس به او و پسرش علی بن عباس گفت، نزد ابوسعید (خدری) بروند و به احادیثش گوش فرا دهند. او می گوید، نزد ابوسعید رفتیم و دیدیم او و برادرش باغستان خود را آب یاری می کنند. وقتی ما را دید، آمد و نزد ما نشست و گفت: «ما در ساختن مسجد (قبا) آجر را تک تک می بردیم، ولی عمار دو تا دو تا می برد که پیامبر صلی الله علیه و آله از کنارش گذشت و غبار را از سرش گرفت و فرمود: ای وای، عمار که گروه طغیان گر او را خواهند کشت؛ در حالی که وی آنان را به خدا می خواند، ولی آنان عمار را به آتش (جهنم) می خوانند.(۱)

هم چنین از کسانی که عثمان را به قتل رسانید، عبدالرحمن بن عدیس بلوی است که در بیعت رضوان حضور داشته است. آیا او نیز، اهل بهشت است.

هم چنین ثعلبه بن حاطب نیز که در زمره حاضران در جنگ بدر است، از کسانی است که به دعای پیامبر صلی الله علیه و آلهصاحب ثروت شده بود، ولی وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور فرستاد تا دستور الهی «خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِم صَدَقَةً؛ از اموالشان صدقه بستان.» (توبه: ۱۰۳) را عمل کند، گفت: این باج است. در این هنگام، این آیه نازل شد:

بعضی از آنان با خدا پیمان بسته بودند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعا صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود،

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۷۲، ح ۲۸۱۲.

ولی هنگامی که خدا از فضل خود به آنان بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند. این عمل (روح نفاق) را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار کرد. این برای آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می گفتند. (توبه: ۷۵ _ ۷۷)

وقتی خبر به او رسید، صدقه مالش را آورد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفت و پس از او سه خلیفه دیگر نیز، چون پیامبر صلی الله علیه و آله نپذیرفته بود، نپذیرفتند تا این که در روزگار عثمان مرد.(۱)

بنابراین، خداوند در قرآن، آشکارا ثعلبه را منافق نامید، با این که در جنگ بدر حضور داشته است.

ازاین رو، می گوییم:

یک _ روایات غفران اهل بدر و حدیبیه و بیعت رضوان، صحیح نیست و بر فرض صحت، هم چنان که ابن حجر عسقلانی ترجیح داده است، ناظر به گناهان گذشته اهل بدر می باشد؛ نه همه گناهانی که تا آخر عمر انجام می دهند.

دو _ به رغم نپذیرفتن بخشیده شدن اهل بدر، چنین مطلبی دلالت بر عدالت کسانی که بعدها اسلام آورده اند، نمی کند. به عبارت دیگر، دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا ادعا عدالت همه صحابه است، ولی دلیل می گوید، خداوند اهل بدر یا حدیبیه و بیعت رضوان را بخشیده است.

۱- تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۳.

فصل چهارم: دلالت اعتبار عقلا بر عدالت صحابه

اشاره

فصل چهارم: دلالت اعتبار عقلا بر عدالت صحابه

خطیب بغدادی می گوید: اگر از سوی خداوند و رسولش چیزی درباره اصحاب وارد نشده بود، چگونگی اصحاب در هجرت، جهاد، یاری دین، بذل جان و مال، جنگ با پدران و فرزندان، خیرخواهی برای دین، قوّت ایمان و یقین آنان واجب می کرد که به عدالت آنان و اعتقاد بر پاکی شان یقین داشته باشیم و بگوییم، آنان افضل از همه تعدیل کنندگان و تزکیه کنندگانی هستند که پس از آنان تا آخرالزمان می آیند. این نظریه همه عالمان و فقیهانی است که به گفته آنان توجه می شود.(۱)

پاسخ بر استدلال

پاسخ بر استدلال

اگر همه اصحاب بر یک پایه بودند و همه افراد بااخلاص و پاک باز در راه دین بودند؛ به گونه ای که هیچ شخص تجاوزگری در میان آنان نبود، بر هر مسلمان عاقلی لازم و واجب بود که حکم کند همه آنان عادل و بلکه سرآمد همه عادلان هستند؛ حال آن که به تصریح آیات فراوانی از قرآن، عده ای از منافق ها (که از صحابی هستند) توطئه های فراوانی برای نابودی اسلام و مسلمانان کرده اند و تا آخرین لحظه نیز از پای ننشسته اند.

ص: ۸۱

۱- الکفایه، ص ۴۹.

آن چه از چگونگی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت، جهاد و یاری دین بیان شد، وصف برخی از آنان است؛ همان عده ای که همه مسلمانان به فضیلت آنان اعتراف کرده اند و هر صبح و شام برای آنان مغفرت و علو درجات طلب می کنند.

در بخش های بعدی، به شرح حال برخی از آنان خواهیم پرداخت.

ص: ۸۲

بخش سوم: عدالت صحابه از دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام

اشاره

بخش سوم: عدالت صحابه از دیدگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام

زیر فصل ها

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب

فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه

فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه

فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب

فصل اول: عادل نبودن همه اصحاب

پیروان اهل بیت علیهم السلام هر چند در مفهوم صحابه، با اهل سنت اختلافی ندارند، و هر کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و به او ایمان آورده است، از اصحاب آن حضرت می دانند، ولی می گویند این مفهوم آن چنان فراگیر است که مؤمن و منافق و عادل و فاسق و نیک و بد را در بر می گیرد. ازاین رو، نمی پذیرند که همه اینان ردای عدالت بر تن کرده اند؛ چنان که اهل سنت معتقدند، بلکه هر یک از صحابه را با ترازوی کردارش، به ویژه پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آلهمی سنجند تا ببینند، چه اندازه بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله پای بند مانده و به انحراف نگراییده است.

علامه شرف الدین می گوید: هم نشینی پیغمبر هر چند فضیلت است، ولی بی شک دلیلی بر عصمت آنان نیست. بنابراین، صحابه از جهت مصون ماندن از خطا و گناه، مانند دیگر مردمانند که افراد مورد اعتماد، عادل و پاکیزه از گناهان در میان آنان فراوان است و گناهکار، متجاوز و مجهول الحال نیز در میان آنان یافت می شود.

ادله شرعی، عدالت در راوی خبر واحد را، به طور مطلق شرط می داند؛ هرچند صحابی باشد، ولی هرکس عادل نبود، حدیث وی به حکم ادله قطعی، مطلقا از درجه اعتبار می افتد. افراد مجهول الحال نیز

همین حکم را دارنـد... هرکس در آیات تدبر کند، علم اجمالی به وجود منافقان در میان افراد غیر معلوم الحال پیدا می کند و چون شبهه محصوره است، واجب است از حدیث همه اصحاب پرهیز کرد تا زمانی که ایمان و عدالت آنان مُحرز گردد.(۱)

نظریه شیعه درباره صحابه برگرفته از کتاب خدا و سنت نبوی است. در قرآن، خداوند گروهی از اصحاب را منافق می شمارد و جمعی را اهـل شـک و ریـب و عـده ای را بـه نـام آزار دهنـدگان رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و برخی را که به ارتـداد خواهند گرایید، نام می برد. در سـنت نیز آمده است که (به اعتراف بخاری در صحیح خود) شماری از صحابه به قهقرا و عصر جاهلیت باز خواهند گشت و شمار آنان آن قدر است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

روز قیامت بر سـر حوض کوثر وارد می شونـد، ولی آنان را دور می کننـد، می گویم اینان اصـحاب من هسـتند، به من جواب داده می شود که تو نمی دانی، پس از تو چه بـدعت هـا که نکردنـد و آنـان را دور می کننـد. افراد نجات یابنـده جز به تعـداد شترهای جای مانده از کاروان نخواهد بود.(۲)

دقت در این روایت به روشـنی نشـان می دهـد که بیشتر اصـحاب پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله به کـج راهه رفته انـد؛ زیرا شمار شتران دور مانده از قافله بسیار اندک است. جالب این که، این اعتراف، در احادیث اهل سنت وجود دارد.

ص: ۸۵

۱- اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۹۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۷، ص، ۲۶۵، ح ۶۵۸۷.

در این جا شایسته است کلام دکتر حامد حفنی داوود _ استاد ادبیات عرب و رئیس بخش زبان عربی در دانشگاه عین شمس قاهره _ را بیاوریم. وی می نویسد: «شیعه معتقد است، صحابه نیز مانند دیگران هستند و میان آنان و کسانی که پس از آنان آمده اند و مسلمانان دیگر تا روز قیامت، هیچ فرقی نیست. این از آن رواست که آنان در مسئله، تنها یک میزان را می پذیرند و آن همان ترازوی عدالت است که کارهای صحابه و دیگران و نسل های بعدی را همه با آن می سنجند؛ زیرا صحبت و هم نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، فضیلتی به کسی نمی دهد؛ مگر آن که شایسته این فضیلت باشد و آمادگی آن را داشته باشد که به رسالت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند.

برخی از آنان (صحابه) مانند امامان معاصر با پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی علی و دو فرزندش علیهم السلام، معصوم بوده اند و برخی از صحابه که به خوبی با پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او با علی علیه السلام به خوبی هم نشینی کرده اند، عادل هستند.

برخی دیگر از آنان (صحابه) مجتهدانی هستند که به حقیقت رسیده اند و برخی مجتهدانی که نادرست اندیشیده اند و برخی فاسق و گروهی زندیق بوده اند که از فاسق بدتر و کیفرشان سخت تر است.

منافقان و کسانی که خدا را به زبان عبادت می کردند نیز در شمار زندیقان اند. برخی از آنان نیز کافرند و آنان کسانی اند که از نفاق خویش دست برنداشتند و یا از اسلام بازگشتند.

معنای این سخن آن است که بخش بزرگی از شیعیان اهل قبله هستند و همه مسلمانان را با یک ترازو ارزیابی می کنند و صحابی و تابعین و

نسل های پس از آنان را یکسان می نگرند و هم نشینی را به تنهایی دارای آن درجه از مصونیت نمی شناسند که موجب اعتقاد ویژه ای درباره کسی شود.

بنابراین، با اجتهاد، صحابه را نقد و درجه عدالت آنان را ارزیابی می کنند. هم چنین بر چند تن از اصحاب خرده می گیرند که چرا شرایط هم نشینی را به جای نیاورده اند و از دوستی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به دشمنی گراییدند؟ چرا چنین نباشد؟ و حال آن که پیامبر بزرگوار اسلام خود فرمود:

من در میان شما دو چیز گران بها می گذارم که اگر به آن ها چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و خاندان و بستگانم و آن دو هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر نزد من آیند، پس بنگرید که پس از من با آن ها چه می کنید.

بر پایه این حدیث و احادیث دیگر، [پیروان اهل بیت] معتقدند که بسیاری از صحابه با ستم کردن بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و لعنت کردن افرادی از آنان، با این احادیث مخالفت کرده اند. پس چگونه می توان گفت که همه شرایط صحبت را دارند و نشان عدالت را دارا هستند؟»

این گزیده ای از نظریه شیعه درباره صحابه بود که دکتر حامد حفتی داوود، درباره این که آنان عدالت برخی از صحابه را نمی پذیرند، بیان می کند.(۱)

ازاین رو، باید دلایلی که پیروان اهل بیت علیهم السلام بر عدالت نداشتن همه

۱- نظرات فی الکتب الخالد، ص ۱۱۱. برگرفته از: کتاب اهل سنت واقعی، ج ۲، ص ۱۹۵ به بعد

صحابه دارند، آورده شود تا به بحث و بررسی آن ها بپردازیم.

دلایل شیعه بر مدعای خود، کتاب خدا و روایت هایی است که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، هم چنین مدارکی تاریخی، این ادعا را ثابت می کند که آن ها را بررسی خواهیم کرد.

ص: ۸۸

فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه

اشاره

فصل دوم: دلایل قرآنی عادل نبودن همه صحابه

در قرآن کریم، درباره صحابه و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آیات بسیاری آمده است که بخش زیادی از این آیات، مربوط به تمجید اصحاب مخلص و جان نثار در راه دین و تمام ادله ای که برای عدالت همه صحابه در فصل پیشین بیان شد، برای این گروه از اصحاب نیز وجود دارد. همه مسلمانان به این دسته از اصحاب به دیده احترام می نگرند. ولی در مقابل، قرآن درباره عده ای از اصحاب چنین فرموده است که: «فاسقند، خائنند، از یاری پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداشته اند، پیمان شکنند، متقلبند، در خدا و رسولش شک دارند، از جنگ گریزانند، از حق دوری می جویند، دستورهای خدا و رسولش را نافرمانی می کنند، دیگران را از جهاد و انفاق در راه خدا باز می دارند، نماز را برای لهو و تجارت ترک می کنند، چیزی را می گویند که به آن عمل نمی کنند، برای اسلامشان بر پیامبر صلی الله علیه و آله منّت می گذارند، سنگدلند، و در برابر ذکر خدا و سخن حق، فروتنی نمی کنند، صدایشان را بالاتر از صدای رسول خدا می کنند، عقل ندارند، رسول خدا را آزار و اذیت می دهند و پیوسته گوش به منافقان می دهند و با آنان هم آوازند...

ازاین رو، ناچاریم به بررسی برخی از آیاتی که درباره اصحاب نازل

ص: ۸۹

شده است، بپردازیم؛ زیرا بیان همه آیات و بررسی آن ها مجال بیش تر و بحث جداگانه ای می طلبد.

گروه اول: شکاکان

گروه اول: شکاکان

اینان از همان روزهای نخست ظهور اسلام در میان مسلمانان حضور داشته اند و با این که از هر سو در خطر بوده اند، ولی به جهت آینده نگری درباره پیروزی اسلام، در گروه مسلمانان قرار گرفتند و اسلام آوردند؛ هرچند که در دل شک و تردید داشتند. قرآن در سوره مدثر که نخستین یا دومین سوره نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آلهاست، مردم را به چهار دسته کافران، مؤمنان، اهل کتاب و صاحبان قلب های بیمار تقسیم می کند.

وَ مَا جَعَلْنا اَصْحَاب النَّارِ إلاّ مَلائِکهً وَ مَا جَعَلْنا عِدَّتَهُم اِلاّ فَتْنَهً لِلذّینَ کَفَرُوا لِیستَیْقِنَ الّذینَ اُوتُوا الکتاب وَ یزدادَ الّذِینَ آمنُوا اِیمانًا وَ لا یَرتَابَ الذّین اُوتُوا الکتابَ وَ المُؤمِنُون وَ لِیَقُولَ الذین فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ و الکافرون ماذا اَرَادَ اللّه بِهَذا مَثَلًا. (مدثر: ۳۱)

و مأموران دوزخ را تنها فرشتگان (عذاب) قرار دادیم و تعداد آنان را جز برای آزمایش کافران معین نکرده ایم، تا اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کند و بر ایمان مومنان بیفزاید و اهل کتاب و مؤمنان (در حقّانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند و بیمار دلان و کافران بگویند خدا از این توصیف چه منظوری دارد.

در این آیه، خداوند اهل کتاب و مؤمنان و شکاکان و کافران را در کنار هم قرار داده و چهار گروه دانسته است. برای همین، نمی توان گفت که شکاکان از کافران یا اهل کتاب بوده اند، بلکه آنان کسانی بوده اند که همواره در میان مسلمانان بوده اند و گاه در ردیف منافقان ذکر شده اند:

وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللّهُ وَ رَسُولُهُ

ص: ۹۰

إِلاّ غُرُورًا. (احزاب: ۱۲)

[و نیز به خاطر آورید] زمانی را که منافقان و بیمار دلان می گفتند، خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

گروه دوم: اسلام آورندگان غیر مؤمن

گروه دوم: اسلام آورندگان غیر مؤمن

قرآن شماری از اعراب را که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و با وی به گفت وگو پرداخته اند، مسلمان غیر مؤمن می نامد. اینان نیز از اصحابند:

قالَتِ الْاَعْرَابُ آمنّا قُلْ لَنْ تُؤْمِنُوا و لَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا وَ لمّا يَدْخُلِ الْإِيمانُ فِي قُلُوبِكُم وَ اِنْ تُطِيعُوا اللّه وَ رَسُولَهُ لا يُلِتْكم مِنْ اَعْمالِكُمْ شَيْئا اِنّ اللّه غَفُورٌ رَحِيمْ. (حجرات: ۱۴)

اعراب بادیه نشین گفتند، ایمان آورده ایم. بگو، شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، ولی هنوز ایمان وارد قلب های شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند. [که] خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیا اینان از اصحاب نبوده اند که خداوند تنها اسلام و نه ایمان آنان را، پذیرفته است؟ آیا چنین افرادی را که هنوز حقیقت دین در وجودشان راسخ نشده و سنت های جاهلی در آنان هنوز زنده است، می توان الگو و اسوه هایی عادل و سزاوار پیروی شدن دانست که «بِاَيّهِمْ اِقْتَدَيْتُم اِهْتَدَيْتُم؛ به هر یک اقتدا نمایید، هدایت شده اید.»

گروه سوم: منافقان

گروه سوم: منافقان

درباره این گروه از اصحاب، سخن بسیار گفته اند؛ به گونه ای که بیش از ۱۵۰ آیه در قرآن کریم درباره آنان نازل شده است. از جمله سوره

مستقلی به نام «منافقین» است و در سوره های بقره، آل عمران، مائده، توبه، عنکبوت، احزاب، محمد صلی الله علیه و آله، فتح، حدید، مجادله، حشر به طور گسترده از منافقان و اعمال و کردارشان و تهدیدهای آنان سخن به میان آمده است. در شناساندن اینان، به همین اندازه بسنده می کنیم که قرآن کریم می فرماید:

وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ ٱلْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَه مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیمٍ. (توبه: ۱۰۱)

از میان اعراب بادیه نشین که پیرامون شما هستند، گروهی منافقند و از اهل مدینه (نیز) گروهی بر نفاق پا می فشرند. تو آنان را نمی شناسی، ولی ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار مجازات می کنیم (مجازاتی با رسوایی در دنیا؛ و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

دقت در عبارت «وَ مِنْ اَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفَاقِ» و عبارت «لَا تَعْلَمُهُم» برای اثبات وجود گروهی منافق در میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بسنده می کند.

آلوسی(۱) در توضیح این آیه می گوید: «مَرَدَ» رسیدن به غایت چیزی است که در آن کار می باشد؛ به گونه ای که در آن کار مهارت یابند و جز در امر شر استعمال نمی شود. سپس می گوید: «لا تعلمهم»؛ یعنی تو آنان را به عنوان نفاق نمی شناسی؛ زیرا آنان در نفاق به اندازه ای رسیده اند که مهارت پیدا کرده اند و محافظه کاری می کنند و از مواضع تهمت دوری می جویند؛ چنان که تو (پیامبر) با کمال تیزهوشی و زیرکی، نمی توانی از

۱- آلوسی، محمود بن عبدالله بغدادی از مفسران بنام اهل سنت است که تفسیر معروف روح المعانی از آثار اوست. وی در سال ۱۲۷۰ ه . ق در بغداد چشم از جهان فرو بست.

حال نفاقشان با خبر شوی. نفی علم از پیامبر صلی الله علیه و آله با این که نفاق درباره حالات آنان است، اشاره به این دارد که اوّلاً، آنان چنان در نفاق مهارت یافته اند که جزو ذاتیات آنان شده و کسی که آنان را به این صفت نمی شناسد، عالم به حال آنـان پنداشته نمی شود، و دیگر این که به مبالغه در نفاق آنان اشاره می کنـد.(۱) (یعنی آن چنـان در نفاق پیش رفته انـد که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نمی تواند آنان را بشناسد).

وقتی حـالت و چگونگی منافقـان، حتی بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله پنهـان باشـد، پس چگونه می توان ادعـا کرد که آنان به محض رحلت پیامبر صـلی الله علیه و آله، از ذاتیات خود دست برداشته و یک باره قداست یافته و عادل مطلق شده اند. شگفت آن که برخی کوشیده اند بگویند، منافقان از گروه اصحاب خارجند و از اصحاب نبوده اند.

این سخن بی اساس است؛ زیرا خداوند در وصف منافقان می گوید:

إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقینَ لَکاذِبُونَ. (منافقین: ۱)

هنگامی که منافقان نزد تو می آینـد، می گوینـد: ما شـهادت می دهیم که بی گمان تو رسول خـدایی. خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند.

این آیه تصـریح دارد که عـده ای نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده انـد و او را دیـده و در حضورش اظهار ایمان کرده اند. بنابراین، تعریف اصـطلاحی صـحابه اینان را در برمی گیرد؛ هرچنـد خداوند ایمان آنان را دروغ می پندارد، ولی اینان در میان مسلمانان بوده اند و بر پیشانی آنان علامت نفاق نخورده است تا

ص: ۹۳

۱- روح المعانی، ج ۱۱، ص ۱۱.

هر که آنان را دید، پی به آن ببرد.

از سویی، خود پیامبر صلی الله علیه و آله، از منافقی سرشناس؛ یعنی عبداللّه بن ابی ابن سلول به صحابی نام می برد؛ چنان که بخاری در صحیح از جابر نقل کرده است که در غزوه ای، یکی از مهاجران با یکی از انصار درگیر شد. آن مرد انصاری فریاد برآورد که ای گروه انصار، به دادم برسید و آن مهاجر نیز فریاد زد که ای مهاجران مرا دریابید. رسول خدا صلی الله علیه و آلهآن را شنید و فرمود: چه خبر است؟ فریادهای جاهلیت بلنده شده است! گفتند: یا رسول اللّه ، مردی از انصار با مردی از مهاجران درافتاده اند. فرمود: از دعواهای جاهلیت دوری کنید که بوی گندیده ای دارد. عَبداللّه بن اُبَی آن سخن را شنید و فریاد زد: کارشان را کردند: به خدا اگر به مدینه بازگشتیم، شریفان و عزیزان باید مردان ذلیل و خوار را حتما بیرون کنند. این سخن، به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. عمر برخاست و گفت اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«دَعْهُ لا یَتَحدَّث الناسُ اَنّ محمدا یَقْتُل اصحابه؛(۱) رهایش کن نمی خواهم مردم بگویند که محمد اصحابش را می کشد».

به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله که عبداللّه بن اُبی را از اصحاب می نامد، چه توجیهی وجود دارد که گفته شود صرف همراه داشتن اسم صحابی، فضیلت و شرافت است و وقتی از چنین افرادی سخن گفته شود، آنان را صحابی ندانند، بلکه می بایست دنبال معیار دیگری برای شناسایی اصحابی بافضیلت و دور از نفاق بود؛ معیاری که خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۷۸، ح ۴۹۰۵.

را بیان کرده و آن همانا حُب و بغض علی بن ابیطالب علیه السلام است.

برخی از مفسران در ذیل آیه: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا؛ بی گمان کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، به زودی خداوند رحمان برای آنان محبت در دل ها را قرار می دهد. (مریم: ۹۶)

گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«لا یُحِبُّکَ اِلاّ مُؤْمِنٌ وَ لا یُبْغِضُکَ الا مُنافِقٌ شقی؛(۱) تو را دوست نمی دارد، مگر مؤمن و دشمن نمی دارد، مگر منافق بدبخت».

و هم چنین فرمود:

لا یُحِبُّ عَلِیّا مُنافِقٌ وَ لا یُبغِضُهُ مُؤمن؛(۲) منافق علی را دوست نمی دارد و مؤمن کینه علی را در دل ندارد.»

روایت بالا را شماری از صحابه هم چون ابن عباس و ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) و ابوذر غفاری و انس بن مالک و عمران بن حصن نقل کرده اند. ابوذر می گوید:

ما منافقان را (با چند چیز) می شناختیم: تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه و آله (با اعمالشان)، نفرستادن صلوات (بر رسول و آل او) و کینه توزی نسبت به علی بن ابیطالب.(۳)

و از ابوسعید خدری نیز نقل شده است که گفت:

ما گروه انصار منافقان را با دشمنی کردنشان نسبت به علی علیه السلام می شناختیم.(۴)

حال خود قضاوت کنید که چگونه ممکن است همه صحابه عادل

۱- تفسیر سمعانی، ج ۳، ص ۳۱۶.
۲- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۳۵.
۳- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹.
۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۵۳؛ روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۱؛ الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۴۳.

باشند و حال آن که برخی از آنان دشمنی علی علیه السلام را در دل داشته اند و حتی به او دشنام می داده اند و دیگران را نیز به دشنام دادن او وادار می کردند.

سعد بن ابی وقاص می گوید:

معاویه مرا امر کرد به ابوتراب (علی بن ابی طالب) فحش دهم. گفتم من چنین نخواهم کرد، تا سه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام به یاد می آورم که اگر یکی از آن سخنان برای من بود، از شتران قرمز موی برایم بهتر بود: یکی آن که در غزوه ای، پیامبر صلی الله علیه و آله علی را در شهر به جای خود نشاند. علی علیه السلام گفت: «آیا مرا با زنان و کودکان می گذارید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دوست نداری برای من هم چون هارون نسبت به موسی باشی، جز این که نبوتی پس از من نیست».

دیگر آن که روز خیبر شنیدم که پیامبر فرمود: «پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند»؛ ما گردن ها برافراشتیم (تا ما را برگزینند، ولی) گفت: «علی را برایم صدا بزنید. علی را آوردند؛ در حالی که از درد چشم می نالید، پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان بر چشم او زد و او شفا یافت. آن گاه پرچم را به دستش داد و او پیروز گردید و سوم آن که هنگام نازل شدن آیه «تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنائنا وَ اَبْنائکم...» (آل عمران: ۶۱)، رسول خدا صلی الله علیه و آله(از میان همه اصحاب و زنان خود و امت) علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند (و با خود

برای مباهله برد) و گفت: «بار پروردگارا، اینان اهل بیت منند».(۱)

این روایت را مسلم در صحیح خود و ترمذی در سنن خود آورده است. برای همین، از نظر سند و متن هیچ گونه خدشه ای برای برادران اهل سنت ندارد؛ حال آیا می توان، معاویه را در ردیف مؤمنان عادل قرار داد. با وجود این که بغض علی علیه السلام را که نشانه نفاق است، در دل دارد و دیگران را نیز به سب و لعن آن حضرت امر می کرد.

گروه چهارم: فاسقان

گروه چهارم: فاسقان

برخی از آیات قرآن، شماری از اصحاب را در ردیف فاسقان نام می برند:

قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فی سَبیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ. (توبه: ۲۴)

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما بفرستد و خداوند جمعیت نافرمان بردار و فاسق را هدایت نمی کند.

خطاب آیه، به مؤمنان اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی همان اصحاب است که دوست داری مال و جاه و زن و فرزند را فسق می داند. بنابراین، چه کسی است که بتواند منکر شود که عده ای از اصحاب چنین بوده اند. با این که قرآن می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فی سَبیلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی

۱- التاج الجامع الاصول، ج ۳، ص ۳۳۳.

اَلْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَياةِ الـدُّنْيا مِنَ اَلْآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَياهِ الـدُّنْيا فِی اَلْآخِرَهِ إِلاّ قَلیلٌ إِلاّ تَنْفِرُوا یُعَـذِّبْکَمْ عَذابًا أَلیمًا وَ یَسْـتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئًا وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. (توبه: ۳۸ و ۳۹)

ای کسانی کـه ایمـان آورده ایـد، چرا هنگـامی که به شـما گفته می شـود به سـوی جهـاد در راه خـدا حرکت کنیـد، بر زمین سنگینی می کنیـد (و سستی به خرج می دهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضـی شده اید؟ با این که متاع زندگی دنیا در برابر آخرت انـدک است. اگر به سوی میدان جهاد حرکت نکنید، شـما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری جای شما قرار می دهد و هیچ زیانی به او نمی رسانید و خداوند بر هرچیز تواناست.

سپس در ادامه همین آیات، شـماری از اصحاب را نام می برد که در پی بهانه جویی برای حاضر نشدن در جنگ و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند. در آیه ۴۵ می فرماید:

تنها کسانی از تو اجازه (حاضر نشدن در جنگ را) می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دل هایشان با شک وتردید آمیخته است؛ آنان در تردید خود سرگردانند.

در آیات بعدی نیز اسرار شماری دیگر از اصحاب را بیان می کند و در برخی از آیات نیز، چنین می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْمًا بِجَهالَهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ. (حجرات: ۶)

ای کسـانی که ایمان آورده ایـد؛ اگر شخصـی فاسق خبری برای شـما بیاورد، درباره آن تحقیق کنیـد. مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

مفسران اتفاق دارند که این آیه، درباره ولید بن عقبه بن ابی محیط که از

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آلهبوده، نازل شده است.(۱)

هم چنین آیه ۱۸ سوره سجده که می فرماید:

«افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون؛ آیا کسی که مؤمن است با فاسق همانند است و حال آن که باهم برابر نیستند».

به اتفاق مفسران، مراد از فاسق در این آیه، ولید بن عقبه و مراد از مؤمن علی بن ابی طالب است.(۲)

حال با توجه به تصریح آیات الهی که برخی از اصحاب را فاسق می نامد، چگونه ادعا می شود که همه عادلند. وقتی ولید فاسق با علی علیه السلام در پیش گاه خداوند برابر نیستند، چگونه همه اصحاب را در یک صف و برابر می دانند.

گروه پنجم: اصحاب ضعیف الایمان

گروه پنجم: اصحاب ضعیف الایمان

دسته ای از آیات الهی، شماری از اصحاب را ضعیف الایمان معرفی می کند؛ آنان که در جنگ ها پشت به دشمن کرده و فرار کردند یا در هنگام نماز پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کردند و در پی لهو و تجارت رفتند و یا کسانی که در تقسیم غنیمت ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله خرده می گرفتند. در سوره انفال می خوانیم:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا لَقيتُمُ الَّذينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفًا لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ. (انفال: ۱۵ و ۱۶)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد

۱- کشاف، ج ۴، ص ۳۵۹؛ الدر المنثور، ج ۷، ص ۴۸۳ به بعد.

۲- نک: تفاسیر: ابن ابی حاتم، ج ۹، ص ۳۱۰۹؛ لباب التنزیل، ج ۳، ص ۴۰۶؛ الوسیط، ج ۳، ص ۴۵۳؛ روح المعانی، ج ۲۱، ص ۱۲۱ و ... .

رو به رو می شوید، به آنان پشت نکنید (و فرار ننمایید) و هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند _ مگر آن که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد _ (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم است و چه بد سرانجامی دارد.

این آیه و تهدید، پس از آن که شمار فراوانی از اصحاب در جنگ احد پشت به دشمن کرده و فرار کردند، نازل شد و خداوند به آنان وعده عذاب جهنم داد.

بخاری در صحیح در کتاب الجهاد و السیر از براء بن عازب آورده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبداللّه بن جبیر را در غزوه احد بر پیاده نظام که پنجاه نفر بودند، قرار داد و فرمود:

اگر دیدید که پرندگان بر سر ما فرود می آیند (کشته شده ایم) شما هرگز از جایتان حرکت نکنید تا این که خودم بر شما دستور دهم.

به هر حال، دشمن مغلوب شد و من به خدا قسم، دیدم که خلخال ها در پای های زنان پدید آمده بود. یاران عبداللّه بن جبیر (پیاده نظام ها) گفتند: «غنیمت! ای قوم غنیمت! و دیگر منتظر چه هستید؟» عبداللّه بن جبیر به آنان گفت: «آیا فراموش کردید که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما چه دستور داد؟» گفتند: «به خدا سوگند، می رویم و برای خود غنیمت جمع می کنیم.» وقتی صحنه را رها کردند، شکست خوردند و آن جا بود که حضرت رسول هر چه فریاد کرد، جز دوازده نفر با حضرت کسی نماند و سرانجام هفتاد نفر از ما را کشتند.(۱)

ص: ۱۰۰

۱- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، ج ۴، ح ۳۰۳۹، ص ۳۳.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه ۱۵۵ آل عمران می نویسد:

«اخبار درباره ثابت قدمان در آن روز (جنگ احد) و فراریان مختلف است.محمد بن اسحاق گوید، یک سوم مردم (از اصحاب) زخمی و مجروح بودند و یک سوم فرار کردند و یک سوم ثابت قدم ماندند. درباره فراریان نیز خبرها مختلف است.

برخی از آنان، چنان ترسیده بودند که به مدینه رفتند و خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را پخش کردند؛ مثل سعد بن عثمان که پس از او نیز مردانی نزد زنان خود رفته (و همین خبر را دادند) و زنانشان گفتند که آیا از رسول فرار می کنید؟ (و او را تنها می گذارید) و زنان خاک بر سر خود می ریختند.

برخی گفته اند: مسلمانان از کوه (احد) دور نشدند. قفال گفته است که دلالت اخبار بر این است که شماری از آنان فرار کرده اند و از آن جا دور شده اند؛ حتی برخی وارد شهر مدینه شدند و برخی نیز به دیگر جاها فرار کردند ولی بیشتر اصحاب به اطراف کوه فرار کردند و آن جا جمع شدند که از جمله فراریان عُمَر بود. اگرچه وی از نخستین فراریان نبود و زیاد دور نشد، بلکه بر سر کوه (احد) ماند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بالای کوه رفت. از جمله فراریان عثمان و هم چنین (گفته شده) عمر بودند که با دو مرد از انصار، به نام سعد و عقبه فرار کردند و به مکان بسیار دوری رفتند و پس از سه روز، برگشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی آنان را دید، فرمود: «در این کار آبروی خود را بردید...»، ولی کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله پا بر جا ماندند، ۱۴ نفر بودند که هفت نفرشان از مهاجران بودند و هفت نفرشان از انصار؛ از مهاجران: ابوبکر، علی، عبدالرحمن بن عوف

ص: ۱۰۱

و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبیدالله و ابوعبیده بن جراح و زبیر بن عوام، و از انصار: حباب بن منذر، ابودجانه، عاصم بن ثابت، حرث بن صحه، سهل بن حنیف، اسید بن حضیر و سعد بن معاذ بودند.

و گفته اند هشت نفر از اینان، با پیامبر صلی الله علیه و آله در این روز پیمان مرگ بستند (که تا دم مرگ بجنگند و از پیامبر صلی الله علیه و آلهدفاع کنند) که سه نفر از مهاجران بودند؛ یعنی علی و طلحه و زبیر و پنج نفر از انصار؛ یعنی ابودجانه، حرث بن صمه، خباب بن منذر، عاصم بن ثابت و سهل بن حنیف که هیچ یک ازآنان در اُحد کشته نشدند.»(۱)

فرار این عده تنها در جنگ احد نبود، بلکه در جنگ حُنین نیز که شمارشان بیش از ۱۲ هزار نفر بود، عده ای پشت به دشمن کردند و اگر فرارشان از جنگ احد قبیح بود و بنا به توجیهاتی خداوند آنان را بخشید، فرارشان در جنگ حُنین که در سال هشتم هجرت رخ داد و تنها ده نفر اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند، زشت تر است و جای هیچ گونه توجیه ندارد؛ در حالی که خداوند می فرماید:

و در جنگ حُنین که از بسیاری لشکرتان مغرور شده بودید و آن لشکر با آن عده فراوان، هرگز به کار شما نیامد و زمینی با آن فراخی بر شما تنگ آمد و سپس همه شما پا به فرار گذاشتید.

آن گاه خداوند طمأنینه و آرامش را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی از فرشتگان فرستاد که شما آن ها را نمی دیدید و کافران را سخت عذاب کرد و این کیفر کافران است. (توبه: ۲۶)

آیا پس از سال ها دین داری و ثبات در ایمان، نباید بیش تر در برابر کافران پایداری کرد. پس چرا همه آنان به دشمن پشت کردند و جز اندکی نماندند و خداوند به وسیله فرشتگان و آن شمار اندک پیامبرش را یاری کرد. آیا این آیه ضعف ایمان اصحاب را نمی رساند؟ خداوند به

۱- التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۳۹۸.

زیبایی در وصف اینان می فرماید:

در حالی که گروهی از مؤمنان کراهت داشته و پس از روشن شدن حق باز با تو مجادله می کردند، گویی که به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ را به چشم خود می نگرند. (انفال: ۶)

شمار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ حُنین فراوان شد؛ به گونه ای که عطاء از ابن عباس نقل می کند، آنان شانزده هزار نفر بودند و به گفته قتاده، دوازده هزار تن بودند که دو هزار نفرشان از طلقاء مکه بودند، ولی دشمن آنان؛ یعنی هوازن و ثقیف تنها چهار هزار نفر بودند. با وجود این، در برابر دشمن شکست خوردند.(۱)

علت این شکست چه بود؟ خداوند می فرماید:

ما لَكُمْ إِذا قيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فی سَبيلِ اللّهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی ٱلأَرْضِ. (توبه: ۳۸)

چرا هنگامی که به شما گفته می شود به سوی جهاد حرکت کنید، بر زمین سنگینی می کنید.

آری، دل بستگی به دنیا و ضعف ایمان سبب شکست آنان شد.

فخر رازی می نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ با روم دستور داد و آن زمانی بود که هوا گرم شده و میوه ها رسیده بود، و از سویی، آنان جنگ با روم را (به دلیل ضعف ایمان) کار بزرگی می دانستند. پس برای همین، ترسیدند و آیه نازل شد.(۲)

شمار دیگر از اصحاب ضعیف الایمان، آنانند که خداوند درباره آنان فرمود:

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِمًا قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ

۱- همان، ج ۶، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۴۷.

خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَهِ وَ اللّهُ خَيْرُ الرّازِقِينَ. (جمعه: ١١)

هنگامی که آنان تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند، پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند. بگو: آن چه نزد خداست، از لهو و تجارت بهتر بوده و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

در شأن نزول این آیه گفته اند که هرگاه دحیه کلبی مال التجاره می آورد، خانوده اش با طبل و دف از او استقبال می کردند؛ یک بار که دحیه از سفر برگشت، هم زمان با روز جمعه شد. لحظه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال خواندن خطبه بود، مسلمانان با شنیدن صدای طبل و دف، پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز را ترک گفتند و برای تماشای مال التجاره دحیه رفتند و جز هفت تن یا دوازده تن، کسی نماند. این عمل آن چنان زشت بود که پیامبر فرمود:

و الذی نفسی بیده لو تتابعتم حتی لا یبقی معی أحد منکم لسال بکم الوادی نارا.(۱)

سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر شما (چند نفر) نیز با آنان می رفتید و کسی با من نمی ماند، آتش (عذاب الهی) در این سرزمین شما را فرا می گرفت.

گروه ششم: اصحاب آزار دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله

گروه ششم: اصحاب آزار دهنده پیامبر صلی الله علیه و آله

برخی از آیات، شماری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که همواره در پی اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آلهبوده اند، توصیف کرده اند:

۱- الدر المنثور، ج ۸، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

وَ مِنْهُمُ الَّذینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنینَ وَ رَحْمَهٌ لِلَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ. (توبه: ۶۱)

و برخی از آنـان شـماری هسـتند که پیاپی پیامبر صـلی الله علیه و آله را اذیت می کننـد و می گوینـد شـخص زودباوری است. بگو، این زودباوری من به نفع شـماست؛ پیامبر به خـدا و به مؤمنان ایمان آورده، و اطمینان و رحمتی است بر مؤمنان حقیقی و اما آنان که رسول خدا را اذیت و آزار می دهند، بر ایشان عذابی دردناک آماده شده است.

از ابن عبـاس نقل است که نبتل بن حرث نزد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می آمـد و در مجلس پیامبر صـلی الله علیه و آله حاضـر می شد. از او مطالبی می شـنید و نزد منافقان می برد و می گفت: «محمد صلی الله علیه و آله خوش باور است، هرکس چیزی بگوید زود می پذیرد».(۱)

آیا نبتل بن حرث از اصـحاب نبود که خداوند وعده عذاب دردناک را به او داد و آیا گاه همین اصـحاب، پیامبر صلی الله علیه و آلهرا به بی عدالتی متهم نمی کردند؟

ابوسعید خدری می گوید: روزی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که حضرت در حال تقسیم بیت المال بود. ناگهان ذوالخُو یصره که از بنی تمیم بود آمد و گفت: «ای رسول خدا، عدالت نما.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وای بر تو، اگر من عدالت نکنم، چه کسی عدالت می کند. اگر مرا عادل ندانی، بیچاره و زیان کار خواهی بود.

عمر برخاست و گفت: «ای رسول خدا، اجازه ده که گردنش را

۱- همان، ج ۴، ص ۲۰۷.

بزنم.» حضرت فرمود:

رهایش نما که برای او یارانی است که شما نماز و روزه تان را در مقابل نماز و روزه شان ناچیز می دانید. آنان قرآن می خوانند، ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود؛ آنان از دین خارج می شوند، چنان که تیر از کمان خارج می شود.(۱)

آیا کسی که از دین خارج می گردد، عادل است و اهل بهشت خواهد بود؟ برخی آن چنان بی شرم و حیا بودند که می گفتند: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد، فلان زن او را خواهیم برد. در این جا، خداوند خطاب به اصحاب فرمود:

وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّهِ وَ لا أَنْ تَنْکِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذلِکُمْ کانَ عِنْدَ اللّهِ عَظیمًا. (احزاب: ۵۳)

شما حق ندارید، رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را پس از او به همسری خود درآورید که این کار نزد خدا بزرگ است.

در روایات وارد است که گوینده این کلام، طلحه بن عبیداللّه بوده است که گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد، با عایشه ازدواج خواهم کرد.(۲)

برخی از همین اصحاب به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، بهتان بزرگی زدند و او را متهم به خیانت کردند. خداوند درباره آنان فرمود:

«إِنَّ الَّذینَ جاؤُ بِالْإِفْکِ عُصْبَهٌ مِنْکُمْ؛ مسلما کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره عایشه) گفتند، گروهی از خود شما (اصحاب) بودند». (نور: ۳۱)

حال چگونه ممکن است، اینان که از خود اصحاب بودند و تهمت خیانت را به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله زده اند، عادل باشند.

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۵، ح ۳۶۱۰.

۲- نک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶۷ و ۵۶۸.

درباره این که تهمت زدگان چه کسانی بوده اند، مفسران از حسان بن ثابت؛ شاعر معروف و عبداللّه بن ابی ابن سلول؛ منافق مشهور و مسطح بن اثاثه و حمنه نام برده اند.(۱)

اگر اینان که در میان اصحاب از شهرتی برخوردار بوده اند، چنین باشند، حساب دیگران مشخص است. از همین آزار دهندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله، می توان حکم بن ابی العاص را نام برد که از سوراخ در خانه پیامبر صلی الله علیه و آلهبه جست وجوی خانه پیامبر صلی الله علیه و آله می پرداخت. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وی را دید و او را با دو فرزندش مروان حکم و حارث حکم به طائف تبعید کرد، ولی بعدها عثمان در زمان حکومت خود وی را به مدینه باز گرداند و دو دخترانش را به دو پسران حکم داد و به آنان خلعت ها بخشید.(۲)

گروه هفتم: سرپیچی کنندگان از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

گروه هفتم: سرپیچی کنندگان از دستورهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

خداوند در قرآن، مسلمانان را به اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می کند و می فرماید:

ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعِقابِ.

آن چه را رسول خدا برای شما آورده (و امر کرد) بگیرید (و اجرا کنید) و از آن چه نمی کرده خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفر شدید است.

قرآن در آیه دیگری می گوید:

۱- همان، ص ۱۳۷.

۲- نک: النص و الاجتهاد، شماره ۷۱، اجتهادات عثمان.

فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیمًا. (نساء: ۶۵)

به پروردگارت سوگند، که آنان مؤمن نخواهند بود؛ مگر این که در اختلاف هایشان تو را به داوری طلبند و پس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

و در آیه دیگر رسولش را از هر لغو و خطا مصون دانسته و می گوید:

«وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی؛ او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید، چیزی جز وحی نیست که به او وحی می شود». (نجم: ۳)

بر اساس این آیات، مسلمانان به ویژه اصحاب، آن گاه مؤمن خواهند بود که گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله را به دور از هوا و هوس بدانند و پیرو اوامر او باشند و از دستورهایش بی چون و چرا اطاعت بنمایند وگرنه مؤمن نخواهند بود، پس اگر صحابه ای چنین نبود، نه تنها عادل نیست، بلکه به تصریح قرآن، مؤمن نیز نخواهد بود.

از سویی در روایت های مختلفی آمده است که برخی از اصحاب چنین نبوده اند و گاه پیامبر صلی الله علیه و آله را به پیروی از هوا و هوس و یا هذیان گویی متهم(۱) می کردند. آیا می توان گفت، اینان عادل بوده اند؟

برخی از مفسران در ذیل آیه «وَ یَقُولُونَ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا» (نور: ۴۸) و می گویند به خدا و پیامبر او گرویدیم و اطاعت کردیم. روایت کرده اند که وقتی عثمان، زمینی از علی علیه السلام خرید، قومش وی را سرزنش کرده و گفتند: زمینی را که خریده ای، در مکان بلندی قرار دارد که آب بر آن

۱- نک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۹ و ج ۵، ص ۱۵۹.

نمی رسـد، پس بهتر است آن زمین را به علی برگردانی. عثمـان گفت: ولی من آن را بـا رضـایت خریـده ام. آنان آن قـدر در گوشـش خواندنـد تا این که وی نزد علی علیه السـلام آمد و گفت: زمینت را پس گیر؛ زیرا از این معامله راضـی نیسـتم؛ چون آبی به آن نمی رسـد. علی علیه السـلام به وی گفت: تو در حالی که زمین را خوب می شـناختی از من خریـده ای و به معامله راضـی بودی و حتی آن را از من تحویـل گرفته ای. ازاین رو، من آن را پس نمی گیرم. با این حال، علی علیه السـلاماز عثمان خواست برای برطرف شدن دعوا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند. قوم عثمان به او گفتند: علی پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و در نزدش از تو گرامی تر است، اگر نزد او بروی، به سود پسر عمویش و به زیان تو حکم می کند. آن دو، نزد پیـامبر صـلی الله علیه و آله رفتنـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله به سود علی علیه السـلام و علیه عثمان حکم کرد؛ در این هنگام درباره قوم عثمان نازل شد و فرمود:(۱)

می گوینـد به خـدا و رسول ایمان آوردیم و مطیع شـدیم، ولی سـپس گروهی از آنان از اطاعت سر می پیچاننـد و اینان مؤمن نیستند. (نور: ۴۸)

آن چه آمد، دریکی از تفسـیرهای پذیرفته شده اهل سنت است. خدا در این آیه به صراحت می گوید: «اینان مؤمن نیستند»، با این که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

از موارد دیگر سـرپیچی اصـحاب از دسـتورهای پیـامبر صـلی الله علیه و آله، سـرپیچی از لشـکر اُسامه بود. ابن عمر می گویـد: رسول خدا صـلی الله علیه و آله اسامه را فرمانده لشکری کرد. آنان بر فرماندهی اش طعن زدند و تخلف ورزیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «اگر امروز بر فرماندهی اُسامه

۱- تفسیر بحرالعلوم، ج ۲، ص ۴۴۵.

طعن می زنید، در گذشته نیز فرماندهی پدرش را نپذیرفتید. به خدا سوگند، او شایستگی فرماندهی را داشت و او از محبوب ترین مردم نزد من بود و فرزندش نیز پس از او یکی از محبوب ترین مردم نزد من است.»(۱)

سرپیچی اصحاب از اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله در تاریخ صدر اسلام کم نبوده است. در این مجال، تنها به بیان یکی از دردناک ترین آن ها می پردازیم.(۲)

رویدادی که به چند روز پیش از رحلت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مربوط است و دانشمند امت؛ ابن عباس از آن با تأثر فراوان یاد کرده است. بخاری در صحیح خود از ابن عباس نقل می کند که گفت:

«روز پنج شنبه و چه پنج شنبه ای! آن گاه گریست؛ به گونه ای که زمین از قطره های اشکش تر شد. آن گاه گفت: آری، در روز پنج شنبه درد بیماری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فشار آورد.

حضرت فرمود: کاغذی بیاورید تا فرمانی را برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گم راه نشوید. اصحاب به نزاع پرداختند، با این که شایسته نبود در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع کنند. اصحاب گفتند: پیغمبر هذیان می گوید: پیغمبر فرمود: مرا رها کنید؛ حالی که دارم از آن چه به من نسبت می دهید، بهتر است. پس آن گاه سه وصیت کرد: مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید؛ لشکرهای مجاهدان را همان گونه که آماده کردم روانه جهاد کنید؛ و سومی را فراموش کردم».(۳)

۱- صحیح بخاری، ج ۵؛ کتاب المغازی، ص ۱۰۰، ح ۴۲۵۰.
۲- برای دیدن موارد دیگر نک: علّامه شرف الدین، النص و الاجتهاد.
۳- همان، ج ۴، ص ۳۹؛ کتاب الجهاد و السیر، ج ۵، ص ۱۵۹، ح ۴۴۳۱.

حال باید پرسید اصحابی که چنین گستاخانه به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت هذیان دادند و کلام الهی را که می فرماید: «او از روی هوا سخن نمی گوید، بلکه هر چه می گوید از روی وحی است» نادیده می گرفتند، ولی به او ایمان داشته اند، پس چه فرقی میان کلام آنان با کلام کسانی است که او را مجنون و دیوانه می خواندند. آیا می توان چنین اصحابی را عادل خواند؟ آیا اگر کسی گوینده این سخن را تقبیح کند، از دین خارج گشته است؟ آیا مقام پیامبر صلی الله علیه و آله با شرافت تر و عزیزتر است یا حفظ مقام چنین گویندگان گستاخی؟

گروه هشتم: اصحاب در معرض ارتداد

گروه هشتم: اصحاب در معرض ارتداد

خداوند در قرآن از چهره شماری از اصحاب پرده برمی دارد و می فرماید: گروهی در فکر جان خویش بودند(در شب پس از جنگ اُحد). آنان گمان های نادرستی مانند گمان های دوران جاهلیت درباره خدا داشتند و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟ بگو، همه کارها (و پیروزی ها) به دست خداست. آنان در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند. می گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم. بگو اگر هم در خانه های خود بودید، آنانی که کشته شدن برایشان مقرر شده بود، قطعا به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند (و آنان را به قتل می رساندند). (آل عمران: ۱۵۴)

در آیه دیگر، همین اصحاب را خطاب می کند و می پرسد:

ص: ۱۱۱

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكَمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِى اللّهُ الشّاكِرِينَ. (آل عمران: ۱۴۴)

محمد تنها فرستاده خداست و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟ [و اسلام را رها می کنید و به دوران جاهلیت و کفر بازگشت خواهید کرد؟]

و هرکس به عقب بازگردد، هرگز به خدا زیانی نمی زند و خداوند به زودی شاکران [و استقامت کنندگان] را پاداش خواهد داد.

هم چنین در جای دیگری اصحاب را تهدید می کند و می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ . (مائده: ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از دین خدا برگردید [به خدا زیانی نمی زنید]، به زودی خداوند قومی را که دوستشان دارد و آنان خدا را دوست دارند، می آورد.

شاید گفته شود که ارتداد اصحاب، یک احتمال است؛ یعنی خداوند به آنان تذکر داده و موعظه کرده است تا مبادا چنین شوند؛ وگرنه ارتدادی پیش نیامد و اگر چنین چیزی بوده، تنها مربوط به چند نفر بوده است: مانند کسانی که ادعای نبوت کردند هم چون: مسیلمه و سجاع و....

جواب این است که تهدید آیه خطاب به «الذین آمنوا» است که اگر دین حق را یاری نکنید، خداوند قوم دیگری به جای آنان خواهد آورد؛ یعنی مراد فرد نیست که فرد دیگری به جای او بیاید. از سویی، مسیلمه و مانند او در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله، ادعای پیامبری کرده اند و از سوی دیگر، در بحث «صحابه از نظر سنت و روایات» خواهد آمد که مراد از

مرتدان و منقلبان، خود اصحاب و یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند؛ به ویژه حدیث حوضی که بخاری و دیگر مسانید و سنن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، آشکارا این مطلب را روشن می کند.

خلاصه آن که با توجه به وجود هشت طایفه دیگر از اصحاب، در میان اصحاب فداکار، مخلص و جان نثار در راه دین، چگونه می توان ادعا کرد که همه صحابه عادل بوده اند و خداوند همه آنان را داخل بهشت می کند؛ علامه شرف الدین چه زیبا می گوید:

کاش می دانستم منافقان که در آیات شریفه قرآن از آن ها یاد شده است، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کجا رفتند؟ آنان که در تمام مدت حیات پیغمبر، حضرتش را اندوهگین ساخته بودند تا جایی که غلتک گردانیدند و او را از نوشتن نامه (به هنگام رحلت) باز داشتند... ، آیا حیات پیغمبر باعث نفاق منافقان بود، یا مرگ آن حضرت موجب ایمان و عدالت آن ها گردید و ایشان را پس از انبیا بهترین بندگان خدا کرد! و بعد از آن نفاق، چنان تقدسی یافتند که آن همه جرایم بزرگ که مرتکب شدند، تأثیری در آنان نبخشید؟(۱)

ص: ۱۱۳

۱- اجتهاد در مقابل نص، ص ۴۹۴.

فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه

اشاره

فصل سوم: دلایل روایی عدالت نداشتن همه صحابه

در این فصل، ادله ای که در سنت نبوی، بر عدالت نداشتن برخی از صحابه دلالت دارد، بیان می شود. کوشیده ایم تمامی روایات را از اهل سنت به ویژه از منابع مشهور روایی آنان، بیان کنیم، تا جای شک و شبهه ای نماند.

روایت ها در این زمینه، به چند گروه تقسی می شوند:

گروه اول: روایات دال بر ارتداد برخی از اصحاب

گروه اول: روایات دال بر ارتداد برخی از اصحاب

در این باره، روایت های فراوانی در صحیح بخاری و مسلم آمده است که در این جا تنها به بیان چند حدیث از صحیح بخاری بسنده می کنیم.

۱. عن النبی صلی الله علیه و آله:

انـا فَرَطَكُمْ عَلَى الحَوْضِ و لَيُرفَعَنَّ رجالٌ مِنكم ثمَّ لَيُخْتلَجَنّ دُونی فَاَقُولُ يـا رَبِّ أصْحابِی؟ فيُقـال انّـک لاـ تـدری مـا اَحْدَثوا بعدك.(۱)

من در حوض کوثر بر شما وارد می شوم، ولی گروهی از شما مردان را از آن جا می رانند (و از حوض دور می کنند) در حالی که سراسیمه و آشفته اند. می گویم: پروردگارا، [اینان] اصحاب من هستند. در پاسخ گفته می شود، تو نمی دانی پس از تو چه کارهایی کرده اند.

۱- صحیح بخاری، ج ۷، ح ۶۵۷۶، ص ۲۶۳.

۲. عن سعید بن مسیب انه کان یُحدِّث عن اصحاب النبی صلی الله علیه و آله ان النبی صلی الله علیه و آله قال:

یَرِدُ عَلَی الْحَوضِ رِجالٌ مِنْ اَصْحابِی فیحلؤون عنه فَاَقُولُ: یَا رَبِّ اَصْحابی فَیَقُولُ: اِنّک لا عِلمَ لَکَ بِما اَحْدَثُوا بَعْدَک؟ اِنَّهُمْ اِرتَدُّوا عَلی اَدْبارِهِم القَهْقَری.(۱)

سعید بن مسیب همواره از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کرد که آن حضرت فرمود:

بر سر حوض (کوثر) مردانی از اصحابم وارد می گردند، ولی آنان را دور می کنند. می گویم: بارالها، اصحاب منند. گفته می شود: تو نمی دانی پس از توچه کردند، آنان مرتد شده و به قهقرا (و جاهلیت) بازگشتند.

۳. فیه عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله قال:

بیْنا اَنَا قَائِمٌ فِإذا زُمْرَةٌ حَتی إذا عَرَفْتُهم خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُم فَقَالَ: هَلُمّ فَقُلْتُ: اَیْنَ؟ قالَ: اِلی النّارِ وَاللّه ِ قُلْتُ: وَ مَا شَأنُهُم؟ قَالَ: اِنّهُم ارْتَدّوا بَعْدَک علی أدبارهم القَهْقَری، ثُمّ إذا زُمْرَةٌ حتی إذا عَرَفتُهُم خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُم فَقَالَ: هَلُمّ قُلْتُ: اَیْنَ؟ قَالَ: اِلَی النّارِ وَاللّه قُلْتُ: مَا شَأنُهُم؟ قال: اِنَّهُم اِرْتَدُّوا عَلَی اَدْبارِهِمْ القَهْقَری فلا اَراهُ یخلُصُ مِنْهُم اِلّا مِثلُ هَمَلِ النِعَمِ.(۲)

زمانی فرا می رسد (در روز قیامت) که من ایستاده ام و گروهی بر من وارد می شوند. که من آنان را می شناسم (و از اصحاب منند). سپس مردی از میان آنان بر می خیزد و دستور می دهد بشتابید. می پرسم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به سوی آتش (جهنم)؛ می پرسم اینان چه کار کرده اند؟ پاسخ می دهد آنان پس از تو به گذشته (جاهلیت) بازگشته و مرتد شدند. پس گروهی دیگر می آیند که باز آنان را می شناسم. مردی بلند می شود و می گوید: بشتابید می گویم: کجا؟ می گوید: به خدا سوگند به سوی آتش. می گویم: چه کرده اند؟ می گوید: آنان پس از تو، به گذشته (جاهلیت) برگشته و

۱- همان، ح ۶۵۸۶ ، ص ۲۶۵.

۲- همان، ح ۶۵۸۷، ص ۲۶۵.

مرتد شدند و از میان آنان کسی نجات نمی یابد؛ مگر به اندازه چارپایان سالخورده ای که از قافله عقب می مانند.

با توجه به این روایت ها که از معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنت بیان گردید، آیا مجال هیچ گونه توجیهی باقی می ماند که گفته شود، همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی استثنا عادل بوده اند و به یقین وارد بهشت می شوند.

صریح کلام پیامبر صلی الله علیه و آله آن است که بیشتر اصحاب مرتد می شوند و به همین علت، وارد آتش جهنم شده و نجات یافتگان آنان اندکند.

گروه دوم: روایت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنمی بودن برخی از اصحاب گواهی داده است

گروه دوم: روایت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله به جهنمی بودن برخی از اصحاب گواهی داده است

در این جا تنها به یک روایت بسنده می کنیم:

در صحیح بخاری از ابوهریره نقل است که در یکی از جنگ ها، همراه رسول خدا بودیم که درباره مردی که ادعای اسلام می کرد، فرمود: «این مرد از اهل آتش (جهنم) است.» ولی هنگامی که وقت رزم شد، وی جنگ نمایانی کرد و در این جنگ مجروح گردید. گفته شد: «ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، آن مردی را که گفته ای از اهل آتش است، امروز جنگ نمایانی کرده و کشته شد.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به سوی آتش می رود.» برخی از مردم به شک و تردید افتادند پس از لحظاتی خبر آوردند که آن

مرد نمرده است، ولی بر او جراحات های شدیدی وارد شده است. هنگامی که شب فرا رسید، آن مرد بر جراحات تاب نیاورد و خودکشی کرد و خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللّه اکبر، من بنده خدا و رسول اویم. [دروغ نمی گوییم].» آن گاه به بلال امر کرد تا در میان مردم اعلان کنند. (تا شک و شبهه برطرف گردد).(۱)

گروه سوم: ترجیح مردگان بر زندگان

گروه سوم: ترجیح مردگان بر زندگان

ثعالبی(۲) در ذیل آیه: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فی حَياتِكُمُ الدُّنْيا»، (احقاف: ۲۰) از پیامبر صلی الله علیه و آلهنقل می کند که آن حضرت روزی در جمع اصحاب به سوی قبرستان بقیع رفت و چنین فرمود:

اَلسَّلامُ عَلَيْكُم يَا اَهْلَ اَلْقُبُورِ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا نَجَاكُمُ اللّه مِنْهُ ممّا هُوَ كائنٌ بَعْدَكُم.

درود بر شما ای ساکنان قبرها. اگر می دانستید که خداوند از چه خطرهایی که پس از شما بود، نجاتتان داد (شاکر او بودید).

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «اینان (اهل قبرها) از شما بهترند.

گفتند: ای رسول خدا، اینان برادران (دینی) ما هستند که ما نیز هم چون آنان اسلام آوردیم و همانند آنان هجرت کردیم و همانند آنان جهاد کردیم، ولی مرگ آنان فرا رسید و مردند و ما زنده ماندیم (گناه ماچیست؟)، چه چیز آنان را بهتر از ما کرد؟»پیامبر صلی الله علیه و آلهفرمود:

آنان در حالی از دنیا خارج شدند (و مردند) که چیزی از پاداش خود

۱- صحیح بخاری، ج ۴، کتاب الجهاد و السیر، ح ۳۰۶۲.
۲- عبدالرحمان بن محمد ثعالبی از عالمان مالکی مذهب، نویسنده تفسیر گران قدر الجواهر الحسان است، وی در قرن نهم می زیست و در سال ۸۷۵ بدرود حیات گفت.

را دریافت نکردند (و به غنیمت نرسیدند) و در حالی مردند که من گواه و شاهد بر (صدق و ثبات) آنانم، ولی شما از مزدتان دریافت کردید و معلوم نیست، پس از من چه (بدعت ها) انجام می دهید.

وقتی اصحاب این مطلب را شنیدند، به فکر فرو رفته و از آن سود بردند و گفتند: از این پس، آن چه را از دنیا به ما رسید، محاسبه می کنیم؛ زیرا از اجر (آخرت) ما کم خواهد شد.(۱)

این روایت نیز یادآوری و بیان بدعت هایی است که امکان صدورش از سوی اصحاب می رفت و پیامبر صلی الله علیه و آلهوقوع آن را حتمی می دانست. ازاین رو، فرمود: «آنان از شما بهترند».

۱- تفسیر الجواهر الحسان، ج ۵، ص ۲۲۱.

فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان

اشاره

فصل چهارم: عدالت نداشتن همه صحابه با توجه به تاریخ زندگی آنان

پژوهشگر با انصاف در تاریخ، قرینه های بی شماری برای اثبات چنین مطلبی خواهد یافت؛ مواردی که خود اصحاب از کرده های خویش در هراس بوده اند و اعتراف داشتند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به خطا و انحراف رفته اند، یا این که برخی از صحابه دیگری را به کذب و دروغ و نفاق و حتی کفر متهم کرده اند. در برخی موارد، صحابه ای صحابه دیگر را با نیرنگ از سر راه برمی داشت و باعث قتل شمار بسیاری از اصحاب می گردیدند و یا اصحابی که به فسق و فجور معروفند، به شراب خواری و زنا و گناهان دیگر روی می آورده اند. چگونه ممکن است، همه این کارها و کردارهای ناپسند توجیه شود و باز هم مهر عدالت بر تارک تک تک صحابه بخورد؛ با این که خود در تعریف عدالت گفته اند: «عادل کسی است که خلاف شرع و حتی خلاف مروّت از او سر نزند».

چگونه می توان کارهای چنین فاسقانی را توجیه کرد؛ کارهایی که ناچاریم برای روشن شدن برخی از حقیقت ها آن ها را در این جا بیان کنیم.

۱. خالد بن ولید

۱. خالد بن ولید

وی از صحابی است که ذهبی(۱) او را چنین توصیف می کند:

خالد بن ولید شمشیر خدای تعالی، سوار کار اسلام و شیر جبهه ها، سید، امام، امیر بزرگ جلودار مجاهدان، ابوسلیمان قرشی، مخزومی، مکی و خواهرزاده ام المؤمنین میمونه، دختر حارث (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله)(۲) است.

وی از شمار اصحابی است که در سال هشتم هجری مسلمان شد و در جنگ موته، پس از شهادت سه سردار اسلام فرماندهی را بر عهده گرفت.

از جمله کارهای زشت وی آن است که پس از فتح مکه، مأمور شد تا با سیصد نفر از مهاجران و انصار، به سوی قبیله بنی جذیمه رهسپار شود و آنان را به اسلام فرا خواند، ولی با آنان نجنگد. بنی جذیمه قبیله ای بودند که در جاهلیت، عموی خالد (فاکه بن مغیره) را کشته بودند و وی در پی بهانه بود تا تلافی کند.

ازاین رو، وی با این که بنی جذیمه اظهار اسلام کرده بودند، با خدعه و نیرنگ آنان را خلع سلاح کرد و همه را از دم تیغ گذرانید.

بخاری در صحیح خود آورده است که سالم از پدرش نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد تا آنان را به اسلام بخواند. آنان جواب درستی ندادند (و به جای این که بگویند اسلام آوردیم)، گفتند: «بازگشتیم، بازگشتیم». خالد آنان را کشت و اسیر کرد و

ص: ۱۲۰

۱- شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، از عالمان برجسته مذهب شافعی مورخ و محدث که در علم تاریخ و شرح حال نگاری و راوی شناسی نوشته های متعددی از خود به یادگار گذاشت. کتاب سیر اعلام نبلا از بزرگ ترین و نفیس ترین کتاب ها درباره شرح حال نگاری از اوست. وی به سال ۷۴۱ در دمشق درگذشت.

۲- سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۳۶۶، ت ۷۸.

به هریک از افراد لشکرش اسیری داد و گفت: آنان را بکشید. من گفتم: «به خدا سوگند من اسیرم را نمی کشم و هیچ یک از یارانم اسیرش را نکشت». تا این که بر پیامبر صلی الله علیه و آلهوارد شدیم و ماجرا را گفتیم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله گفته ما را شنید، دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و دوبار فرمود: «پروردگارا، من از آن چه خالد کرده، بیزاری می جویم.»(۱)

این رفتار زشت و ننگینی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای پاک کردنش، علی علیه السلام را فرستاد تا دیه افراد را به آن قبیله بپردازند.

از دیگر کردارهای زشت و ننگین خالد بن ولید، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خلافت ابوبکر روی داد. وی مأمور شد تا به سوی قبیله اسد و غطفان برود و آنان را سرکوب کند. خالد پس از فراغت از کار آنان، به سوی بطاح سرزمین مالک بن نُویره رفت و بی آن که دستوری از سوی خلیفه داشته باشد، با خدعه، مالک بن نویره و همراهانش را خلع سلاح کرد و با این که آنان اظهار اسلام می کردند و نماز می خواندند، آنان را کشت و در همان شب، با همسر مالک که بسیار زیبا بود، هم بستر شد. در پی این عمل زشت، عمر او را سرزنش کرد و از ابوبکر خواست او را عزل کند، ولی او چنین نکرد. بعدها وقتی عمر به خلافت رسید، او را برکنار کرد.(۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۴۳۳۹.
۲- نک: سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۳۷۶ و ص ۳۷۷؛ تاریخ الامم و الملوک و الاصابه و دیگر کتاب های تاریخی.

۲. مغیره بن شعبه

۲. مغیره بن شعبه

ذهبی وی را چنین توصیف می کند:

مغیره بن شعبه... از بزرگان صحابه دارای شجاعت و نیرنگ بود که در بیعت رضوان نیز حضور داشت.(۱)

این بهترین توصیفی است که برای وی آورده است؛ زیرا حضور در بیعت رضوان با عدالت مطلق برابر است و بنا ادعاهای گذشته، خداوند از اهلِ بیعتِ رضوان، راضی است و همه آنان را به بهشت می برد؛ اگر چه کردارهای زشت و ناپسندی در آینده از آنان سر زده باشد. در تاریخ می خوانیم که:

ابابکره و نافع ابن حارث و شبل بن معبد شهادت دادند که مغیره را در حال زنا (در زمان حکومت کوفه) دیده اند. چهارمی که زیاد بن ابیه بود، به جای این که شهادت صحیح دهد، گفت: من نفس های بلندی شنیدم و آنان را زیر یک لحاف دیدم. در این جا خلیفه دوم آن سه تن را شلاق زد و مغیره را تبرئه کرد.(۲)

با وجود این، مغیره در بیعت رضوان حضور داشته است و چنان که شارح مسلم الثبوت گفته است:

عدالت صحابه، قطعی است؛ به ویژه اصحاب بدر و بیعت رضوان و هیچ مؤمنی حق ندارد درباره آن شک و تردید کند.(۳)

۳. معاویه بن ابوسفیان

اشاره

۳. معاویه بن ابوسفیان

وی از جمله کسانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه، آنان را

۱- همان، ج ۳، ص ۲۱، ت ۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۲۷ و ۲۸.

۳- منهج الحدیث، ص ۶۲.

از آزاد شدگان قرار داد. او بر اولی الامر شرعی و قانونی خود؛ یعنی علی علیه السلام خروج کرد و سردمدار حزب قاسطان شد و جنگ خونین صفین را به راه انداخت. سنت زشت دشنام به امیرمؤمنان علی علیه السلام را بر بالای منبرها پی ریخت. در این جا، به نمونه هایی از کردارهای زشت معاویه که تاریخ نویسان و شرح حال نگاران بیان کرده اند، اشاره می شود:

الف) مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

الف) مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

ذهبی از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: «معاویه را برایم بطلب». او را صدا زدم. گفتند: «او در حال خوردن است». پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آلهبرگشتم و گفتم: «در حال خوردن است». فرمود: «برو و صدایش بزن.» دوباره رفتم، ولی گفتند: «در حال خوردن است.» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتم و خبر دادم. بار سوم نیز چنین شد. در این جا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا شکمش را سیر نگرداند.» (این نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد) و او پس از آن هرگز سیر نشد.(۱)

ابو بُرزه می گوید: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که صدای آواز و ترانه شنیدیم. فرمود: «بنگرید چه خبر شده است؟» من بالاـ رفتم و دیدم که معاویه و عمروعاص باهم مشغول خواندن آواز و ترانه اند. به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادم. فرمود: «بار پروردگارا، آنان را در فتنه ها غرق کن و داخل آتش (جهنم) نما».(۲)

ب) سرپیچی، طغیان و بغی علیه ولی امر شرعی و قانونی

ب) سرپیچی، طغیان و بغی علیه ولی امر شرعی و قانونی

ذهبی می نویسد: «در ذی قعده سال ۳۸ هجری به خلافت در شام، با او

ص: ۱۲۳

۱- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲- همان، ص ۱۳۲.

بیعت شد. وی شماری را برای غارت فرستاد. آنان هر کسی را که در اطاعت علی علیه السلام بود یا در قتل عثمان یاری کرده بودند، می کشتند. وی بُشر بن ابی ارطاه را برای حمله به مردم به حجاز و یمن فرستاد و او در یمن دو فرزندان عبیداللّه بن عباس؛ یعنی عبدالرحمن و قُثم را به قتل رسانید.(۱)

ج) قتل اصحاب اخیار و چند جرم دیگر

ج) قتل اصحاب اخیار و چند جرم دیگر

ذهبی می نویسد: «معاویه در رجب سال ۵۶ هجری، رهسپار عمره شد که (در مدینه) میان او و (امام) حسین علیه السلام و عبداللّه بن عمر و عبداللّه بن زبیر و ابن ابی بکر درباره بیعت با یزید، کلامی (ناخوشایند) رد و بدل شد. معاویه به آنان گفت: من (برای مردم) سخنرانی خواهم کرد، اگر چیزی بگویید، شما را خواهم کشت. وی به سخنرانی پرداخت و گفت که اینان با او بیعت کرده اند و آنان (به دلیل این که مأموران مسلح بالای سرشان بودند) سکوت کردند و منکر نشدند. او (به سوی شام) بازگشت و پس از مدتی ادعا کرد که زیاد بن ابیه برادر اوست. سپس او را پس از مغیره، والی کوفه کرد و زیاد بر بالای منبر به لعن علی علیه السلام پرداخت که حُجر بن عدی و اصحابش اعتراض کردند. زیاد، حُجر و یارانش را با نامه ای به سوی معاویه فرستاد، (معاویه دستور داد) تا در مرج عذرا آنان را بکُشند. پس از آن بصره را نیز به زیاد داد و پس از زیاد، پسرش عبیداللّه بن زیاد، والی آن دو شهر شد(۲) و او چنان جنایتی کرد که روی تاریخ را سیاه کرد و سید جوانان بهشت، حسین و یارانش را با

۱- همان، ص ۱۳۷.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۳۷.

فجیع ترین وضعیت به شهادت رسانید.

حاکمیت فرد فاسق و فاجری مانند یزید بر امت اسلامی، الحاق زیاد بن سمیه به پدر خود، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آلهفرمود: «الولد للفراش و العاهر الحجر؛ فرزند به بستر قانونی ملحق است و برای شخص زناکار جز سنگسار شدن بهره ای نیست.» و هم چنین قتل صالحان و عابدان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی حجر بن عدی و یارانش و زمینه سازی شهادت سید جوانان بهشت از دیگر اقدامات زشت معاویه است.

د) بنا نهادن دشنام و لعن علی علیه السلام بر منبرها

د) بنا نهادن دشنام و لعن علی علیه السلام بر منبرها

این سنت زشت را معاویه بنا نهاد که کتاب های حدیث و تاریخ و تراجم، آن را بیان کرده اند. سنتی را که وی به مدت صد سال در جامعه اسلامی گستراند و همگان را به آن ملزم کرد، دشنام و لعن کسی است که نفس و جان پیامبر صلی الله علیه و آلهبود طبرانی از ام سلمه نقل می کند که ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) به ابوعبداللّه جدلی گفت: «آیا در میان شما و در حضور مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می دهند؟ [و شما چیزی نمی گویید]»، عبداللّه گفت: «سبحان اللّه کجا و چه وقت به رسول خدا دشنام دادند؟» گفت: «مگر علی بن ابی طالب را و کسی را که خواهان او باشد، دشنام نمی دهند و من شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست داشت(۱) [پس آنان در حقیقت به پیامبر صلی الله علیه و آله دشنام می دهند]».

ازاین رو، پیامبر صلی الله علیه و آله به علم غیب، از آینده خبر داد و فرمود:

«إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه؛(۲) هر گاه معاویه را بر بالای منبرم دیدید، او را

۱- سلیمان بن احمد طبرانی، ج ۲، صفحه ۷۳.

۲- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۴۹.

بکشید».

طرف داران عقیده عدالت صحابه، در برابر این نص اجتهاد می کنند و در ارزیابی معاویه _ که چنین بود _ با عمر بن عبدالعزیز که سنت زشت دشنام به علی علیه السلام را از بالای منبرها برداشت، می گویند ابراهیم بن سعید جوهری از ابوامامه پرسید: «آیا معاویه افضل است یا عمر بن عبدالعزیز؟» و او در پاسخ گفت: «لا نعدل بأصحاب محمد أحدا؛ ما کسی را با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله معادل و برابر نمی دانیم.» چه رسد به این که او را برتر از اصحاب آن حضرت هم چون معاویه بدانیم.(۱)

در این جا، معیار تنها صحابی بودن است؛ در حالی که قرآن به صراحت می گوید:

«اِنَّ أکرَمَکُم عِنْدَاللّه أتقاکم؛ ارزش مندترین شما نزد خدا باتقواترین شماست».

۴. اعتراف های اصحاب به خطاها و گناهان خود

اشاره

۴. اعتراف های اصحاب به خطاها و گناهان خود

جایگاهی را که اهل سنت برای صحابه قائلند _ که همگی بی استثنا داخل بهشت می شوند؛ هرچند هر عملی را انجام دهند _ خود اصحاب برای خود نمی گفتند، بلکه آنان از آینده خود در هراس بودند. بخاری در صحیحش از علاء بن مسیب از مسیب نقل می کند که گفت:

براء بن عازب را دیدم و به او گفتم: خوشا به حالت که با پیامبر صلی الله علیه و آله هم صحبت بودی و زیر درخت (بیعت رضوان) با او بیعت کردی. گفت: فرزند برادرم! تو نمی دانی که ما پس از او چه

۱- مجله ندا، شماره ۸، ص ۱۱.

کارها کردیم و چه انحراف ها در دین به وجود آوردیم.(۱)

الف) اعتراف انس بن مالک به ضایع کردن سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله

الف) اعتراف انس بن مالک به ضایع کردن سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله

غیلان از انس حدیث می کند که گفت: «هیچ چیز نمی شناسم که از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا به حال (بی تغییر) مانده باشد. [بلکه همه سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله را دگرگون کردند.]» به او گفته شد: «پس نماز چه؟» گفت: «مگر در نماز تغییر ندادید و ضایعش نکردید.»

زهدی نیز گوید، که در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم، دیدم می گرید. گفتم: «چرا گریه می کنی»، گفت: «هیچ یک (از احکام شریعت) را نمی شناسم که بی تغییر مانده باشد؛ جز این نماز که این نیز ضایع شده است.»(۲)

ب) اعتراف ابودرداء بر تغییر سنت نبوی صلی الله علیه و آله

ب) اعتراف ابودرداء بر تغییر سنت نبوی صلی الله علیه و آله

بخاری در صحیح خود از اعمش می آورد که از سالم شنیده است که اُمّ درداء می گفت: «روزی ابودرداء در حالی که خشم گین بود، بر من وارد شد، گفتم: چه چیز تو را به خشم آورده؟» ابودرداء گفت: «وَاللّه ِ مَا اَعْرَفُ مِنْ اُمّهِ محمد صلی الله علیه و آلهشیئا الاّ اَنّهُم یُصَلُّون جَمِیعًا؛(۳) به خدا سوگند از امت محمد صلی الله علیه و آله چیزی جز نماز جماعت نمی شناسم.» (دیگر احکام را زیر پا گذاشته اند و تنها به نماز جماعت چسبیده اند.)

۵. اتهام اصحاب نسبت به یکدیگر

در روایت ها و کتاب های تاریخی موارد گوناگونی از کارهای صحابه بیان

ص: ۱۲۷

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۸.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳- همان، ص ۱۸۰.

شـده است که آنان یکـدیگر را به نفاق و کفر وماننـد آن متهم کرده اند. این شواهد خود نشان می دهد که آنان نیز هم چون دیگر انسـان هـا بوده انـد و چه بسـا، پیرو هوا و هوس شـده انـد و بر پـایه خواهش های خود واکنش نشان داده انـد. گاه چنان خشمگین می شده اند که صحابه ای مانند خود را به کفر متهم می کردند. آیا تهمت زدن و افترا، از حرام های شرعی نیست و نبود عدالت شخص را نشان نمی دهد؟

در این جا نیز، به ناچار به پاره ای از این گونه کردارهای ناپسند اشاره می کنیم:

بخاری در صـحیح خود، ماجرای افک را از عایشه نقل می کند تا می رسد به این جا که پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «ای مسـلمانان، چه کسـی مرا در برابر فردی که نسـبت زشت به همسـرم داد و مرا آزرد، یاری می دهـد؛ زیرا من در مورد اهلم جز خیر نمی دانم؟»

سعـد بن معاذ برخاست و گفت: «یا رسول اللّه ، من به حمایتت بر می خیزم. اگر از قبیله اوس باشـد، گردنش را می زنم و اگر از برادران خزرجی ما باشد، هر چه دسـتور دهی درباره اش می کنیم.» در این هنگام، رئیس خزرج ــ سعدبن عباده ــ که مادر حسان بن ثابت (از افترا زنندگان) دختر عمویش بود ــ وی در گذشته، مرد نیکوکاری بود، ولی غیرت جاهلیت اینک او را فرا گرفته بود ــ برخاست و گفت: «به خدا سوگند، دروغ می گویی. تو او را نمی کشی و نمی توانی بکشی.» اسید بن حضیر بلند شـد و گفت: «به خـدا سوگنـد، دروغ می گویی. به خـدا مـا او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقان، دفاع می کنی» بـدین سان افراد اوس و خزرج به نزاع برخاستند و نزدیک بود باهم بجنگند و یکدیگر را

بکشند؛ حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز بالای منبر بود و آنان را به آرامش فرا می خواند. سرانجام آنان را ساکت کردند و خود نیز سکوت فرمود.(۱)

چگونه باور کردنی است که اصحابی این چنین، تا پیامبرشان درگذشت، اخلاق حسنه یافتند و همه خُلق و خوی جاهلی و نفاق را کنار گذاردند و یک پارچه عادل شدند؟

احنف بن قیس در کنار شماری از ثروتمندان قریش نشسته بود که دید مردی با مو و لباس و هیبتی خشن وارد شد و سلام کرد. آن گاه گفت: «بشارت باد مال اندوزان را، به سنگ های داغ جهنم که بر سینه هاشان می گذارند که از پشت کتفشان بیرون می زند و یا به پشت آنان می مالند و از سینه شان بیرون می زند و تمام وجودشان متزلزل می شود». او این سخن را گفت و به گوشه ای رفت و ابن قیس در پی اش رفت و کنارش نشست، ولی نمی دانست او چه کسی است. پس به او گفت: «نمی بینم، جز این که این گروه را با گفته ات آشفتی.»، گفت: «آنان چیزی را درک نمی کنند؛ زیرا دوستم چنین به من گفت.» ابن قیس گفت: «دوستت کیست؟» گفت پیامبر صلی الله علیه و آله، به من فرمود: «ای اباذر، آیا کسی را می بینی؟» من به آفتاب نگریستم؛ چیزی از روز باقی نمانده بود، ولی دلم می خواست که پیامبر صلی الله علیه و آله دستوری دهد تا انجام دهم. ازاین رو، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: «بلی، مطلبی بود.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من دوست ندارم که مانند کوه احد زر داشته باشم؛ مگر این که همه اش را در راه خدا

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۹.

انفاق کنم و برای خودم تنها سه دینار بگـذارم، ولی اینان [که مال جمع می کنند]عقل و درک ندارند. به خدا سوگند، از دنیا و از دین، آنان نمی پرسم تا به ملاقات پروردگارم بروم.(۱)»

ابوذر که راستگوتر از او نیامـد، برای همین صـراحت لهجه، سـرانجام به تبعیـد رفت و در غربت جـان سـپرد، مـال انـدوزان در خوشـی و نعمت و رفاه به سـر بردند و اسم صحابی را بر خود نهادند. تا دنیایشان آباد شود، اگر چه دین و دنیای دیگران نابود گردد.

۶. قتل صحابی، از سوی صحابی دیگر

۶. قتل صحابی، از سوی صحابی دیگر

یکی از افرادی را که از اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه و آله دانسـته انـد، معاویه بن حُدیـج است. ذهبی می گویـد: له صُحبهٌ و روایهٌ قلیلهٌ عن النـبی صـلی الله علیه و آله(۲)؛ او بـا پیـامبر صـلی الله علیه و آله هم نشـینی کرده و روایت هـای کمی نقل کرده است».

وی از فحاش ترین اشـخاص درباره علی علیه السـلامبود. روزی از مـدینه می گـذشت که امام حسن علیه السـلام با جماعتی از اصحابش نشسته بودند. کسی به سوی وی فرستاد که حسن علیه السلام تو را می طلبد. معاویه بن حدیج وارد شد و سلام کرد. امام حسن علیه السلام گفت: «آیا تو معاویه بن حدیج هستی؟» گفت: «آری». امام حسن علیه السلام گفت: «آیا تو به علی علیه السـلام دشـنام می دهی؟» معـاویه خجـالت کشـید و چیزی نگفت. حسن علیه السـلام گفت: «ولی به خـدا سوگنـد، اگر بر سـر حوض کوثر بر او وارد شوی ــ نمی بینم که تو به آن جا برسی ــ او را خواهی دید که آستین ها بالا زده و سردمداران

۱- همان، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲- سیر اعلام، ج ۳، ص ۳۷.

منافقـان را هم چون شـتر غریب از حوض کوثر دور می کنـد و قـد خـاب من افتری(۱).» حال بنگریـد که چنین کسـی چگونه صحابی دیگر؛ یعنی محمد بن ابی بکر را می کشد.

ذهبی می گوید:

محمـد بن ابی بکر صـدیق که اسـماء دختر عُمیس در وقت احرام حجهُ الوداع او را زایید، در زمان عثمان امیر مصـر شد. بعدها در محصور کردن عثمان شـرکت جست و کار بزرگی را کرد. او از کسانی بود که به عثمان ضـربت زدند تا کُشـته شد. بعدها به علی علیه السـلام پیوست و علی علیه السـلام او را در سال ۳۷ هجری، به امـارت مصـر گمارد. در رمضان همان سال، وی به لشـکر معـاویه برخورد. گروه او فرار کردنـد و او به خـانه شخصـی مصـری پنـاه برد، ولی او را یافتنـد. او گفت: «مرا به حرمت ابوبکر محافظت کنید.»، ولی معاویه بن حُدیج گفت: «خون هشـتاد نفر از قبیله ام را برای عثمان شـهید به زمین ریخته ای، حال آیا تو را رها کنم؛ در حالی که یار او بودی». آن گاه محمد را کشت و در شکم اُلاغی مرده گذارد و به آتش کشید.(۲)

دقت در این داسـتان، بطلان نظریه عـدالت همه صـحابه را ثابت می کند؛ زیرا چگونه ممکن است قاتل و مقتول هر دو عادل و بر حق باشـند. مقتول اگر عادل و بر حق بود، چرا کُشـته شـد و قاتلان اگر عادل و بر حق بودنـد، پس چرا طرف داران عـدالت صحابه آنان را شماتت و تکفیر می کنند.

۱- همان، ص ۳۹.

۲- همان، ص ۴۸۲.

در این جا به جاست کلام زیبا و برهان قاطع علی علیه السلام را درباره عثمان و قاتلان او بیان کنیم. نصر بن مزاحم می نویسد: «عبداللّه بن عمر و سعد بن ابی وقاص و مغیره بن شعبه با شماری دیگر که از یاری علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین خودداری کرده بودند، برای گرفتن عطیه های خود نزد علی علیه السلام آمدند. علی علیه السلام گفت: «چرا مرا یاری نکردید؟» گفتند: «برای ریخته شدن خون عثمان؛ زیرا نمی دانیم ریختنش مباح بود یا نه؟ هر چند خلاف هایی کرد، ولی او را وادار به توبه کردید و او توبه کرده بود. سپس در قتل او داخل شدید. حال ما نمی دانیم، شما به صواب رفته اید یا خطا؟ با این که ای امیرمؤمنان ما فضیلت و پیشینه مبارزه ها و هجرتت را می شناسیم.» علی علیه السلامفرمود: «مگر شما نمی دانید که خداوند عز و جل شما را امر کرده که امر به معروف و نهی از منکر نمایید و فرموده است:

وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتى تَبْغى حَتّى تَفىءَ إِلى أَمْرِ اللّهِ. (حجرات ۹)

هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به نزاع و جنگ پرداختند، آنان را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

سعد وقاص گفت: «ای علی، به من شمشیری بده که کافر را از مؤمن تشخیص دهد؛ زیرا می ترسم مؤمنی را بکشم و داخل آتش (جهنم) گردم.» علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «مگر نمی دانید که عثمان امامی بود که با او بیعت کرده بودید تا گوش به فرمان و مطیع او باشید. پس اگر نیکو کردار بود چرا یاری اش نکردید و خوارش کردید؟ و اگر زشت کردار بود، چرا با او نجنگیدید؟ اگر عثمان در کارهایش به صواب رفته باشد،

پس شـما به او ظلم کرده ایـد، چون امامتان را یاری نکرده ایـد و به او ظلم کرده ایـد؛ و اگر وی گناهکار بود. باز ظلم نمودید زیرا کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر نمودند یاری ننمودید و همچنین در این زمان ظلم نمودید. زیرا بین ما و دشمن مـا (معـاویه) به آن چه خـدا شـما را امر کرده بود که: «فقـاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امراللّه ؛ پس بـا کسـی که تجاوز کرد پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد». قیام نکردید(۱)».

استدلال زیبـای امـام، ظالم بودن اینان را که از اصـحاب سرشناسـی بودنـد، بیان می کنـد و آنان را در هر صورت، از عـدالت خارج می سازد؛ زیرا آنان یا به امام عادل خود ظلم کردنـد که یاری اش ندادند و یا این که چون آمران به معروف و ناهیان از منکر را یاری نـداده انـد، ظلم کرده انـد و دسـتور خـدا را درباره مبارزه با متجاوز زیر پا نهاده اند. پس در هر دو صورت، نمی تتوان به عدالت آنان حکم نمود.

ذهبی دربـاره سَمُرَه که از مقربـان درگـاه معاویه و قائم مقام زیاد بن ابیه در کوفه و بصـره بود ــ چنان که هرگاه زیاد به کوفه می رفت، او را جـای خود در بصـره می نشانـد و هرگـاه به بصـره می رفت او را جانشـین خود در کوفه می کرد ــ می گویـد: سمره افراد بسیاری را کشت؛ چنان که عامر بن ابی عامر می گویـد: «ما در مجلس یونس بن عُبیـد بودیم که گفتنـد جایگاهی در زمینماننـد این جـا (دارالاماره کوفه) از خون سـیراب نشـد و هفتاد هزار (پیروان اهل بیت) در آن کشـته شدنـد.» از یونس پرسیدم: «آیا درست است؟» او گفت: «بلی، از کشته و زخمی» پرسیده شد: «چه کسی چنین

۱- وقعه صفین، ص ۵۵۱ و ۵۵۲.

کرد؟» گفت: زیاد و پسرش عبیداللّه و سمره (ابن جندب).»

ابوهریره می گوید: ما ده نفر در خانه ای بودیم. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله ما را دید، به چهره های ما نگاه کرد و فرمود: «آخرین نفری که از شما می میرد، در آتش (جهنم) است». از ما هشت تن مرده اند و محبوب تر از مرگ در نزدم چیزی نیست (تا پیش از آخری بمیرم) و آخرین نفر سمره بود.(۱)

ولی همین سمره با چنین سنگدلی و جنایتی، تمجید می شود؛ زیرا صحابی است و صحابه همگی (بنابر ادعای اهل سنت) عادلند.

ذهبی نیز از ابوبکر بیهقی نقل می کند: «به دلیل هم نشینی اش با پیامبر صلی الله علیه و آله، برای او امید (بهشت) داریم.» و از ابن سیرین نقل می کند که «سمره، امانت دار بزرگ و صدوق بود».(۲)

۷. بُسر بن ارطاه جنایت کار بزرگ

۷. بُسر بن ارطاه جنایت کار بزرگ

واقدی می نویسد: «در هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وی ۸ سال داشت.» و ابن یونس گفته است: «از صحابی بوده و در فتح مصر حاضر شده است.» ذهبی نیز می گوید: «وی سوارکار شجاع و زورمندی بود.» او شماری از زنان مسلمان یمنی را اسیر کرد و فروخت.

ابن اسحاق می گوید: «وی قُثم و عبدالرحمن، دو فرزندان عبیداللّه بن عباس ــ را که کودک بودند، در یمن سر برید و مادرشان از داغ آنان دیوانه شد. هم چنین گفته اند، وی شماری زیادی از اصحاب علی علیه السلام را به قتل رساند و در شهر مدینه خانه هایشان را بر سر آنان خراب کرد.»(۳)

۱- سیر اعلام نُبلا، ج ۳، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳- همان، ص ۴۱۰.

۸. شراب نوشی برخی از اصحاب

درباره این که برخی از اصحاب شراب می نوشیده اند، ذهبی می گوید: «ولید بن عُقبه ــ برادر مادری عثمان ــ در زمره مسلمانان فتح مکه (و از طلقا) بود... و همواره شراب می نوشید.» علقمه می گوید: «ما در روم بودیم و ولید امیر ما بود. وی در آن جا شراب نوشیده بود و خواستیم حد را بر او جاری کنیم که حذیفه بن یمان گفت: آیا حال که به دشمن نزدیک شده ایم، امیر خود را حد می زنید تا در شما طمع کنند؟» ولید بن عقبه نیز گفت: «شراب می نوشم، اگر چه حرام است و می نوشم برخلاف کسی که مایل نیست.»

حصین بن منذر می گوید: ولید در حال مستی (در مسجد کوفه) نماز صبح را چهار رکعت به جای آورد. بعد متوجه شد و گفت: «اگر می خواهید بیش تر بخوانم». خبر به عثمان رسید. او را خواست و حدّ را بر او جاری کرد. این از مواردی بود که بر عثمان به سبب عزل سعد وقاص و گماردن ولید بر کوفه اشکال می گرفتند، ولی ولید با این فسقش مردی شجاع و آماده برای جهاد بود.!(۱)

طرف داران نظریه عدالت صحابه، چگونه این عمل زشت ولید درباره احکام الهی را توجیه می کنند و می گویند: حدود، کفاره گناهان است. به ویژه درباره ولید گفته اند که اهل کوفه درباره وی تعصب به خرج داده و شهادت ناحق درباره اش داده اند.(۲)

گوینده این توجیه، برای تزکیه حزب اموی به خطا رفته است؛ زیرا اگر آنان به ناحق شهادت داده اند، چگونه عثمان بدون بررسی و تحقیق، حد را بر او جاری کرد. در این صورت، عدالت عثمان نیز زیر سؤال خواهد رفت.

۱- همان، ص ۴۱۵.

۲- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۴.

یکی دیگر از اصحابی که در جنگ بدر حضور داشت و در زمان خلافت عمر، به امارت بحرین و منصوب گردید عمر وی را به سبب نوشیدن شراب از امارت خلع کرد و حد را بر او جاری ساخت،(۱) قدامه بن مظعون بود.

چنان که ملاحظه می شود، خلیفه نگفت که چون قدامه از بدری ها بوده، پس حد از او ساقط است و قدامه نیز چنین ادعایی نکرد، بلکه به توجیه شرعی روی آورد و گفت: اگر من شراب نوشیده باشم، حق حد زدن بر من را نداری؛ زیرا خداوند می فرماید:

بر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، گناهی در آن چه خورده اند نیست؛ [یعنی، درباره نوشیدن شراب پیش از تحریم آن، مجازات نمی شوند]. (مائده: ۹۳)

ولی عمر به او گفت: «در تأویل خطا کردی؛ زیرا اگر تو تقوا می ورزیدی، از آن چه خدا بر تو حرام کرده بود، پرهیز می کردی.»(۲)

خداوند به شرطی گناه شرب خمر سابق را بخشیده است که در ادامه همان آیه بیان نموده است:

اگر تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و اعمال صالح بکنند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (مائده: ۹۳)

ازاین رو، عمر شرط حساب نشدن گناه سابق را، رعایت تقوا پس از حکم تحریم می داند.

۱- سیر اعلام نُبلا، ج ۱، ص ۱۶۱، ت ۱۰.

۲- همان، حاشیه ۱۶۲.

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل

فصل پنجم: بطلان نظریه عدالت صحابه از دیدگاه عقل

عقل در ارزیابی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با اشخاصی که از آنان بالاتر بوده اند، حکم به بطلان این نظریه می کند. توضیح آن که خداوند متعال در قرآن به پیامبرش داوود خطاب می کند:

یـا داوُودُ إِنّـا جَعَلْنـاکَ خَلیفَهً فِی اْلأَـرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ إِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِساب. (ص: ۲۶)

ای داود، مـا تـو را خلیفه (و نماینـده خـود) در زمین قرار دادیم، پس در میـان مردم به حـق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خـدا منحرف سـازد. کسـانی که از راه خـدا گمراه شونـد، به دلیل فراموشـی روز حساب عـذاب شدیـدی دارند.

و یا پیامبرش صلی الله علیه و آله را تهدید می کند که:

ئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرینَ؛

اگر مشرک شوی، اعمالت حبط و نابود شده و از زیان کاران خواهی بود». (زمر: ۶۵)

چگونه ممکن است پیروی از هوای نفس برای پیامبریماننـد داوود سـبب عـذاب دردناک جهنم شود و شـرک ورزیدن پیامبر خـاتم دیگر، بـاعث نـابودی اعمـال او گردد، ولی نفـاق اصـحاب پیامبر آخرالزمان و پیروی آنان از هوا و هوس و قتل و غارت مسلمانان و دیگر جرم و

جنایت ها هیچ زیانی به آنان نرساند و بلکه گفته شود:

«الصحابه کلهم من اهل الجنه؛(۱) همه صحابه اهل بهشتند.»

آیا هم نشینی و همراهی آنان با پیامبر از همسران پیامبران بیش تر بوده است؟ خداوند خطاب به زنان پیامبر می گوید:

یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرًا. (احزاب: ۳۰)

ای همسران پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.

بر اساس این آیه همسران پیامبران نیز ممکن است دچار گناه و خیانت شوند که در این صورت و خداوند عذاب آنان را دو برابر وعده می دهد و آنان را به جهنم تهدید می کند و نیز می فرماید زنان برخی انبیا بر آنان خیانت کرده اند و داخل جهنم شدند؛ چنان که می فرماید:

خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنان گفته شد وارد آتش شوید، همراه کسانی که وارد می شوند و ارتباط با چنین پیامبران سودی به حالشان نبخشید. (تحریم: ۱۰)

با این حال، آیا می توان پنداشت، افرادی به صرف دیدن پیامبر و هم نشینی با او حتی برای لحظه ای، عادل و اهل نجات باشند؟ به ویژه این که شماری از آنان به تصریح آیات الهی، تنها به زبان اظهار اسلام کرده اند و ایمان در قلوبشان جای نگرفته بود. عده ای منافق بودند و

۱- فتح المغیث، ج ۳، ص ۹۴.

گروهی نیز از ترس، اسلام آورده بودند (مانند طلقا و آزاد شدگان روز فتح مکه). آیا همه اینان عادلند و داخل بهشت می شوند؛ هرچند هر گناهی از آنان سر بزند.

هیچ عاقلی نمی پذیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به پاره تنش (مظهر غضب الهی) یعنی فاطمه علیهاالسلام بگوید: «یَا فاطِمةُ بِنْتَ مُحَمّـدٍ اَنْقِـذِی نَفْسکِ مِنَ النَّارِ فِـاِنّی لا اَمْلَکُ لَکِ ضَـرَا و لا نفعا؛(۱) ای فاطمه دختر محمد، جانت را از آتش (جهنم) نجات ده که من برای تو سود و زیانی را نمی توانم، برسانم.»

با وجود این، خداوند به اصحاب بدر نظر کند و بگوید: هر گناهی دلتان خواست بکنید که من آن را خواهم بخشید و به بهشت داخلتان خواهم کرد.

باری، به دلایل عقلی و نقلی از کتاب و سنت نظریه عدالت صحابه مخدوش است و تاریخ زندگی صحابه نیز به روشنی بیان می دارد که خود آنان چنین مقامی برای خود قایل نبوده اند. در دوران زندگانی شان نیز، کردارهایی از برخی از آنان سر زده است که چنین نظریه را با مشکل مواجه می سازد. از سوی دیگر، این نظریه با روح اسلام که همه را به اطاعت الهی فرا می خواند و یگانه امتیاز و برتری در نزد خداوند را تقوا و پرهیزگاری می داند نمی سازد. در نقد این نظریه، این بخش را با آوردن سخن یکی از استادان و صاحب نظران معاصر به پایان می بریم. وی می گوید:

اساتید علوم تربیتی، قانون تجربه شده ای را کشف کرده اند و آن

۱- الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۲.

این که انسان تربیت شده، هنگامی از عوامل تربیت متأثر می گردد که شخصیت روحی و فکریش کامل نشده باشد؛ زیرا نفوذ و تأثیر در افکار اشخاصی که شخصیتشان کمال یافته، کار بسیار سختی است. برخلاف اشخاصی که هنوز کودک یا نوجوانند و روح و قلبشان هم چون زمین خالی است و هر آن چه در آن پاشیده شود رشد می کند. بر این اساس، صحیح نیست که گفته شود همراهی و هم نشینی و شنیدن بعضی آیات و احادیث در شخصیت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان تأثیری داشته که شخصیت پا گرفته در طول سالیان طولانی عصر جاهلی را به یک باره دگرگون ساخته و شخصیت هایی عالی به آنان بخشیده است؛ به گونه ای که برای فضل و فضیلت مَثَل شده اند. با این که آنان در مقدار سن و مقدار مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آلهمتفاوت بوده و از جهت استعداد و تأثیرپذیری نیز اختلاف داشته اند. کافی است که دانسته شود، برخی از آنان در حالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند، اسلام آوردند و شخصیتشان در اسلام ساخته شده بود و برخی در اوایل جوانی به اسلام گراییدند، و برخی بیش از چهل یا پنجاه سال و برخی از آنان نیز هشتاد یا نود سال از عمرشان گذشته بود. از سویی، در مقدار هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز متفاوت بوده اند؛ برخی از آنان از اول بعثت تا لحظه رحلت همراه و همگام وی بوده اند؛ برخی پس از بعثت و پیش از هجرت اسلام آورده بودند و شمار زیادی نیز بعد از هجرت اسلام آوردند؛ به گونه ای که برخی از آنان یک سال یا یک ماه یا چند روز و چند ساعتی، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی نکرده اند. حال آیا صحیح است که گفته شود، دقیقه هایی هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله، چنان در آنان تأثیر گذاشته که همه

رذایل اخلاقی را از آنان ریشه کن کرده و چنان شخصیت ممتاز و جدیدی به آنان داده که تحت هیچ گونه نقد و انتقادی قرار نمی گیرد.

ازاین رو، تأثیر هم نشینی (با پیامبر) به نظر کسانی که عقیده به عدالت همه صحابه دارند، هم چون کیمیاست که با زدن به مس آن را به طلا تبدیل می کند، حال آن که منطق و برهان این عقیده را رد می کند؛ زیرا رسول اعظم صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز به تربیت و تعلیم مردم نپرداخت: فَلَوْ شاءَ لَهَداكُمْ أَجْمَعينَ. (انعام: ۱۴۹)، بلکه با ارشاد و نصیحت و موعظه و بیان حکمت های نافذ و تلاوت قرآن کریم و رفتار زیبای خود مردم را تربیت کرد. تأثیر دعوتی این چنین در نفوس اشخاص، به استعداد و قابلیت دریافت آن اشخاص بستگی دارد. از این جهت، صحیح نیست که همه صحابه را در یک جایگاه بدانیم. خلاصه آن که اصول تربیتی اقتضا دارد که برخی از اصحاب در قوه ایمان و رسوخ عقیده به درجاتی عالی و برخی به درجات متوسط رسیده و برخی [از جمله منافقان] از هم نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله بهره ای نبرند.»(۱)

۱- جعفر سبحانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۵ _ ۲۰۷.

بخش چهارم: انگیزه ها و پی آمدهای طر عدالت صحابه

اشاره

بخش چهارم: انگیزه ها و پی آمدهای طرح عدالت صحابه

زیر فصل ها

فصل اول: انگیزه ها

فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه

ص: ۱۴۴

فصل اول: انگیزه ها

اشاره

فصل اول: انگیزه ها

در این فصل، انگیزه های طرح عدالت صحابه مطرح خواهد شد که این بحث، از کجا سرچشمه گرفت و با چه انگیزه ای مطرح شد.

مهم ترین انگیزه ای که در این جا می توان نام برد، دو سرچشمه اساسی است.

الف) انگیزه های عقیدتی

الف) انگیزه های عقیدتی

به دنبال جنگ صفین غایله حکمیت که به سود معاویه انجامید، خوارج، علی علیه السلام و معاویه و عمروعاص را فاسق شمردند. در پی این جریان بحثی در جامعه اسلامی پدیدار شد که مرتکب گناه کبیره کافر است یا فاسق؟

فرقه های اسلامی هر یک دیدگاه خاصی داشتند: خوارج آنان را کافر خواندند؛ معتزله و شیعه مرتکبان گناهان کبیره را فاسق نامیدند، هرچند درباره علی علیه السلامعقیده داشتند که وی هیچ گاه به خطا نرفته است، اهل حدیث و بعدها اشعری ها بر این باور شدند که مرتکبان گناه کبیره به ویژه اصحاب، نه کافرند و نه فاسق و اگر در میان اصحاب، اموری رخ داده است، ربطی به ما ندارد. ازاین رو، گفته اند:

صحابه همگی عادلند؛ چه کسانی که مبتلا به فتنه ها شدند (اصحاب

جمل) و چه غیر آنان، ولی برخی گفته انـد: ما بایـد به طور مطلق از عدالت آنان بحث کنیم. برخی گفته اند: پس از وقوع فتنه هـا، لازم است از عـدالت این گروه از صـحابه بحث شود (نه کسانی که پیش از فتنه ها از دنیا رفته انـد) و معتزله نیز گفته انـد: همه صحابه عادلند؛ مگر کسانی که با علی علیه السلامجنگیدند.(۱)

بر این اساس معتقدنـد، باید کار آنان را به خودشان واگذاشت؛ «اگر در جمل بوده اند، عمد نبوده و اگر در صـفین مقابل علی علیه السـلام ایسـتادند، از روی اجتهاد بوده و اگر اجتهاد به خطا رود؛ نه فقط گناه نـدارد، بلکه یک اجر و ثواب نیز دارد، ولی مجتهد مُصـیب دو اجر دارد. علی علیه السـلام و معاویه هر دو بر حق بوده اند، ولی علی و اصحابش از معاویه و یارانش به حق نزدیک تر بوده اند.(۲)

ب) انگیزه های سیاسی

از دیگر انگیزه های طرح نظریه عدالت همه صـحابه، انگیزه سیاسـی است که ریشه در رویدادهای عصـر امام علی علیه السـلام دارد.

توضـیح مطلب اینکه سـرپیچی و شورش معاویه علیه حکومت مرکزی که امام علی علیه السـلامحاکمیت شرعی و قانونی آن را بر عهده داشت، کار ساده ای نبود؛ آن هم از سوی کسـی که هیچ پیشـینه ای در مبارزه های اسـلامی علیه کفر و نفاق نداشت؛ بلکه کسـی بود که خود تا آخرین لحظه ها، در جبهه کفر و در برابر جبهه حق و اسـلام پای می فشرد و آن گاه که هیچ راهی برای نجات نیافت، مانند دیگر مشرکان مکه، ناچار

۱- تدریب الراوی، ص ۱۹۱.

۲- الباحث الحثیث، ج ۲، ص ۴۹۹.

سر تسلیم فرود آورد و به ظاهر مسلمان شد، ولی در برابر او شخصیتی بود که افزون بر حاکمیت شرعی و قانونی، چنان پیشینه درخشانی در جبهه حق داشت که کسی در حقانیت وی تردید نمی کرد.

ازاین رو، نزاع دو جبهه ساده نبود، به ویژه آن که در سویی افرادی سرشناس از یاران و اصحاب فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله؛ مانند عمار یاسر و عبداللّه بن عباس و سهل بن حنیف حضور داشتند، و در سوی دیگر، معاویه و امویان و مروانیان بودند که در فتح مکه تسلیم شدند و از «مؤلّفهُ قلوبهم» بودند و تنها با سیاست بازی به حکومت دست یافتند. معاویه و وزیرش عمروعاص که از جمله حیله گران مشهور بودند، به کمک برخی از عالمان درباری، چاره کار را در آن دیدند تا در میان مسلمانان این اندیشه را رواج دهند که میان آن صحابه ای که از کودکی در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده اند و در همه صحنه های خطرآمیزحضور داشته اند، با آن صحابه ای که تنها لحظه ای آن حضرت را درک کرده اند، هیچ فرقی نیست. در این صورت، فضیلت افرادی مانند معاویه که پس از فتح مکه تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آلهدر محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند، بیش تر از اصحابی است که تنها او را دیده اند. پس هرچند معاویه، در مقابل علی علیه السلام ایستاد و جنگید، ولی او صحابه ای است که پیرامونش را اصحابی چندی فرا گرفته بودند؛ هرچند همراه او اصحاب کم سن و سال نیز دیده می شدند. پس اصحاب معاویه با اصحاب علی علیه السلام؛ مانند عمار و عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و... فرقی ندارند. این نقشه و حیله آنان، مانند دیگر حیله های آنان، هم چون بر سر نیزه کردن قرآن، مؤثر واقع شد.

شاهد صدق این مدعا این است که بعدها همین مکر و حیله در قالب قانون، چنین جلوه گر شد:

آگاه باش که عدالت صحابه ای که در بیعت رضوان و بدر بوده اند، ثابت بوده و همگی عدالتشان قطعی است و بر مؤمن سزاوار نیست که در آن شک کند، بلکه حتی کسانی که پیش از فتح مکه ایمان آورده اند، عادل بوده اند و از مهاجران و انصار شمرده می شوند و همانا اشتباه درباره مسلمانان (تسلیم شدگان) در فتح مکه است؛ زیرا برخی از آنان از مؤلفه قلوبهم بودند (که به ظاهر اسلام آورده بوده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله سهمی از زکات را به آنان می داد تا قلب آنان به وسیله احسان و بخشش، به اسلام بگرود) و اینان محل اختلافند (که آیا عادلند یا نه؟) و بر ماست که جز به نیکی از آنان یاد نکنیم.(۱)

اینان همانا بنی امیه و برخی افراد دیگر بوده اند که عادل پنداشته می شوند و نباید کسی درباره آنان تردید کند. چگونه با وجود این که اصحاب بدر و رضوان از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و آیاتی در شأن آنان نازل شده؛ (هرچند بر عدالت تمام آنان دلالت ندارد)، ولی بر عدالت همه تسلیم شدگان فتح مکه (طلقا) دلیلی وجود دارد؟

عجاج الخطیب می گوید: «اگر چه نصی درباره عدالت مسلمانان فتح مکه وجود ندارد، با این وضعیت، بر عدالتشان چیزهایی دلالت می کند.»(۲)

پرسش این است که کدام فضیلت بر آنان، به ویژه بر معاویه دلالت دارد؛ آیا این که معاویه خود را «خال المؤمنین» (دایی مؤمنان) می خواند،(۳) فضیلتی برای اوست، یا دلیل دیگر وجود دارد؛ چنان که اسحاق بن راهویه می گفت: در فضیلت معاویه هیچ چیز صحیحی از (روایات) پیامبر صلی الله علیه و آلهنداریم،(۴)

۱- منهج الحدیث، ص ۶۲ به نقل از شرح مسلم الثبوت.

۲- السنه قبل التدوین، ص ۳۹۷.

۳- خواهر معاویه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و مادر مؤمنان بود.

۴- سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۳۳.

(بلکه همه جعلی و دروغی است). خیانت و جنایت وی به اسلام و مسلمانان، رواج سنّت دشنام به علی علیه السلام و جعل روایات در فضیلت افراد دیگر چگونه بر عدالت وی دلالت می کند؟

ابن ابی الحدید معتزلی از کتاب احداث(۱) ابوالحسن علی بن محمد بن ابی سیف مداینی آورده که معاویه پس از صلح با امام حسن علیه السلام دستورالعملی به همه کارگزارانش نوشت بدین مضمون که هر کس روایتی در فضیلت ابوتراب (علی علیه السلام و اهل بیتش) بگوید، او را از ذمه (حکومت) خود خارج می کنم. پس از آن سخنرانان بر فراز منابر علی علیه السلامرا لعن می کردند و از او بیزاری می جستند و به زشتی از او و خاندانش یاد می کردند. بدترین بلا در این روزگار به دلیل فزونی شیعیان، متوجه کوفیان بود. ازاین رو، معاویه، زیاد پسر سمیه را که در زمان علی علیه السلام از شیعیان بود، حاکم کوفه و بصره کرد. او که شیعیان را می شناخت، آنان را تعقیب می کرد و می کشت و یا می ترساند. وی دست و پای شیعیان را می برید و بر چشمان آنان میل می کشید؛ برخی را بر درخت نخل می آویخت و برخی دیگر را از عراق تبعید می کرد؛ تا آنجا که شخص سرشناسی از آنان به جا نماند. پس از این، معاویه نامه دیگری به کارگزارانش نوشت که شهادت پیروان علی و اهل بیتش را نپذیرید و در اطراف شما هر کس را که از دوست داران عثمان است و فضایل و مناقب

۱- ابن ابی الحدید از عالمان معتزلی مسلک از اهل سنت است که در قرن هفتم می زیست. وی به علت گرایش عقل گرایانه مجذوب سخنان علی علیه السلامشد و شرح نهج البلاغه را نگاشت.

وی را می گوید، بشناسید و به مجالس خود بخوانید. آنان را به خود نزدیک کنید، احترامشان بگذارید و هر یک از آنان را با اسم راوی و اسم پدر و قبیله اش برایم بفرستید. کارگزاران معاویه نیز چنین کردند، تا این که روایت ها در منقبت عثمان فراوان شد.

پس از مدتی معاویه نامه دیگری به کارگزارانش نوشت که حدیث درباره عثمان زیاد شده و در همه شهرها منتشر گشته است، از این پس، مردم را فرا بخوانید تا در فضیلت های صحابه، به ویژه دو خلیفه اول روایت های خود را بیاورند، و روایت هایی را که درباره ابوتراب علی علیه السلام است ترک کنند. معاویه این کار را خوش آیندتر می دانست و از این راه می خواست دلیل های علی علیه السلام و پیروان او را نابود کند. این نامه نیز بر مردم خوانده شد و آنان احادیث ساختگی در مناقب صحابه آوردند و بر بالای منبرها خواندند. معلمان نیز این حدیث ها را به کودکان تدریس کردند تا این که کودکان هم چون قرآن این فضیلت ها را فرا گرفتند و شمار فراوانی با این عقیده ها بزرگ شدند.(۱)

سیاست بازی معاویه هر عملی حتی بازی با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را توجیه می کرد. او روایت های جعلی را به پیامبر نسبت می داد؛ چنان که عدالت همه صحابه را مطرح کرد و معاویه و حزب اموی و مروانی را بافضیلت نشان داد.

ص: ۱۵۰

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴.

فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه

اشاره

فصل دوم: پی آمدهای نظریه عدالت همه صحابه

تأثیر و بازتاب عقیـده به عدالت همه صـحابه در جهان اسـلام، فراوان بود و در طول تاریخ اسـلام، میان طایفه های اسـلامی، به ویژه در میان اهل سـنت و پیروان اهل بیت علیهم السلام، بسـیاری از نزاع ها و کشمکش ها را پدید آورد. حاکمان، شیعیان را به جرم هواداری از اهـل بیت علیهم السـلام، هماننـد خود اهـل بیت، اذیت و آزار می کردنـد. بهانه ای که برای تعرّض پیروان اهل بیت علیهم السـلام می آوردند، متهم کردن آنان به دشـنام دادن به صحابه بود. آن گاه به مهدورالدم بودن آنان حکم می دادند و به این بهانه آنان را سرکوب می کردند.

شواهـد تـاریخی گواه بر این مـدعاست که هرگاه حاکمان، شـیعیان را در حال پیشـرفت و نفوذ در جامعه اسـلامی می دیدنـد، گروهی از جاهلان را به نام شـیعه پیش می انداختند تا به صـحابه توهین کنند و گروهی دیگر از هواداران صـحابه را به جنگ می فرسـتادند و بدین وسـیله شیعیان را تار و مار می کردند. از این گونه واقعه ها، فاجعه ای است که بر سر شیخ الطائفه طوسی در آوردنـد و به بهانه سب صـحابه، کتاب خانه عظیم وی را آتش زدنـد و او را به هجرت از بغـداد به نجف مجبور کردند. در زمان معاصر نیز رفتار سپاه صحابه در پاکستان، گواه بر این مطلب است.

ص: ۱۵۱

این اندیشه در جهان اسلام پی آمدهای گوناگونی داشته که به تفصیل به آنها می پردازیم:

الف) مقابله

الف) مقابله

همه طایفه های مسلمان پذیرفته اند که رسول گرامی اسلام، برای تداوم حیات دین مقدس خود، شماری را به نام مرجع دینی و علمی به مسلمانان معرفی کرده است. اینان افرادی جز اهل بیت علیهم السلام نیستند؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آلهدر حدیث متواتر ثقلین که شیعه و اهل سنت آن را روایت کرده اند، فرمود:

یا اَیُّها النَّاسُ اِنّی قَدْ تَرکْتُ فِیْکُمْ ما اِنْ اَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا کِتابَ اللّه ِ و عِتْرَتِی اَهْلَ بَیْتِی.(۱)

ای مردم، همانا من در میان شما دو چیز به جای می گذارم که اگر به آن دو تمسک کنید، گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم.

از جهت سند، این روایت متواتر است و از جهت دلالت نیز اهل بیت را در کنار قرآن و مثل قرآن قرار داده است که اگر کسی به آن دو تمسک نماید، گمراه نمی شود.

این روایت، از سویی عصمت اهل بیت علیهم السلام را ثابت می کند؛ زیرا کسی که از خطا و اشتباه معصوم نیست، نمی تواند از گمراهی ها جلوگیری کند و از سوی دیگر، مرجعیت عترت را درکنار قرآن برای اخذ احکام بیان می کند در برخی از نقل ها، جمله «فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ آن دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض به من ملحق گردند.» بر این روایت، افزوده شده است. بنابراین، اهل بیت مرجع

۱- سنن ترمذی، باب ۳۲، مناقب اهل البیت، ح ۳۷۸۶.

احکامند و سنت آنان، همان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، حجت شرعی برای مسلمانان است.

هواداران عدالت همه صحابه، در برابر این حدیث متواتر، مرجعیت صحابه را قرار داده اند؛ چنان که در وصف صحابه حدیث زیر را جعل کرده اند:

قال رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله: مَهْما اُوتِیْتُم عَنْ کَتابِ اللّه ِ فَالْعَمَلُ بِهِ لا عُـذْرَ لاَحَـدِکُمْ فِیْ تَرْکِهِ فَاِنْ لَمْ یَکُنْ فِیْ کِتابِ اللّه ِ فَسُنَّهٌ مِنّی ماضَیهٌ فَاِنْ لَمْ یَکُنْ سُنَّهٌ مِنّی مَاضِیَهٌ فَما کانَ علیه اَصْحابی، اِنّ اَصْحابِی بِمَنْزِلَهِ النُّجُوم فِی السّماءِ فَاَیُّها اُخُذْتُمْ بِهِ اِهْتَدَیْتُمْ وَ اِخْتَلافُ اَصْحابِی لَکُمْ رَحْمَهٌ؛(۱)

هر آن چه در کتاب خـدا آمـده، بایـد عمل کنیـد و عذری در ترکش ندارید، و اگر در کتاب خدا نبود، سـنتی که از من ثابت شده باید عمل شود، و اگر سـنتی از من نبود، به آن چه اصـحابم گفته اند، عمل کنید؛ زیرا اصحابم به منزله ستارگان آسمانند که هر یک را پیروی کنید، هدایت می گردید و اختلاف اصحابم رحمت برای شماست.

این روایت از جمله روایاتی است که اهل سـنت برای اثبات عدالت همه صـحابه به آن تمسّک نموده اند و ما در گذشته به آن اشـاره کردیم و بیـان داشـتیم که ابن حجر عسـقلانی از صـاحب نظران اهـل سـنت این روایت را تضـعیف نمـوده است. در این روایت در مقابل روایت ثقلین که می فرماید: «مَا اِنْ اَخَذْتم بِهِ لَنْ تَضِـلُّوا اَبَدا کِتابَ اللّه ِ و عِتْرَتی اَهْلَ بیْتِی»، جمله «فایها اخذتم به اهتدیتم» را قرار داده اند و تا آن جا پیش رفتند که عده ای سنت علی علیه السلام را

۱- الکفایه، ص ۴۷.

که به یقین از مصداق های عترت و اهل بیت علیهم السلام است، حُجّت ندانسته اند، ولی سنت دیگر صحابه را برای مسلمانان به عنوان حجّت شرعی پذیرفته اند؛ چنان که تهانوی از منهاج السنه ابن تیمیه حرانی نقل می کند که «عده ای از عالمان مانند مالك و غیر او، از سنتی که علی علیه السلامبه جای گذاشت، پیروی نمی کنند، ولی همگی بر وجوب تبعیت از سنت عمر و عثمان متفقند.»(۱)

حال آن که بنا بر روایت های متواتر از شیعه و اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت اهل بیت علیهم السلام احادیث فراوانی دارد و در روایت ثقلین که پیش تر بیان شد، عترت و اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده است.

به اتفاق شیعه و سنی، علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و آیه تطهیر نیز او را در بر می گیرد. با وجود این، سنت علی علیه السلام را نمی پذیرند، برخی پیروان دیدگاه عدالت صحابه آنچنان راه افراط پیمودند که با استناد به عدالت صحابه تدلیس آنان را مضر به عدلت ندانسته اند.(۲)

یزید بن هارون گفته است من از شعبه شنیده ام که می گفت ابو هریره (در نقل حدیث) تدلیس می کرد. شمس الدین ذهبی می گوید: «تدلیس در میان صحابه بسیار وجود داشته و ایرادی بر آن نیست؛ زیرا تدلیس آنان از

ص: ۱۵۴

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۴۴۶.

۲- تدلیس در سند آن است که راوی، روایت را از معاصر خود _ که او را ملاقات کرده، ولی آن روایت را از خود او نشنیده _ طوری نقل نماید که شنیدن از خود آن معاصر را برانگیزاند. صبحی صالح می گوید: این قسم از تدلیس، بدترین نوع تدلیس است و نشانه کذب و دروغ گویی است نک: علوم حدیث، ص ۱۳۱.

شخصیتی است که از آنان بزرگ تر بوده و صحابه نیز همگی عادلند.(۱)

شعبه، تدلیس را برادر دروغ می داند و می گوید: «زنا کردن در نزد من، بهتر از آن است که تدلیس کنم».(۲)

پیروان دیدگاه عدالت صحابه، مراسیل صحابی و تابعین و حتی تابعین تابعین را می پذیرند؛ زیرا به پیامبر صلی الله علیه و آلهنسبت می دهند که فرمود:

خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم.

بهترین مردم قرن من هستند و پس از آن قرن بعد و پس از آن قرن بعدی است.

ازاین رو، صحابه و تابعین، همه عادلند و می بایست حتی روایت های مرسل آنان را (روایت هایی که سلسله سندش متصل نیست، بلکه در میانه، برخی افراد حذف شده اند)، پذیرفت؛ چنان که تهانوی از ابن حنبلی حنفی می آورد، که قول مختار او تفضیل است؛ یعنی مراسیل صحابه را به طور اجماع پذیرفته شده می داند و همانند مالک، مراسیل افراد قرن دوم و سوم را به طور مطلق نمی پذیرد، ولی شافعی با پنج شرط این گونه روایت ها را می پذیرد؛ اول آنکه روایت را دیگری مستند بداند، دوم به صورت ارسال بیاورد، (ولی شیخ روایت آن دو نفر مختلف باشد) سوم این که قول یک صحابی حامی آن باشد، چهارم اینکه قول بیش تر عالمان پشتیبان آن باشد و در نهایت راوی، جز از شخص عادل روایت مرسل نقل نکند.(۳)

بر این اساس، با وجود آن که مراسیل راویان قرن دوم و سوم را

ص: ۱۵۵

۱- سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲- علوم الحدیث، ص ۱۳۱. برگرفته از الباحث الحثیث، ص ۵۸؛ توضیح الفکر، ج ۱، ص ۳۶۶.
۳- قواعد التحدیث، ص ۱۳۸.

می پذیرند، روایت های امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام و... را به بهانه این که مرسله اند، کنـار می گذارنـد. ذهبی روایت های امام باقر علیه السـلاماز پیامبر صـلی الله علیه و آله و علی علیه السـلام و هم چنین حسن و حسـین علیهماالسـلام و از ابن عباس و ام سـلمه و عایشه و ابن عمر و جابر و ابوسـعید و عبـداللّه بن جعفر و سـعید بن مسـیب و پـدرش زیـن العابـدین علیـه السـلام و محمـد بـن حنفیـه و ابـوهریره و سـمره بـن جنـدب را مرسـل می دانـد و او را از راویـان کثیرالحدیث می داند و می گوید:

او در روایت، همانند پدرش امام سـجاد علیه السـلام و پسـرش جعفر علیه السلام است که روایت هر یک جزء(۱) بزرگی نمی شود، ولی مسئله ها و فتواهایی دارند.(۲)

او در شرح حال امام صادق علیه السلام جسارت را به جایی می رساند که از یحیی القطان نقل می کند که می گوید:

در دلم از او (امام صادق علیه السلام) شک و تردید وجود دارد. مُجالد در نزدم محبوب تر از اوست.(۳)

مجالد از افرادی است که قطان او را به دلیل این که روایات مرسل را با سلسـله سـند مرفوع نقل می کرد و برای آن سـند جعل می کند ضعیف می شمرد. محمد بن اسماعیل بخاری نیز بر اساس همین گفته یحیی بن سعید قطان، با وجود آن که در صحیح خود، حتی از ناصبی ها و خوارج و مرتـدها روایت کرده، هیچ روایتی از فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله؛ یعنی جعفر بن محمد نقل نکرده است؛ حال آن که خود آن حضرت (و دیگر

۱- جزء تألیفی است که احادیث یک صحابه یا تابعی را جمع آوری کرده باشد.

۲- سیر اعلام النبلا، ج ۱، ص ۴۰۱.

۳- همان، ج ۶، ص ۲۵۶.

امامان معصوم علیهم السلام) به طور صریح فرموده اند:

حدیث من (به نقل) از پدرم و حدیث پدرم (به نقل) از جدم و حدیث جدم، حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن، حدیث امیرمؤمنان علی علیه السلام و حدیث امیرمؤمنان از رسول خدا و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته خداست.(۱)

حال شما چه سلسله سندی از این بالاتر می خواهید؛ سلسله سندی که به سلسله الذهب معروف است؛ ازاین رو، چه توجیهی می توان برای نیاوردن روایت های خاندان عصمت در مجامع روایی اهل سنت تراشید؟

ب) جمود و توجیه

یکی از پی آمدهای طرح عدالت همه صحابه، چشم بستن بر واقعیت ها و جمود برگفته پیشینیان و سپس توجیه اعمال خلاف کسانی است که دین خدا را بازیچه هوس های خود ساخته اند. ازاین رو، هرگاه در نزد معتقدان به این نظریه، گفته شود که فلان صحابه مرتکب گناهی شده و حد بر او جاری شده است، در توجیه آن گناه، چنان او را تطهیر می کنند که بر شخص منتقد چنین می نماید که به خطا و اشتباه رفته است.

این توجیه ها و چشم پوشی از واقعیت ها و ... که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نزاع های میان اصحاب پیش آمد، همگی به پشتوانه نظریه عدالت صحابه بوده است که تأثیر خود را در تمام علوم دینی مانند حدیث، تاریخ، فقه و اصول و رجال گذاشته است؛ برای مثال، اگر در کتاب های حدیث، سلسله سند روایتی به صحابی برسد، نمی توان آن روایت را نپذیرفت؛ هرچند آن صحابی شناخته شده نباشد؛ زیرا:

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۳، باب ۱۸، ح ۱۴.

جهاله الصحابی لا تضر صحه الحدیث فانهم کلهم عدول فلا یحتاج الی رفع الجهاله عنهم بتعدد الرواه.(۱)

مجهول بودن صحابی ضرری به صحت حدیث نمی زند؛ زیرا همه آنان عادلند و برای رفع جهالت نیازی به متعدد بودن راویان حدیث نیست.

نظریه عدالت صحابه، هم موضوع و هم حکم را می سازد. این قانون، حتی اگر در عالم خارج صحابه ای نباشد، او را موجود می پندارد و مجهول را مانند معلوم می کند، آن گاه حدیث را از او بی تردید می پذیرد و وی را عادل می داند. شمار بسیاری صحابی، برای پیامبر صلی الله علیه و آله نام برده اند که وجود خارجی نداشته اند.(۲)

وقتی روایت صحابی مجهول چنین باشد، روایت های صحابی شناخته شده سزاوار پذیرش است؛ هرچند آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت ندهند؛ (یعنی چه بسا اجتهاد و نظر شخص خود او باشد).

ابن انباری مراد از عدالت صحابه را پذیرش روایت های آنان می داند و بی آن که اسباب عدالت را در آنان جست وجو کند، عملی را که با عدالت آنان منافات دارد، ثابت شده نمی داند و پیشینه آنان را در زمان پیامبر۹ استصحاب می کند تا خلاف آن ثابت شود، هم چنین به آن چه مورّخان گفته اند، وقعی نمی نهد؛ زیرا گفته های آنان را نادرست می داند و اگر درست فرض شود، توجیهی برای آن ها می آورد.(۳)

پرسش این است که با وجود شواهد بسیاری که در فصل گذشته از اعمال خلاف برخی از صحابه بیان شد، چگونه می توان عدالت این دسته

۱- قواعد فی علوم الحدیث، ص ۲۰۳.

۲- نک: صد و پنجاه صحابی ساختگی، علامه عسکری.

۳- حاشیه تدریب الراوی، ج ۲، ص ۱۹۱.

از صحابه را توجیه کرد. حقیقت آن است که حُب و بغض بی جا، چشم ها را کور و گوش ها را ناشنوا کرده است که انسان باطل ها را توجیه می کند تا برابر با خواست و باور خود بنماید. دربرابر پرسش مذکور می توان از سه توجیه یاد کرد:

توجیه اول: شاه ولی اللّه دهلوی، بر آن است که همه صحابه معتقد بوده اند، دروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه و آلهاز بزرگ ترین گناهان است و برای همین از دروغ بستن به شدت پرهیز می کرده اند.(۱)

بطلان این توجیه کاملاً روشن است؛ زیرا اصحاب در زمان خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به او دروغ بستند. ازاین رو، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ کَذَب عَلیَ مُتَعمِّدا فَلْیَتَبَوَّءْ مَقعَدَهُ من النار؛(۲) کسی که به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او در آتش (جهنم) است».

علی علیه السلام درباره دلیل صدور این کلام از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

در روزگار خود پیامبر صلی الله علیه و آله به او دروغ بستند تا این که روزی به سخنرانی پرداخت و فرمود: «مَنْ کذب علیّ متعمدا فلیتبوءُ مقعده من النار».(۳)

وقتی در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور ایشان به او دروغ ببندند، چگونه پس از رحلتش بر او دروغ نبندند و برای غرض ها و هواهای نفسانی شان، جعل حدیث نکنند. موارد نقض این کلام بسیار است.(۴)

از سوی دیگر، بر فرض قبول این که صحابه عملاً بر پیامبر دروغ نمی بستند، همه صحابه در حفظ و اتقان بر یک پایه نبوده اند و آنان نیز،

۱- تدریب الراوی، ج ۲، حاشیه، ص ۱۹۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۱.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۳۸.

۴- بر اطلاع بیشتر نک: اخبار و احادیث ساختگی، ص ۱۲۳ به بعد.

مانند دیگر راویان، از جهت حفظ روایت ها متفاوت بوده اند. پس باید درباره این افراد، تحقیق گردد تا دانسته شود روایت هایشان تا چه پایه با واقعیت ها برابری می کند.

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به این که علت وجود اختلاف در خبرهای صادر شده از پیامبر صلی الله علیه و آله چیست، فرمودند:

همانا در دست مردم احادیثی وجود دارد که هم حق است و هم باطل؛ هم راست است و هم دروغ؛ هم ناسخ است و هم منسوخ؛ هم عام است و هم خاص؛ هم محکم است و هم متشابه؛ هم احادیثی است که به درستی ضبط گردیده و هم احادیثی است که با ظن و گمان روایت شده است. در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر دروغ به آن حضرت نسبت داده شد که ایستاد و خطابه ایراد کرد و فرمود: «هرکس به عمد بر من دروغ نسبت دهد، جایگاه او پر از آتش است».

افرادی که حدیث نقل می کنند، چهار دسته اند که پنجمی ندارد: اول، منافقان نفوذی که تظاهر به ایمان می کنند و نقاب اسلام بر چهره دارند؛ نه از گناه می ترسند و نه از آن دوری می جویند و به عمد به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت می دهند. اگر مردم می دانستند که او منافق و دروغگو است، از او نمی پذیرفتند و گفتار دروغین او را تصدیق نمی کردند، ولی با ناآگاهی او را از اصحاب پیامبر می دانند و گمان می کنند که او رسول را دیده و از او حدیث شنیده و آن گاه از او حدیث را گرفته است، پس حدیث دروغین او را قبول می کنند.

در صورتی که خداوند تو را بر منافقان، آن گونه که لازم بود، آگاه کرد و وصف آنان را برای تو بیان داشت. آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به جا ماندند و به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش، با دروغ و تهمت نزدیک شدند و به آنان ولایت و حکومت بخشیدند و بر گردن مردم سوار گردیدند و به وسیله آنان به دنیا

رسیدند. همانا مردم نیز با حاکمان و دنیا هستند؛ مگر آن کس که خدا او را حفظ کند؛ این یکی از آن چهار گروه است.

دوم، اشتباه کسی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را شنیده، ولی سخن آن حضرت را درست حفظ نکرده است و با توهم چیزی را گرفته، ولی از روی عمد دروغ نمی گوید و آن چه در اختیار دارد، روایت کرده و به آن عمل می کند و می گوید من از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنیده ام. اگر مسلمانان می دانستند که او اشتباه کرده و [روایت وی] غیر واقعی است از او نمی پذیرفتند و خودش هم اگر آگاهی می یافت که اشتباه کرده آن را رها می کرد.

سوم، شخصی که شنیده است پیامبر صلی الله علیه و آله به چیزی امر فرموده است، ولی ایشان پس از آن نهی کرده اند و او نمی داند؛ یا شنیده که چیزی را نهی کرده است، پس به آن امر فرمود و او آگاهی ندارد؛ پس نَسخ شده را حفظ کرد، ولی ناسخ را نمی داند. اگر بداند که حدیث او منسوخ است ترکش می کند و اگر مسلمانان نیز می دانستند روایت او نَسخ شده، آن را ترک می کردند.

دسته چهارم، آن که نه به خداوند دروغ می بندد و نه به پیامبرش دروغ نسبت می دهد. دروغ را از ترس خدا و حرمت نگه داشتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن می دارد. در آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اشتباه نکرده، بلکه آن را با تمام جوانبش حفظ کرده است و آن چنان که شنیده بی کم و کاست نقل می کند. پس او ناسخ را دانسته و به آن عمل کرده و منسوخ را فهمیده و از آن دوری جسته است. خاص و عام و محکم و متشابه را شناخته، هر کدام را در جای خویش قرار داده است.(۱)

امام علی علیه السلام حدیث های زمان خود را که اصحاب برای مردم نقل می کردند و حضرت بر آنان نظارت داشته، بیان می کند. با وجود این، آیا

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۳۸ و ۳۹.

می توان منکر واقعیات شد و علی علیه السلام را دروغگو پنداشت؟ یا این تقسیم بندی منطقی بر خطاست و یا این که باید این کلام را توجیه کرد.

توجیه دوم: از دیگر توجیه هایی که راه تحقیق را بر شخص جوینده و کنجکاو در تاریخ می بندد، توجیه رفتار ناپسند برخی از اصحاب، بر اساس اجتهاد صحابه است؛ یعنی حق و باطل را در کنار هم می گذارند و ظالم و مظلوم را باهم برابر می دانند و حاکم و محکوم را برابر می پندارند. بدین جهت، پژوهشگر برحق بودن دو گروه از صحابه را بر نمی تابد؛ زیرا حق با حق درگیر نمی شود و به تصریح قرآن، همواره حق در برابر باطل است؛ در حالی که برخی از اصحاب باهم می جنگیدند و بسیاری از دو طرف کشته شدند. آنان چنین توجیه می کنند که نزاع میان اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، همانند جنگ جمل، عمدی و با قصد نبوده و برخی از آن رویدادها (مانند جنگ جمل) از روی اجتهاد بوده است که اجتهاد گاه به صواب می رسد و گاه به خطا می رود در صورت خطا مجتهد معذور است و بلکه اجر می گیرد و مجتهد به صواب رفته، دو اجر دارد. معاویه و علی علیه السلام هر دو بر حق بوده اند، ولی علی و اصحابش به حق نزدیک تر از معاویه و اصحابش بوده اند.(۱)

هر فتنه ای در میان اصحاب، باید به نیکوترین صورت توجیه شود؛ زیرا آن چه آنان می کردند، نتیجه اجتهاد هر یک از دو گروه بوده است؛ یعنی هر گروه باور داشته اند که آن چه می کنند، واجب و موافق با دین و به صلاح مسلمانان است. در این اجتهاد خواه هر دو طرف به صواب

ص: ۱۶۲

۱- الباحث الحثیث، ج ۲، ص ۴۹۹.

رفته باشند و یا یکی دچار خطا شده باشد. و در صورت خطا، به جهت دلیل اجماع که گفته اند همه صحابه، حتی اگر در فتنه ها بوده اند، عادلند؛ زیرا آنان در این کار (فتنه) اجتهاد کرده اند،(۱) اجتهادشان مورد پذیرش است در این باره باید گفت، عالمان و فقیهان برای اجتهاد، اصول و ضوابطی را بیان می کنند که بنا بر آن، هر کسی نمی تواند مدعی اجتهاد شود.

صبحی محمصانی اجتهاد را بر هر کس مباح و روا نمی داند و آن را به ملکه اجتهاد که مجتهد را بر استنباط و استدلال توانا می سازد. مشروط می کند بنابر دیدگاه او، مجتهد باید رشید و خردمند و دادگر و متصف به اخلاق حسنه و عالم به مدارک قانون گذاری و عارف به ادله شرعی و چگونگی استفاده از آن ها بوده و نیز به لغت و تفسیر و شأن نزول قرآن و احوال راویان حدیث و ناسخ و منسوخ و راه های جرح و تعدیل آشنا باشد.(۲)

اگر اجتهاد چنین است و مجتهد باید چنان باشد، هیچ گاه این وصف ها بر معاویه و عمروعاص و اطرافیان آنان صدق نمی کند؛ زیرا آنان بیش از دو سال در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند و در این مدت به چنین علومی دست نیافته اند.

از سوی دیگر، چگونه معاویه و عمروعاص و اطرافیان آن دو، از فقیهان و مجتهدان بوده اند. مگر اصحاب مجتهد و صاحب نظر در دین چند تن بوده اند؟ ابن خلدون همه صحابه را اهل نظر و فتوا نمی داند و

۱- السنه قبل التدوین، ص ۴۰۴.

۲- فلسفه قانون گذاری در اسلام، ص ۱۶۹.

آنـان را بر این که تکـالیف دینی را فرا گیرنـد، توانـا نمی بینـد و این امر را تنهـا دربـاره حافظان قرآن و کسانی که به ناسـخ و منسوخ و محکم و متشابه و دیگر علوم قرآنی آشنا بوده اند، درست می داند؛ چه آنان، این علوم را از خود پیامبر صلی الله علیه و آله یا از بزرگانشان که گفتار او را شنیده اند، فرا گرفته باشند.(۱)

افزون بر این، با وجود نص قرآن، نمی توان در برابر آن به دیـدگاه خود عمل کرد و آن را اجتهاد نامیـد؛ در حالی که خداوند متعال می فرماید:

«أَطیعُوا اللّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی ٱلْأَمْرِ مِنْکُمْ؛ از خدا و رسول و اولی الامر خود اطاعت کنید». (نساء: ۵۹)

به اجماع شیعه و سنی، علی علیه السلام اولی الامر شرعی و قانونی بر مسلمانان بوده و همه صحابه با او بیعت کرده بودند. تنها معاویه که یکی از کارگزاران حکومت علی علیه السـلام بود، از فرمان او سر پیچید و بیعت نکرد و علیه اولی الامر خود طغیان کرد. حکم باغی نیز در قرآن کاملاً روشن است:

فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى ٱلْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تَفیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ. (حجرات: ۹)

پس اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد.

ازاین رو، ماوردی درباره گروه باغی (طغیان گر) که از اطاعت امام

۱- ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج ۲، ص ۹۰۷.

خارج شـده انـد و حقوق خود را (به امام) نپرداخته انـد و اموال و صـدور احکام را به خود (نه به امام) اختصاص داده انـد، می گویـد بایـد در امور آنـان نظر شود. وی این امر، را از دو حـالت بیرون نمی دانـد: اگراین کارهـا را کردنـد و امامی برای خود تعیین نکردند، آن چه از اموال به خود اختصاص داده اند، غصب بوده و ذمه آنان بری ء نمی شود و احکام صادر شده از آنان مردود است و حقی با آن ثابت نمی شود، ولی اگر برای خود امامی تعیین کرده اند که اموال را به دسـتور او به خود اختصاص داده انـد و احکـام را به دسـتور او انجـام داده انـد، به احکام صادر شـده آنان تعرض نمی شود و آن مال که به خود اختصاص داده اند، از آنان گرفته نمی شود، بلکه با آنان جنگ می شود تا به طاعت برگردند (و پیرو امام شوند).(۱)

در متن ابی الشجاع که در فقه شافعی است، نیز حکم طغیان کنندگان چنین ترسیم شده است:

و یُقاتل أهل البغی بثلاثه شرائط: أن یکونوا فی مَنَعَه و أن یخرجوا من قبضه الامام و أن یکون لهم تأویل سائغ.

شارح در توضـیح متن چنین می گویـد: «اهل بغی گروهی از مسـلمانانند که از طاعت امام ــ حقی که جماعت مسـلمانان بر او نهـاده انـد ــ خـارج شونـد و از آن چه بر آنان واجب شـده که به امام بدهنـد، امتناع ورزنـد و با جماعت مسـلمانان بجنگنـد و احکام را به چیزی که مخالف مسلمین در امر امامت است، تأویل کنند و ادعا نمایند که ولایت و حق با آنان است. جنگیدن با آنان بر اهل عدل و همراهی با امامشان واجب است. اگر

ص: ۱۶۵

۱- الاحکام السلطانیه، ص ۵۵.

شروط یاد شده برآورده شود، مشروعیت قتال با آنان به دلیل آیه: «فإن بغت إحداهما علی الأُخری فقاتلوا التی تبغی» ثابت می شود.

شارح در ادامه، دلیل این گفته را روایتی که مسلم (۱۸۵۳) و دیگران از عرفجه نقل کرده اند، می داند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

کسی که به سوی شما بیاید، در حالی که امر شما بر حاکمیت شخص واحدی مستقر شده و او می خواهد اتحاد شما را بشکافد و یا جماعت شما را به تفرقه بکشاند، با او بجنگید.

هم چنین در روایتی دیگر آمده است:

اگر کسی خواست، امر این امت را به تفرقه بکشاند، در حالی که باهم جمعند، او را با شمشیر بزنید؛ هرکس که می خواهد باشد.(۱)

حال پرسش این است که آیا این اوصاف بر معاویه و اهل شام صدق نمی کند؟ پس چرا اهل سنت به آن چه خود فتوا داده اند، پای بند نیستند و رفتار نابخردانه معاویه را توجیه می کنند.

شیخ صالح مهدی مُقبلی در نقد توجیه اهل سنّت که بدون دلیل، صحابه بودن را برای اشخاص ثابت می کنند، می گوید، اینان اصطلاحات جعلی زمان های متأخر را معیار قرار داده و آن گاه کتاب و سنت را بر اساس این اصطلاحات تفسیر کرده اند. مصاحبت (و صحابه بودن) از اموری که در زبان شرع وارد شده باشد نیست، بلکه صحبت به همان معنای لغوی اراده شده است. هم چنین است الفاظ دیگری که درباره مناقب صحابه آمده و محدثان آن را اصطلاح (شرعی) دانسته و بی دلیل حکم کرده اند که صحابه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و یا این که پیامبر صلی الله علیه و آلهرا دیده است؛ اگر چه او طفل بوده است، به شرط این که محکوم به اسلام

۱- التذهیب فی ادله متن الغایه و التقریب، ص ۲۲۱.

باشـد و بر اسـلام مرده و مرتد نشده باشد. هیچ عاقلی شک ندارد که این قیدها، اصـطلاحی است که محدثان نهاده اند؛ وگرنه معنای لغوی، اقتضای چنین قیدهایی را ندارد؛ زیرا ریشه صحابه از «صَحِبَ» است؛ نه از «رأی» یا «رُئی» تا نابینا نیز داخل شود...

آن گـاه وی در ادامه می نویسـد: وقتی از تعریف صـحابه فارغ شدنـد (و آنان را عادل دانسـتند)، در ذیل آن، هر کسـی را که صحـابی می دانسـتند، قرار دادنـد و آن گاه آنان را در زیر پوشـش اجتهاد پنهان کردنـد (تا حقایقشان بر کسـی کشف نشود؛) ادعایی که بطلانش در بسیاری از مواضع از بدیهیات است. شـگفتی از بی شـرمی کسانی است که حتی برای بسر بن ارطاه نیز ادعـای اجتهاد را به کار می برنـد؛ همان کسـی که در انواع پلیـدی ها یگانه دوران بود؛ وی مأمور معاویه بود و به علی بن ابی طالب و حزبش دشـنام می داد و یا برای مروان و ولید فاسق ادعای اجتهاد می کنند، بلکه بیعت کننده با یزید و کسـی که بدان راهنمـایی کرده و آن کـه برای بیعت کوشـیده و آن که بـدان راضـی بـوده است را مجتهـد جـامع الشـرایط می داننـد. به خـدا سوگند، که گوینده این سخن برای خیرخواهی خدا و رسول این کلمات را نگفته است.(۱)

توجیه سوم: این توجیه در صـدد تبرئه رفتـار شـماری از صـحابه که مرتکب اعمال زشت و گناهان کبیره شـده انـد، است و آن اینکه آنان به برکت هم نشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله با توبه از دنیا رفته اند.

آلوسـی می گوید هیچ یک از اصحاب به اعمال فاسقانه آلوده نشد؛ مگر این که با توبه و عدالت از دنیا رفت و با این، عدالتی که برای صحابه ثابت شده، لازم نمی آید. بلکه باید در روایت هایی که از صحابه فاسق

۱- اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

نقل شده توقف کرد تا بدانیم که آن روایت پس از توبه واقع شده است. آنان حتما به برکت هم نشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آلهکه اکسیر اعظم است، توبه کرده اند. ازاین رو، هیچ احتمالی وجود ندارد که روایاتش از رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ و افترا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد؛ زیرا صحیح بودن توبه اش اقتضا دارد که فسق خودرا جبران کند و فسق اودرباره نقل روایات نبوده است.(۱)

پرسش این است که چگونه این نور مصاحبت در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله، در منافقان اثر و آنان را وادار به توبه نساخت؟ آیا وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از توبه بود، یا این که شعاع وجودی و تأثیر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلتش بیش تر شد و یا این که معجزه ای پدید آمد که آنان همگی توبه کار شدند؟ اگر چنین است، پس چرا شماری از اصحاب همواره در هراس بودند که مبادا منافق شده باشند؟(۲) اگر همه با توبه مرده اند، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

عده ای از اصحابم سر حوض کوثر بر من وارد می شوند، ولی آنان را دور می کنند، می گویم بارالها اصحابم، می گویند نمی دانی که پس از توجه کردند؛ آنان مرتد شدند.(۳)

این چه توجیهی است که حتی قرآن را نیز از اعتبار می اندازد؛ زیرا خداوند به صراحت می فرماید آنان توبه نمی کنند:

وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظیمٍ. (توبه: ۱۰۱)

ص: ۱۶۸

۱- تدریب الراوی، ج ۲، حاشیه ص ۱۹۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۶۴.

برخی از اهل مدینه منافقند و در نفاقشان استوارند، تو آنان را نمی شناسی، ولی ما آنان را می شناسیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم. سپس به عذابی سخت و دایمی باز می گردند.

اگر همه اینان توفیق توبه یافتند، پس چرا خداوند می فرماید آنان به سوی عذاب سخت و دایمی باز می گردند. چگونه خداوند که عالم به پنهان و نهان است، به پیامبرش نهی فرماید که ای پیامبر غم مخور، این اصحاب منافق به یُمن وجود تو، همگی پس از تو با توبه از دنیا خواهند رفت و مانع توبه آنان، وجود تو است؟ بلکه می گوید آنان به سوی عذابی سخت و دایمی باز می گردند.

ج) تکفیر اهل قبله

ج) تکفیر اهل قبله

از پی آمدهای نظریه عدالت صحابه آن است که معتقدان بدان، تاریخ صد سال نخست را دروغ می پندارند و بررسی احوال صحابه را مجاز نمی دانند. اگر منتقدی بر اساس حس کنجکاوی بخواهد درباره اصحاب پژوهشی انجام دهد، چنین حقی را به او نمی دهند؛ به ویژه اگر پژوهش او موجب نقد و جرحی بر یکی از اصحاب شود که موجب تکفیر وی خواهد بود.

ازاین رو، اگر صاحب نظری در فن رجال یا تاریخ، واقعه های تاریخی را آن گونه که روی داده، بازگوید، سرزنش می شود که چرا واقعیت ها را گفته است. ابن عبدالبر، صاحب نظر در علم رجال، وقتی واقعیات تاریخی را بیان می کند، چنین سرزنش می شود:

درباره شناسایی صحابه کتاب های فراوانی نوشته شده، ولی نیکوترین و پر فایده ترین آن ها استیعاب ابن عبدالبر است، اگر نیاورده بود چیزهایی

که در شأنش نبود. از بیان ماجراهایی که بین صحابه گذشت و حکایت هایی که از ناقلان اخبار (تاریخ) آورده.(۱)

فراتر از این، ابوزرعه گفته است هرگاه شخصی را دیدید که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آلهعیب جویی می کند، بدانید او زندیق است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد ما حق است و قرآن نیز حق است و این اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آلهبودند که قرآن و سنت را به ما رسانده اند و اینان می خواهند با اشکال بر اصحاب، شهود (صدق قرآن و سنت) را مورد جرح و نقد قرار دهند تا بتوانند کتاب و سنت را باطل سازند. ازاین رو، اشکال به خود آنان سزاست و آنان زنادقه اند.(۲)

معاویه بن ابی سفیان از کسانی بود که نه تنها بر علی بن ابی طالب علیه السلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله _ ایراد می گرفت، بلکه به آن حضرت بر بالای منبرها سب و لعن می کرد. حال، این حکم درباره معاویه و عمروعاص چگونه است.

اگر ایراد بر صحابه، کفر و زندقه است، پس باید این حکم را بر بخاری نیز جاری دانست؛ زیرا وی احادیث «حوض» را در عیب جویی اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و حتی خود پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم می کند که چرا درباره اصحابش چنین سخنانی را بیان کرده است. وی حتی خدا را سرزنش می کند که چرا برخی از اصحاب را منافق و برخی را مرتد و برخی را فاسق نامیده است.

ازاین رو، روشن می شود که کلام ابوزرعه مغالطه ای بیش نیست؛

زیرا

۱- تدریب الراوی، ص ۱۸۴، ج ۲.
۲- الکفایه، ص ۴۹.

جرح و نقد برخی از اصحاب به حقانیت دین و اسلام و قرآن آسیبی نمی رساند. مگر سنت و قرآن را امثال ولید فاسق، خالد بن ولید، معاویه و عمروعاص به ما رسانده اند، یا اصحاب با اخلاص و فداکاری مانند عمار، ابوذر، سلمان، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، مقداد، بلال و...؟

بنابراین، هدف از نقد و جرح برخی از اصحاب، ابطال کتاب و سنت نیست، بلکه همان هدفی است که عالمان علم رجال، در جرح و تعدیل تابعین پی می گیرند و شماری را تعدیل و برخی را جرح می کنند. برای دست یابی به شریعت ناب، باید از اخذ شریعت، از افراد ناصالح و کژاندیش پرهیز کرد.

نقد و جرح و حتی دشنام دادن به برخی از صحابه کفر نیست. اعتقاد به عدالت صحابه نه از اصول و فروع دین و نه از ضروریاتی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد. بخاری در صحیح خود به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده است:

بُنِیَ الإسلامُ علی خَمْسٍ: شهادهٍ اَنْ لا اله الا اللّه و اَنَّ محمدا رسول اللّه ، و اِقام الصلاه، و ایتاء الزکاه، و الحجّ، و صوم رمضان.(۱)

اسلام بر پنج ستون بنا نهاده شده است؛ گواهی به این که جز اللّه معبودی نیست و این که محمد رسول خداست و به پاداشتن نماز و پرداخت زکات و حج و روزه گرفتن در ماه رمضان.

خداوند در قرآن می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱.

وَ الْکِتابِ الَّذی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعیدًا (نساء: ۱۳۶).

ای کسانی که (به زبان) ایمان آورده اید، به خدا و رسول و کتابی که بر رسولش و رسولان پیشین فرستاده است، ایمان بیاورید و کسی که به خدا و ملائکه و رسول او و روز قیامت کفر ورزد، بسیار دور گم گشته است.

جایگاه عدالت صحابه در کدام اصل از این اصول است؟ آیا صحابه، رسول الهی اند و یا این که از ملائکه اند که سب آنان باعث کفر شود؟

کسی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را سب و لعن نمی کند و برتر دانستن برخی از اصحاب بر برخی دیگر، سب و لعن نیست. این که پیروان اهل بیت علیهم السلام با دلیل و برهان علی علیه السلام را برتر از همه صحابه می دانند، جرح و نقد دیگر اصحاب نیست و سب صحابه پنداشته نمی شود تا به بهانه سب صحابه، متهم شوند و هر تهمتی بر آنان روا و ریختن خون آنان مباح باشد؛ و گفته شود: «یهود و نصارا بر رافضه (شیعیان) در دو ویژگی برتری دارند؛ زیرا وقتی از یهود پرسیدند که بهترین افراد دین شما چه کسانی اند؟ گفتند: اصحاب موسی و نیز چون از نصارا پرسیده شد، گفتند: اصحاب عیسی، ولی آن گاه که از رافضه پرسیدند که بدترین مردم در دین شما چه کسانی اند، گفتند: یاران محمد صلی الله علیه و آله. بر اینان امر شد که برای اصحاب، طلب استغفار کنند، ولی به آنان دشنام می دهند».(۱)

باید از زشتی این گفته و گوینده به خدا پناه برد که چگونه بر پیروان اهل بیت چنین افترای عظیم و بهتان نابخشودنی را روا می دارد. چه کسی

۱- الموضوعات، ج ۲، ص ۹۳.

و از کدام عالم و فقیه شیعه در برابر چنین پرسش، چنان پاسخی شنیده است؟ در کدام کتاب معتبر، حتی غیر معتبر شیعه، چنین مطلبی آمده است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بدترین مردمند. این تهمت ها، جز از همان عالمان درباری که در دربار امویان و مروانیان شکمشان را از حرام می انباشتند و در خط معاویه گام بر می داشتند، ساخته نیست؛ معاویه ای که می گفت هر که را از پیروان علی علیه السلام یافتید، عطایا را از او ببرید و از هستی ساقطش کنید. بدین وسیله، با کوچک ترین بهانه ای، افراد بی گناهی را کشتند. حاکمان جور و ستم، هرگاه پیروان اهل بیت علیهم السلام را سر راه حکومت ستمگرانه خود می دیدند، به بهانه سب صحابه شماری نادان را رویاروی آنان قرار می دادند و فاجعه هایی به راه می انداختند و خود در گوشه ای نظاره گر ماجرا می شدند. عده ای از جاهلان را به نام شیعه، عَلَم می کردند تا به برخی از صحابه دشنام گویند و سپس در برابر آنان، شماری را در دفاع از صحابه قرار می دادند، تا آن دو گروه به جان هم بیفتند و به یکدیگر مشغول باشند تا حاکم ستم پیشه آسوده خاطر به حکومت خود ادامه دهد. کم نیست چنین ماجراهایی که حتی برخی عالمان درباری نیز در کنار این حاکمان، آتش بر خرمن حق و حق مداران زدند؛ همانند آن چه که در عصر شیخ الطائفه طوسی رخ داد که خانه و کاشانه و کتاب خانه بزرگ او را آتش زدند و وی را برای هجرت از بغداد به نجف وادار کردند.

شمس الدین ذهبی در این باره می نویسد:

در چندین نوبت کتاب های ابوجعفر طوسی بزرگ شیعه و صاحب تصانیف، در رحبه جامع القصر (بغداد) به آتش کشیدند و برای آن چه از

نقد و اشکال بر سلف از او پدیدار گشت، (از ترس) پنهان شد. محل سکونتش در کرخ (بغداد) در محله رافضه (شیعیان) بود؛ پس از این (فاجعه) به کوفه رفت و بعدها در مشهد علی علیه السلام اقامت کرد و به تدریس فقه پرداخت.(۱)

مهارت و تسلّط شیخ طوسی بر مذاهب اسلامی، بر کسی پوشیده نیست. او بدون دلیل سخنی نمی گفت و چون با دلیل و برهان برتری امام علی علیه السلام را بر دیگران اثبات می کرد، کار او اشکال و عیب جویی از سلف قلمداد می شود. از این رو، چندین بار کتاب خانه اش را آتش زدند. آیا از سر پژوهش و تحقیق سخن گفتن جُرم است که مجازات آن نابودی خانه و کتاب خانه باشد.

با تأسف، برخی از عالمان درباری به جای این که دلیل و منطق را با دلیل و منطق پاسخ گویند، کوشیدند با استفاده از تعصب کور توده مردم و تحریف واقعیت ها، نقد صحابه را عیب جویی و سب صحابه قلمداد کنند.

ابن اثیر _ مورخ مشهور اهل سنت _ درباره حوادث سال ۴۰۷ ه . ق، می نویسد: در محرم این سال، وقتی معز بن بادیس (فرماندار تمام آفریقا) سواره در شهر قیروان می گذشت عده ای از مردم به او سلام کردند و برایش دعا نمودند. در این هنگام، از کنار جماعتی گذشت که به او سلام و تحیت نگفتند و به عزاداری مشغول بودند؛ چون درباره ایشان پرسید، به او گفتند که اینان رافضه اند و ابوبکر و عمر را دشنام می گویند. معز گفت: «رضای خدا بر ابوبکر و عمر باد». آن گاه [به دستور معز] مردم و

۱- سیر اعلام نُبلا، ج ۱۸، ص ۳۳۵.

مـأموران به سوی دروازه مقلی قیروان ــ جایگـاه شـیعیان به هنگام عزاداری ــ به راه افتادنـد و آنان را به قتل رساندنـد... عامل اصـلی این کشـتار کارگزار شـهر قیروان بود که آنان را به این کار تشویق می کرد. از شیعیان عده بی شماری کشته شدند و با آتش سوزانـده شدنـد و شـهر و دیارشان در تمام آفریقا به نابودی کشـیده شد. البته عده ای به قصـر منصور در نزدیکی قیروان پناه بردنـد، ولی مردم آنان را محاصـره کرده و در تنگنا قرار دادنـد و آنان از شـدت گرسـنگی مجبور به خروج شدند و دسـته دسته به قتل رسیدند. بیش تر شاعران، این واقعه را بیان کرده اند.(۱)

ص: ۱۷۵

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۱۴.

بخش پنجم: شناسایی برخی از اصحاب و خواص

اشاره

بخش پنجم: شناسایی برخی از اصحاب و خواص

زیر فصل ها

فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه

فصل اول: اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه صحابه

اساسا پایداری هر جامعه ای به سه عامل اصلی بستگی دارد:

۱. قانون؛ تا نظم را بر جامعه حاکم کند و جلو هرج و مرج را بگیرد و هر کسی را در موضع شایسته خود قرار دهد.

۲. حافظ قانون؛ رهبر شایسته و مجری دلسوزی که بر اجرای صحیح قانون در حق همه مردم نظارت دارد و از تبعیض ها و فسادها جلوگیری می کند.

۳. توده مردم؛ زیردستان فرمان برداری که گوش به فرمان مجری قانونند و از او می خواهند که قانون را در حق همه، برابر اجرا کند.

نهضت جهان شمول پیامبر صلی الله علیه و آله که از میان مردمی دور از علم و تمدن سرچشمه گرفت و به تحولی شگرف در آنان انجامید، نخست با دعوتی ساده آشکار شد: «قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا؛ بگویید جز خدا معبودی نیست تا رستگار شوید.» ولی پس از گذشت سال ها تلاش و تحمل رنج و سختی ها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب برجسته و فداکارش، حکومتی در شهر مدینه بنیان نهاده شد.

ماندگاری این حکومت به سه عامل اساسی وابسته بود:

۱. قرآن کریم که بیانگر تمامی تکالیف فردی و اجتماعی بود و از

بیان هیچ وظیفه ای، فروگذار نبود: «ما فرطّنا فی کتاب من شیءٍ».

قانون کاملی که همه را یکسان می انگاشت و معیار یگانه اش تقوا بود.

یا أَيُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناكُم مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثى وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوبًا وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ.(حجرات: ۱۳)

ای انسان، ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

۲. حافظ قانون که خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر قرآن مجسم بود و خداوند او را به بالاتر از حد عدالت، یعنی خلق عظیم ستود. «و انک لعلی خُلق عظیم؛ (قلم: ۴).

۳. توده های مردم آن چنان در شکل گیری و استواری نهضت تأثیر داشتند که خداوند درباره آنان فرمود: «هو الذی أیدک بنصره و بالمؤمنین؛ او تو را با یاری خود و با صحابی مؤمنان یاری کرد (انفال: ۶۲).

در این آیه، عامل دوم پیروزی، اصحاب مؤمن نامیده شده اند؛ همان اصحاب مؤمنی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند و خلق عظیم او را به همراه داشتند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانًا سيماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (فتح: ۲۹)

محمد رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران شدید و سخت اند و میان خود بسیار مهربانند؛ آنان را در حال رکوع و سجود می بینی که فضل و رضوان الهی را می طلبند؛ اثر سجود را در چهره های آنان می بینی.

آنان چند ویژگی خاص داشتند: نخست این که با یکدیگر مهربان

بودند؛ نه آن که باهم دشمنی و کینه و جنگ و نزاع داشته باشند، بلکه دشمنی و کینه و جنگ را برای کافران قرار داده بودند؛ دوم آن که بنده خدا بودند؛ نه بنده هوا و هوس و سوم آن که همواره در پی رضای الهی بودند؛ نه خواهش های دنیوی و شهوت های مادی؛ ویژگی چهارم آنان نیز این بود که فرمان بردار رسول خدا بودند:

إِنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ. (فتح: ۱۰).

کسانی که با تو پیمان و بیعت (اطاعت) می بندند، بی گمان با خدا پیمان (اطاعت) بسته اند که دست خدا بالای دست (پیمان) آن ها است.

چنین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله توانست، این نهضت بزرگ را استوار و پابرجا رهبری کند و خود حافظ و مجری آن باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کوتاه زمام داری اش، کوشید تا نهضت خود را برای ابد پایدار قرار دهد و هم چون هر سیاست مدار آگاهی برای حفظ و حراست از آن بسیار رنج کشید.

قانون، ضمانتی الهی بود که به فرموده قرآن، هیچ تغییر و دگرگونی در آن پدید نمی آید: «إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ؛ بی گمان، ما قرآن را نازل کردیم و خود بر آن حافظیم» (حجر: ۹)

ولی آن چه درباره قانون احتمال داشت، تفسیر و تأویل آن بنا بر غرض های شخصی و حزبی بود. ازاین رو، پیامبر صلی الله علیه و آلهاعلام خطر کرد و فرمود:

مَنْ فَسَرَّ القُرآنَ بِرأیِه، فَلْیَتبوأْمَقعَده مِن النّار.

کسی که قرآن را بر اساس اندیشه خود تفسیر کند، جایگاهش را در آتش جهنم آماده کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای ماندگاری نهضت، به فکر جانشینی شایسته و

صالح برای خود افتاد تا حافظ نهضت باشد و قانون الهی را از تحریف و تفسیر به رأی بازدارد و حق هر صاحب حقی را بنا بر قانون به او بدهد. ازاین رو، در حجه الوداع باسابقه ترین و شایسته ترین صحابه را، از سوی خداوند به جانشینی خود برگزید و امام علی علیه السلام را خلیفه خود قرار داد، که این آیه نازل شد:

الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دینًا (مائده: ۳)

امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت را برایتان تمام ساختم و برای شما راضی شدم که اسلام دینتان باشد.

تا مردم پس از او راه را گم نکنند و پس از علی علیه السلام نیز بر جانشینی اهل بیت همت گمارند.

إنی تارِکٌ فیکم الثِّقْلینِ کتابَ اللّه ِوَ عِترَتی اَهلَ بَیتی ما إنْ تَمسَّکتُم بهِما لَنْ تَضِلُّوا أبدا.(۱)

بی گمان من دو چیز گران بها نزد شما بر جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم (اهل بیتم) آن گاه که به آن دو تمسک کنید، گمراه نمی گردید.

پیامبر درباره عنصر سوم پایداری نهضت؛ یعنی توده مردم نیز کوشش فراوانی کرد؛ چنان که در زمان حیات خود دست کم تمامی جزیره العرب را پیرو خود گرداند؛ هرچند برخی از قبیله ها و طایفه ها چنین می نمودند که همراه پیامبر و اسلام اند و او نیز از آنان می پذیرفت، ولی در این میان، گروهی از اصحاب خاص بودند که از سر صدق تا پای جان در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و مسئولیتی عظیم برای تداوم نهضت بر عهده داشتند و سه عنصر قانون، رهبر و توده مردم را در جایگاه خود می گماردند. ازاین رو، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خطر را به آنان گوشزد می کرد؛ چنان که قرآن می فرماید:

ص: ۱۸۲

۱- برای مطالعه بیش تر نک: علامه امینی، الغدیر؛ علامه شرف الدین، المراجعات.

وما محمد، إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم.

محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او فرستادگانی بودند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به گذشته (جاهلیت) بر می گردید.

هم چنین می فرماید:

مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ. (مائده: ۵۴)

و هرکس از شما از دین خدا برگردد، به زودی خداوند (به جایتان) قومی را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همواره مسئولیت آنان را گوشزد می کرد تا بدانند مسئولیت آنان تنها استقرار حکومت حق نیست، بلکه باید برای تداوم نهضت نیز آماده شوند. ازاین رو، گاه می فرمود:

من بر امتم، نه از مؤمن در هراسم و نه از مشرک؛ زیرا ایمان مؤمن او را از (خطرسازی برای دین) باز می دارد و مشرک را خدا به وسیله شرکش نابود می کند. تنها کسانی که از آنان بر شما بیمناکم، آن هایی هستند که در دل، منافقند و به زبان دانا (به دین)؛ سخنانی دل پسند می گویند، ولی اعمال زشت و ناپسند دارند.(۱)

و گاه از نزدیک شدن فتنه ها خبر می داد؛ چنان که اسامه بن زید می گوید روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالای یکی از خانه های بزرگ شهر مدینه رفت و فرمود: «آیا می دانید چه می بینم؟» گفتند: «نه.»، فرمود: «می بینم همان گونه که خانه های شما در کنار هم جای گرفته، فتنه ها در لابه لای خانه های شما جای می گیرد.» و گاه می فرمود: «به خدا سوگند، من الان

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۱۴، ص ۷۰۶۰.

به حوضم (کوثر) می نگرم؛ در حالی که کلید گنج های زمین به من داده شده است. و اللّه من برای شما پس از خودم می ترسم که به دنیا بگرایید(۱) هم چنین گاه از نزدیک شدن شر خبر می داد. زینب دختر جحش (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) می گوید روزی پیامبر صلی الله علیه و آله هراسان نزدم آمد و گفت: «لا اله الا اللّه ، وای بر عرب از شری که نزدیک شده است. در چنین روزی، سدّ یأجوج و مأجوج این چنین گشوده شد.» آن گاه انگشتان خود را گشود. گفتم: «ای رسول خدا، آیا با این که افراد صالح در نزد ما هستند، باز هلاک می گردیم.» فرمود: «آری، هنگامی که خبیث ها زیاد شوند(۲).» بدین جهت بر اصحاب لازم بود که چنین هشدارهایی را جدی بگیرند و در دام فتنه ها نیفتند و به مسئولیت بزرگ خود برای تداوم نهضت بکوشند و از پیامبر صلی الله علیه و آله راه در امان ماندن از فتنه ها را جویا گردند اما چنین ننمودند بلکه برخی از اصحاب برای این که شر دامن آنان را نگیرد، درباره شر از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدند. حذیفه بن یمان (از اصحاب سرّ پیامبر صلی الله علیه و آله و کسی که اسم های منافقان را می دانست) یکی از آنان بود وی می گوید: «مردم همواره از رسول خدا صلی الله علیه و آلهاز خیر می پرسیدند، ولی من از ترس شر آنکه مبادا دامن گیرم شود. همواره از آن می پرسیدم: پس گفتم: «ای رسول خدا، ما در گذشته در جاهلیت و شر به سر می بردیم، ولی خدا این خیر را برای ما آورد، آیا پس از این خیر شری در پیش است؟» فرمود: «آری». گفتم: «آیا پس آن شر، خیری هم هست؟» فرمود: آری، ولی در آن فساد و اختلافی پدید

ص: ۱۸۴

۱- همان، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۳۵۹۷.

۲- همان، ح ۳۵۹۸.

می آید.» گفتم: «آن فساد و اختلاف چیست؟» فرمود: «طایفه ای به راهی، غیر آن راه که من فرا می خوانم، فرا می خوانند و از آنـان معروف و منکر می بینی». گفتـم: «آیـا پس از آن خیر، شـری نیز هست؟» فرمـود: «آری، فراخوانـان به جهنم که هر کس آنان را اجابت کند، او را داخل جهنم می کنند». گفتم: «ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله آنان را برایم توصیف نما.» فرمود: «آنـان هم نژاد و هم زبان ماینـد.» گفتم: «اگر آن زمان را درک کردم، چه بایـد بکنم؟» فرمود: «با جماعت مسـلمان و امامشان همراه باش.» گفتم: «اگر آنان جماعتی و امامی نداشـته باشند چه کنم؟» فرمود: «از همه گروه ها کناره بگیر و اگر شده به تک درختی پناهنده شو، تا مرگت فرا رسد.»(۱)

در روایتی دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فتنه ها فرمود: «اختلاف و فساد، پیش روی مردی از اهل بیت من است.(۲)»

ابوسـعید خـدری نیز می گوید روزی در نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله نشسـته بودم و حضـرت اموال را تقسـیم می کرد. ذوالخویصـره که مردی از بنی تمیم بود، آمـد و گفت: «ای رسول خدا، عدالت نما.» پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر تو، اگر من عدالت نورزم، چه کسـی عدالت خواهد ورزید؛ اگر مرا عادل ندانی، زیان کار و بدبخت خواهی بود». عمر گفت: «ای رسول خـدا اجـازه بـده تا گردنش را بزنم.» پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «رهایش نما که او یارانی دارد که چنان نماز می خوانند که شما نمازتان را در برابر نماز آنان ناچیز می پندارید و هم چنین روزه تان را. آنان قرآن می خوانند، ولی از

۱- همان، ص ۲۱۵.

۲- النهایه، ج ۲، ص ۱۰۹، ماده «دخن».

حلقوم آنـان فراتر نمی رود (و به مغز آنـان نمی رسـد و آن را درک نمی کننـد)؛ آنـان همـان گونه که تیر از کمان خارج می گردد، از دین خارج می شوند. نشانه آنان مرد سـیاهی است که یکی از بازوانش مانند پسـتان برآمدگی دارد و در حال افتراق مردم، از دین خارج می شوند».

ابوسـعید گواهی می دهد که این حدیث را از رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـنیده است. هم چنین گواهی می دهد که علی علیه السـلام با آنان جنگید؛ در حالی که وی با او همراه بوده است که علی علیه السـلام دستور داد تا مردی را با چنین اوصافی بیابند و آنان گشتند و جسدش را (در جنگ نهروان) آوردند و او را با همان اوصافی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، یافته اند.

خلاـصه آن کـه پیـامبر صـلی الله علیـه و آله از فتنه ای پس از رحلتش از سـوی خـواص امت، خـبر می داد؛ شـری که به عرب نزدیک شـده و عـده ای منافق آن را پیش خواهند آورد. آنان مشـرک نشده اند، بلکه به دنیا گراییده اند و به جای خداپرستی که در زمان پیامبر صـلی الله علیه و آله داشتند («تراهم رکعا سجدا»)، به هواپرستی و مقام و مال و جاه دل خوش خواهند شد و به مسـئولیت خود عمل نخواهند کرد. به تصـریح روایت حذیفه بن یمان، پس از پیامبر صـلی الله علیه و آله این شـر روی داد و پس از آن نیز خیر همراه با فتنه بود.

این خیر همراه با فتنه، به زمان مردی از اهل بیت مربوط است و به تصریح روایت ابوسعید این فتنه و فساد در روزگار علی علیه السـلام رخ داد. یکی از این فتنه هـا، فتنه مـارقین بـود که ابوسـعید خـود گواه صـدق آن بوده است و پس از علی علیه السـلام دوباره روزگار شر پیش آمد. این همان چیزی است که در موثق ترین و معتبرترین منبع حدیثی اهل سنت، یعنی صحیح بخاری آورده شده است؛ بی گمان شر اول کنار زدن علی بن ابی طالب از

صحنه سیاسی و حکومت بود و به همین دلیل، اندیشمند مشهور اهل سنت، امام محمد غزالی در کتاب سر العالمین در توضیح حدیث «من کنتُ مولاه فعلی مولا»(۱) و این که عمر به علی علیه السلام گفت: «بخٍ بخٍ، اصبحت مولی کلّ مؤمن و مؤمنه؛ تهنیت باد که سرور هر زن و مرد مؤمن گشتی.» می گوید:

«(این سخن عمر) رضایت به خلافت و تسلیم شدنش به آن بود، ولی بعد حب مقام و ریاست و گرفتن پرچم های بزرگ و گرفتن امر و نهی خلافت، سبب آن شد که هوای نفس بر او چیره گردد و آنان (اصحاب) را به سوی مخالفت کشاند، پس عهد را پشت سر نهادند و به بهای اندک فروختند و چه بد معامله ای کردند.»(۲)

این سخن شیعه و پیروان اهل بیت نیست، بلکه اعتراف عالمی بزرگ از اهل تسنن است. همان که شمس الدین ذهبی وی را چنین می ستاید: «شیخ، امام، درياصفت حجت الاسلام، اعجوبه روزگار، زینت دین، ابوحامد محمد غزالی، شافعی مذهب که صاحب تألیفات و زیرکی های فراوان بود».(۳)

۱- حدیث مشهور و متواتر در نزد فریقین.

۲- سیر اعلام نبلا، ج ۱۹، ص ۳۲۸.

۳- همان، ص ۳۲۳.

فصل دوم: اصحاب شایسته

اشاره

برخلاف تهمت هایی که برخی جاهلان به پیروان اهل بیت علیهم السلام می زنند و آنان را دشمن صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و دشنام دهنده به آنان می دانند، شیعه برای اصحاب وفادار و مخلص و شایسته، احترام بسیاری قایل است و آنان را الگوی صبر و پایداری و وفاداری و صدق و صفا می داند؛ به ویژه اصحابی که پیمان خود را با پیامبر صلی الله علیه و آلهنگسستند و پس از پیامبر صلی الله علیه و آلهنیز به سیره او وفادار ماندند و اهل هوا و هوس نشدند.(۱) شما را این گونه صحابه کم نبوده اند که برخی در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از او، به نام شیعه علی علیه السلام معروف بودند که برخی از عالمان شیعه از جمله علامه شرف الدین در کتاب الفصول المهمه نام برخی از آنان را آورده است. هم چنین علامه سیدعلی خان مدنی نیز در کتاب الدرجات الرفیعه نام ها و شرح احوال آنان را آورده است.

مسعودی کسانی را که در صفین بودند و در جنگ بدر نیز حضور داشتند، هشتاد و هفت نفر می شمرد که هفده تن از آنان از مهاجران و هفتاد نفرشان نیز از انصار بوده اند. هم چنین از بیعت کنندگان در زیر

۱- شاهد صدق این مدعا دعای سیدالساجدین علی بن الحسین علیه السلام در دعای چهارم صحیفه سجادیه است که اصحاب وفادار را به نیکی می ستاید.

درخت (بیعت رضوان) در این جنگ، نهصد نفر بوده اند. نیز صحابه ای که در جنگ صفین در کنار علی علیه السلامبودند، تعدادشان را دو هزار و هشت صد نفر می داند.(۱)

این در حالی است که در سپاه معاویه از صحابه تنها سه تن حضور داشت؛ نعمان بن بشیر، محمد بن مسلمه، عمروبن عاص. حال آیا معقول است که گفته شود، شیعیان به صحابه دشنام می دهند؛ صحابه ای که در کنار امامشان و در دفاع از او، این چنین حضور یافته و تا پای جان مبارزه کرده اند.

ازاین رو، این نوشتار را با آوردن نام برخی از اصحاب برجسته که از پیروان و شیعیان علی علیه السلام نیز بوده اند، پی می گیریم.

۱. ابورافع قبطی(اسلم)غلام رسول اللّه صلی الله علیه و آله؛ نخستین نویسنده شیعه

وی از بزرگان اصحاب علی علیه السلام و مسئول بیت المال در کوفه بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و در همه جنگ های آن حضرت و علی علیه السلام حضور داشت. او نخستین نویسنده در شیعه است و کتاب السنن و الاحکام و القضایا را نگاشت. اکثر کتاب های رجال و تراجم شیعه و سنی، به وصف حال و ذکر مناقبش پرداخته اند.(۲)

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- رجال نجاشی، ص ۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۷۳؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۶۵۶؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۲؛ الاصابه، ج ۱۱، ص ۱۲۸؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۱۶.

۲. ابوذر غفاری (جندب بن جناده)؛ اسوه پایداری بر حفظ اصول

ابوذر پنجمین نفری است که اسلام را برگزید و پس از اظهار اسلام، برای دعوت قبیله اش غفار به آن جا رفت. ازاین رو، در جنگ بدر و احد و خندق حضور نداشت، ولی پس از آن همواره همراه پیامبر شد و به مقامی رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:

آسمان بر کسی سایه نیفکند و زمین در خود جای نداد که هم چون ابوذر راستگو و صریح گفتار باشد؛ تنها می زید و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود و تنها به بهشت در می آید.

وی یکی از چهار نفری است که خداوند پیامبرش را به دوست داری آنان امر کرده است. او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره مدافع ولایت بود و در راه امر به معروف و نهی از منکر کشته شد. مناقبش بی شمار است و در بیش تر کتاب های شیعه و سنی، افکار و اوصافش آمده است.(۱)

۳. ابوایوب انصاری؛ سرباز پا در رکاب

خالد بن زید معروف به ابوایوب انصاری، نخستین میزبان پیامبر صلی الله علیه و آله در هجرت به مدینه و از دلاوران بی مانند جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله بود که لحظه ای از مبارزه دست نکشید. او در جنگ های علی علیه السلام نیز همواره در کنارش بود و سرانجام در جنگ با روم در سال ۵۲ هجری در نزدیک قسطنطنیه بیمار گردید و رخت از جهان بر بست و همان جا به خاک سپرده شد.(۲)

۱- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۲؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۹۸؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۲۶؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۴۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۲۱۹؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۴۱.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۱؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۱۵؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۴۰۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۸۶.

۴. بلال بن رياح حبشی؛ مؤذن پيامبر صلی الله عليه و آله

مناقب بلال مشهورتر از آن است كه در وصف بگنجد. در فضلش همين بس كه امام صادق عليه السلام درباره اش فرمود: «رحم اللّه بلالاً كان يحبنا اهل البيت؛ رحمت خدا بر بلال باد كه ما اهل بيت را دوست داشت.»

وی از اصحاب بدری رسول خدا صلی الله عليه و آله بود كه در ديگر جنگ های آن حضرت نيز به دفاع از دين پرداخت. وی همواره مؤذن پيامبر صلی الله عليه و آله و مسئول بيت المال آن حضرت بود كه پس از رحلت حضرتش هيچ گاه برای ديگران اذان نگفت و سرانجام در سال ۱۸ يا ۲۰ هجری در شام بر اثر طاعون درگذشت.(۱)

۵. جابر بن عبداللّه انصاری؛ مبلغ ولايت اهل بيت عليهم السلام

از اصحاب برجسته ای كه در بيعت رضوان و در جنگ بدر و ديگر غزوه ها حضور داشته است و آخرين نفر از اصحاب بيعت رضوان بوده كه چشم از جهان فرو بست و بيش از ۹۰ سال عمر نمود. از همراهان حضرت اميرمؤمنان و از محبان اهل بيت عليهم السلام بود كه در مدينه می گشت و می گفت: «علی خير البشر فمن أبی فقد كفر.»

امام صادق عليه السلام درباره اش فرمود: «جابر درباره ما اهل بيت عليهم السلام انقطاع داشت». در مسجد رسول خدا صلی الله عليه و آله با عمامه سياه می نشست و می گفت: «يا باقرالعلم يا باقرالعلم.» مردم مدينه می گفتند او هذيان می گويد، ولی جابر می گفت: «من هذيان نمی گويم، بلكه از پيامبر صلی الله عليه و آله شنيدم

۱- رجال كشی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۳۹۲؛ حليه الاولياء، ج ۱، ص ۱۴۷؛ سير اعلام نبلا، ج ۱، ص ۳۴۷.

که فرمود: تو مردی را از اهل بیتم که هم نام و هم قیافه من است، دیدار خواهی کرد، که شکافنده علم است». ازاین رو، او را چنین می خوانند. فضایل و مناقبش بی شمار است و اکثر کتاب های تاریخ و رجال و تراجم بدان پرداخته اند.(۱)

۶. حجر بن عدی کندی؛ شهید راه ولایت

از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان است که زهد و عبادتش در عرب مشهور است؛ زیرا وی شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. وی از فاضلان اصحاب بود و با کمی سن از بزرگان آنان و مستجاب الدعوه بود. وی فاتح مرج عذرای شام است که سرانجام در همان مکان در سال ۵۱ به دستور معاویه به دلیل دفاع از علی علیه السلام و جلوگیری از سب و لعن آن حضرت به همراه عده ای به شهادت رسید. قتل او یکی از چندین کار زشتی بود که امام حسین علیه السلام در اعتراض بر رفتارهای ناشایست معاویه، نامه ای به او نگاشت و عملش را تقبیح کرد.(۲)

۷. حذیفه بن یمان؛ رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله

دلاور میدان های نبرد و حاکم زاهد که از اصحاب سِرّ پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر اسم های منافقان و فتنه هایی را که در امت واقع می شد، به او آموخت. ازاین رو، هرگاه وی بر جنازه شخصی حاضر نمی گشت خلیفه

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۹؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۱۴؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۸۹؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۲۲؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۸۸؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۴۶۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۶ ، ص ۲۱۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۷۲، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۴۹.

دوم حاضر نمی شد، بر جنازه وی نماز بگذارد زیرا وی را منافق می دانست وی از جمله هفت تنی است که اجازه یافت که شبانه بر پیکر فاطمه علیهاالسلام نماز بگزارد. مدتی حاکم مداین بود و هنگامی که رهسپار مداین گردید، بر خری سوار بود. ازاین رو، از مردم خواست تنها شکم او و خرش را سیر کنند. او پس از سال ها، هم چنان با زهد و سادگی به سر برد تا این که خبر بیعت مردم با علی علیه السلام به او رسید. در این زمان، سپاس الهی را به جای آورد که توفیق درک چنین زمانی را پیدا کرده است. سپس به دو فرزندش صفوان و سعید توصیه کرد که ملازم امیرمؤمنان باشند؛ زیرا فتنه ها در پیش رو بود. آن دو وصیت پدر را عمل کردند و هر دو در صفین در رکاب حضرتش به شهادت رسیدند و خود حذیفه نیز پس از چهل روز از بیعت، چشم از جهان بربست. مناقب وی در اکثر کتاب های شیعه و سنی آمده و همگی مقام شامخ وی را ستوده اند.(۱)

۸. خبّاب بن ارت؛ الگوی مجاهدان

وی از نخستین مسلمانانی است که در راه عقیده، شکنجه فراوان دید و از اصحاب بدر و دیگر غزوه ها بود. در صفین و نهروان نیز حضور داشت و پس از سالیان دراز مبارزه و جهاد، سرانجام در سال ۳۷ هجری چشم از جهان فرو بست و امیرمؤمنان بر پیکرش نماز گزارد و در رثایش چنین فرمود:

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۰؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۳۶۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۱۵ و ج ۷، ص ۳۱۷؛ حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۲۷۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۱.

یَرْحَمُ اللّه ُخَبّابا لقد اسلم راغبا و هاجَرَ طایعا و قنَحَ بالکفاف و رضی عن اللّه و عاش مُجَاهدا.(۱)

خدا خبّاب (بن ارت) را رحمت کند که با رغبت مسلمان شد و از روی فرمان برداری هجرت کرده و با قناعت زندگانی گذارند و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی کرد.(۲)

۹. خزیمه بن ثابت؛ ذوالشهادتین و شهید در راه حق

از اصحاب بدر و از یاران برگزیده امیرمؤمنان بود که در جنگ های جمل و صفین رشادت ها از خود نشان داد و پس از شهادت عمار داخل خیمه خود شد و سلاحش را آبدیده کرد و غسل شهادت ساخت و آن گاه، بر لشکر معاویه حمله ور شد و آن قدر جنگید تا سرانجام در راه دفاع از حریم ولایت جان باخت و شهید شاهد راه حق گردید و امیرمؤمنان در سوگش چنین فرمود:

کجایند برادرانم که بر طریق مستقیم بودند و بر حق رفتند؛ کجا است ذوالشهادتین.(۳)

۱۰. سلمان فارسی؛ لقمان امت

وی از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله است که به مرتبه ای از ایمان رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود:

۱- نهج البلاغه، قصار ۴۳.
۲- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۶۴؛ سیر اعلام نبلا، ج ۲، ص ۳۲۳.
۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۳؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۶۰؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۷۸.

سلمانُ بَحرٌ لا يُنزف و كَنزٌ لا يُنفذ سلمان منّا اهلَ البیت یَمْنَحُ الحکمه و یُؤتی الْبرهانَ.

سلمان دریای عمیق و گنج بی پایان است؛ سلمان از ما اهل بیت است که حکمت می بخشد و برهان می دهد.

و علی علیه السلام نیز درباره اش فرمود:

همانند لقمان حکیم این امت (سلمان) برای شما چه کسی است؛ او مردی از ما و در کنار ما اهل بیت بود که علم اول و آخر و کتاب اول و آخر را فرا گرفته بود. او دریایی بی پایان بود.

او یکی از ارکان چهارگانه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به دوست داری آنان مأمور گردید. وی از جمله دوازده نفری است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، از بیعت با خلیفه اول سرباز زد و در طریق اهل بیت سیر کرد و بر همین طریق نیز چشم از جهان فرو بست. مناقبش بیش از آن است که در گفته آید. امام صادق علیه السلام وی را صاحب اسم اعظم می دانست که به آخرین درجه ایمان؛ یعنی درجه دهم راه یافته بود و امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

نگویید سلمان فارسی، بلکه بگویید سلمان محمدی؛ زیرا او مردی از ما اهل بیت علیهم السلام است.(۱)

۱۱. عمار بن یاسر؛ میزان حق گرایان

وی از نخستین مسلمانان است که مورد شکنجه و آزار مشرکان قریش

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۱۹؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۸۳؛ سلمان فارسی، جعفر مرتضی عاملی؛ سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۵۰۵؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۲۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۵۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۶۳.

قرار گرفت و پدر و مادرش زیر شکنجه مشرکان به شهادت رسیدند. از مهاجران به حبشه و نمازگزاران به سوی دو قبله بود. در ایمان، بدان پایه دست یافت که پیامبر صلی الله علیه و آلهفرمود: «سر تا پای عمار سرشار از ایمان است».

شکاکان در حقانیت علی علیه السلام در جنگ صفین، او را شاخص حق قرار داده بودند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود:

عمار با حق و حق با عمار است، هر کجا که باشد؛ عمار هم چون پوست مابین چشم و بینی من است؛ گروه سرکش و یاغی او را خواهند گشت.

این چنین بود که وی در سال ۳۷ هجری، در سن نود سالگی در رکاب علی علیه السلام در صفین به شهادت رسید و شک و ریب را از دل های شکاکان زدود و وقتی از علی علیه السلام درباره عمار پرسیدند، فرمود:

او مردی بود که ایمان با گوشت و پوست و موی و خونش درآمیخته بود و وقتی رفت حق را نیز با خود برد و آتش جهنم را نسزد که از او چیزی را بسوزاند.(۱)

۱۲. عبداللّه بن عباس؛ دانشمند امت

وی از عالمان به تفسیر و تأویل قرآن بود که علوم خود را از محضر امیرمؤمنان فرا گرفت و در آن بدان پایه دست یافت که علی علیه السلامفرمود: «عبداللّه از پشت پرده ای نازک به غیب می نگرد».

در شأنش همین بس که دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حقش مستجاب شد، آن جا که فرمود:

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۰۲؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۲؛ رجال کشی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ سیر اعلام نبلا، ج ۱، ص ۴۰۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۷۶.

«اللهم فَقِّهْهُ فِی الدِّینِ وَ عَلِّمْهُ التَّاویلَ؛ بارالها او را فقیه و غور کننده در دین و عالم به تأویل قرآن قرار ده».

چنین بود که مرجع مسلمانان در تفسیر و تأویل قرآن گشت و مورد عنایت عامه و خاصه شد. وی در سال ۶۸ هجری در مدینه بدرود حیات گفت.(۱)

۱۳. سخاوتمند عدی بن حاتم طایی؛ جان نثار ولایت

او فرزند سخاوتمند معروف عرب جاهلیت؛ یعنی حاتم طایی است که در سال هفتم اسلام آورد و از آن پس همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. وی پس از به حکومت رسیدن علی علیه السلام، همگام با امیرمؤمنان گردید و در جنگ جمل چشم او و یک فرزندش به نام محمد کور شد و در جنگ نهروان فرزند دیگرش را در راه دفاع از ولایت نثار کرد.

روزی معاویه به وی گفت: «ای عدی پسرانت چه شدند؟» گفت: «کشته شدند.» معاویه گفت: «علی علیه السلام با تو انصاف نکرد که پسرانت را به کشتن داد و فرزندانش را حفظ کرد.» عدی گفت: «من با او انصاف نکردم که وی کشته شد و من ماندم.»

وی پس از عمری طولانی، در سال ۶۱ هجری در ۱۲۰ سالگی، در کوفه درگذشت.(۲)

۱- التفسیر المفسرون، ج ۱، ص ۲۲۴؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۴۱۸؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۳۳۱؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۳؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۹؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۱۸۱؛ سیر اعلام نبلا، ج ۳، ص ۱۶۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۶، ص ۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۹.

۱۴. مقداد بن اسود کندی؛ حق گرای بی بدیل

او نیز از ارکان چهارگانه است که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به دوست داری آنان بود. از پیش روان در اسلام و از جمله سه نفری بود که در کنار سلمان و ابوذر، هیچ گاه در حقانیت علی بن ابی طالب به خود شک و تردیدی راه نداد و در خط مستقیم ولایت گام برداشت. فضیلت ها و منقبت های وی بیش از اندازه توصیف است. تاریخ نگاران و سیره نویسان و عالمان رجال، در ستایش وی و ذکر منقبت هایش هم رأیند و بیش تر کتاب ها اوصاف او را یاد کرده اند. امام صادق علیه السلام درباره جایگاه وی در میان امت فرمود:

همانا مقام مقداد بن اسود در این امت، همانند جایگاه حرف الف در قرآن است که چیزی جای گزین آن نیست.

وی سرانجام پس از هفتاد سال زندگی با عزت، سرانجام در سال ۳۳ هجری در جَرَف در یک فرسخی مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.(۱)

آن چه گفته شد گل چینی از میان صدها تن از اصحاب برجسته پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که در خط ولایت گام برداشتند و جانشان در طبق اخلاص گذاشتند تا نثار حق کنند و از این گونه افراد، کم نبوده اند و حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز به آنان عنایت داشت، ولی در این جا برای پرهیز از طولانی شدن مطلب از توصیف خصال نیکشان پرهیز شد؛ افرادی مانند: مالک بن تیهان، محمد بن ابی بکر، عمرو بن حِمق،

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۲۷؛ طبقات ابن سعد، ۳/۱/۱۴۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۲۷؛ حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۱۷۲.

ابوالاسود دوئلی، ابی بن کعب، ابوفضاله انصاری، سهل بن خیف، عثمان بن خیف، صعصعه بن صوهان، صیحان بن صوحان، زید بن صوحان، ابان بن سعید بن عاص، خالد بن سعید بن عاص، عبداللّه بن جعفر، عبداللّه بن بدیل بن ورقا، عبداللّه بن مسعود، عبداللّه بن خباب بن ارت، عبیداللّه بن ابی رافع، عبدالرحمن بن بدیل بن ورقاء خزاعی، علی بن ابی رافع، عباده بن صامت بن قیس، قیس بن سعد بن عباده، عبیداللّه بن عباس، قثم بن عباس، هاشم بن عتبه بن ابی وقاص و صدها تن دیگر از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله که در بیشتر غزوه ها، به ویژه در جنگ بدر و در بیعت رضوان حضور داشتند و سرانجام در زمان زمامداری امیرمؤمنان در کنار وی و در برابر ناکثان و قاسطان و مارقان قرار گرفتند و عده بسیاری از آنان به فیض شهادت رسیدند که ذکر جمیل و خصال جلیل آنان مجال دیگر می طلبد. ازاین رو، پایان گفتار را با بیان زیبای امام زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین علیه السلام به پایان می بریم. حضرتش در دعای چهارم صحیفه سجادیه می فرماید:

خداوندا، به اصحاب گرامی محمد صلی الله علیه و آله درود بفرست که حق صحبت ادا کرده اند و تکلیف دوستی را به درستی ایفا داشته اند؛ آنان که در رنج ها و مشقت ها، در پیکارهای خونین، در مهلکه ها و معرکه ها از مرگ نهراسیده اند و پروانه وار پیرامون شمع وجودش پرواز کرده اند.

آنان که به تصدیق و تعظیم وی پیشی گرفتند و صمیمانه از سویدای قلب و خلوص باطن به ندای وی پاسخ گفته اند و در برابر حجت الهی از بزرگ نمایی و ستیز پرهیز داشته اند و در راه اعلای کلمه توحید و ترویج دین مقدس اسلام خانه و خانمان خویش را ترک گفته اند و

چشم کشیده اند تا نام محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت استوار دارند و دین وی را بر مراسم پلید جاهلیت چیر گی بخشند.

پروردگارا، بر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله درود فرست که از جان و دل دوستش می داشته اند و به جای متاع دنیا کالای عشق و محبت به بازار آورده اند و تجارتی که هرگز زیان نمی پذیرد، به پیش گرفته اند.

بر اصحاب محمد صلی الله علیه و آله درود باد که برای عقیده والای خویش، رنج هجرت و غم غربت را بر خویشتن هموار کرده اند و از قبیله ها و عشیره های خویش که بت می پرستیدند، بریدند و به مردان خداپرست پیوستند و اسلام را ملاک قربت و قرابت شمردند.

خداوندا، در دستگاه خداوندی تو خللی راه نیابد و ذات اقدس و اعلای تو را عارضه فراموشی فرا نگیرد.

خداوندا، این زحمت ها و رنج ها را با رحمت ها و مرحمت های خویش پاداش فرمای.

ص: ۲۰۰

بخش ششم: همراه با برنامه سازان

اشاره

بخش ششم: همراه با برنامه سازان

زیر فصل ها

ص: ۲۰۱

توصیه هایی به برنامه سازان

یکی از رسالت های مهم رسانه های گروهی به ویژه صـدا و سـیما به عنوان بیان کننـده عقیـده و دیدگاه های مکتب اهل بیت علیهم السـلام، توجه به تاریـخ اسـلام و نقـد و ارزیـابی نقـاط روشن و نقـاط مبهم و نیز لغزش گاه های خواص در قالب هنری است.

برخی از نقش آفرینان صـحنه های مبارزه و ایثار و راست قامتانی که برای اعتلای اسـلام، از جان و مال خود گذشـته اند، پس از آن همه جـان فشانی ها، با گـذشت زمان در آزمون های بعـدی زنـدگی شان لغزیدنـد و برخی دیگر، همچنان ثابت قـدم و اسـتوار در مکتب اهل بیت علیهم السـلام گام برداشـتند و به توصـیه رسول خدا صـلی الله علیه و آله به کتاب و عترت تمسـک جسـتند و به ایفـای نقش پرداختنـد. توجه به چنین نمادهـایی بایسـته و در خور توجه ویژه است تـا اگر برای هر نسـل نوخاسـته جویای حقیقت و کمال باشد تا در سایه همت خود و سـیره پاکان گذشته، چراغ راه هدایتی برای آینده خود روشن کنند و در مسـیر سـرفرازی گام برده اند تا از لغزشگاه ها احتمالی دراماان باشند. توجه به خواص و اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله از جهتی دیگر نیز اهمیت دارد و آن مبـارزه بـا تبلیغـات گسترده و اغواگرایـانه ای است که می کوشـد پیروان اهـل بیت را منکر فضایل همه صحابه و دشمنی اصحاب معرفی کند. تبلیغاتی که در عده ای ساده دل و

حتی برخی عالم نمایان تأثیر گذاشته و آنان را به واکنش واداشته است تا در دفاع از صحابه، خون شیعیان و پیروان اهل بیت را هدر بدانند و برخی حتی با انکار مسلمات تاریخی و حتی عقیدتی هم کیشان خود بگویند: «خلیفه برحق مسلمین پس از عثمان معاویه بود، نه علی و بعد از معاویه نیز جانشین او به پسرش یزید می رسید و نه به حسین بن علی».(۱) و آن دیگری نیز برخلاف عقیده راسخ خود به عدالت همه صحابه، بگوید:

یزید صالح تر و بهتر از امام حسین علیه السلام بود.(۲)

حال آنکه اگر نبود آن همه سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن فرزندش حسین علیه السلام که مورد اعتراف همه مسلمانان است، خود عقیده به عدالت همه صحابه برای برتری حسین علیه السلام که از اصحاب به شمار می رفت بر امثال یزید که از تابعینی دانسته می شود کافی بود، ولی تعصب کور و نادانی، چشم و گوش و هوش را می برد و بصیرت را می گیرد و انسان را به ورطه لجاجت و انکار حق و واقعیات می کشاند.

ازاین رو، بررسی مقام و شخصیت صحابه برجسته ای که در جنگ های صدر اسلام در رکاب رسول خدا بودند یا آنانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر اهل بیت علیهم السلام گام برداشتند؛ مانند سلمان و بلال و حذیفه و ابوذر که پیش از حکومت امیرالمؤمنین جان باختند و برخی که در کنار آن حضرت و یا بعدها در کنار امام حسن علیه السلام یا واقعه عاشورا

۱- محمد احمد عباسی، تحقیق مزید به سلسله خلافت معاویه و یزید، لیاقت آبادکراچی، مکتبه محمود، انجمن پریس، ۱۹۸۲ م.

۲- عظیم الدین صدیقی، امیرالمؤمنین یزید بن معاویه، ص ۳۵ کراچی مجلس حضرت عثمان، سال ۱۳۹۵ ه . ق.

حضور داشتند در خور شایان توجه است، ولی با کمال تأسف باید پذیرفت که صدا و سیما با وجود موفقیت در ساخت برخی فیلم های ماندگار مذهبی و دینی و تاریخی، در نمایاندن چهره اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام موفق نبوده است و حتی یک فیلم در این باره نداشته است. حتی در فیلم مهمی همچون فیلم امام علی علیه السلام، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در کنار علی علیه السلام می جنگیدند، چندان برجسته نشان داده نشدند. برجسته کردن اصحابی همچون ابی عباس، عمار یاسر، عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و مانند اینان برای کسانی که حق را بر میزان اشخاص مرسنجند و نه اشخاص را بر میزان حق بسیار مهم است و بهانه را از دست مغرضان می گیرد؛ هرچند تبری جستن از برخی مدعیان صحابه بودن، همچون معاویه و عمروعاص و مروان و امثال اینان بهانه به دست وهابی مسلکان داد تا چنین فیلم ارزشمندی را تخطه کنند.

با توجه به آنچه گذشت توجه خاص به اصحاب بسیار مهم و سزاوار هزینه کردن بود چه وقت و امکانات است. برای دستیابی به مقصود «تولی و تبرّا»ی مورد نظر شیعه درباره اصحاب و تمایز میان دو گروه از آنان، نکاتی چند باید مورد توجه قرار گیرد که پیشنهاد می گردد.

پیشنهادهای برنامه ای

۱. ساخت برنامه ای با نام پیشگامان درباره اصحاب برجسته ای که در رکاب اهل بیت علیهم السلام ایفای وظیفه کرده اند؛ اصحابی همچون ابوذر سلمان، جابر بن عبدالّله انصاری، عبدالّله بن عباس و... .

بهتر است پخش این گونه برنامه ها در سالروز تولد یا وفات و

ص: ۲۰۵

شهادت شخصیت مورد نظر صورت گیرد. از این رو، می بایست پس از شناسایی سالروز تولد یا فوت و شهادت صحابی مورد نظر، برنامه ای در قالب مسابقه صحابه شناسی و یا برنامه های کارشناسی ترتیب داد و به معرفی ابعاد شخصیتی وی پرداخت. تولید چنین برنامه ای برای رادیو معارف و یا شبکه قرآنی سیما توصیه می گردد.

۲. تلاش برای ترویج نام های ماندگار اصحاب پیامبر یکی دیگر از کارهای مفید در رسانه است. چنین کاری با استفاده از نام گذاری بازیگران در فیلم های مختلف ممکن است. به ویژه در فیلم هایی که برخی از بازیگران نقش مثبت عرب زبان را برعهده دارند. استفاده از نام اصحاب برجسته ای مانند جابر، حذیفه، اویس و امثال آن که در زبان فارسی کمتر رایج است توصیه می گردد. همچنین می توان در سالروز تولد یا شهادت صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، به افرادی که دارای نام صحابی مورد نظر هستند و یکی از صفات برجسته شخصیت مورد نظر را بگویند، از طریق صدا و یا سیما جایزه ای داده شود. چنین برنامه ای، با آشنا ساختن مردم با شخصیت مورد نظر، نام وی را نیز ترویج خواهد کرد.

۳. کتاب هایی از سوی مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما درباره برخی از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله با رویکرد خاص آموزشی و الگودهی تهیه شود و در برنامه های رسانه ملّی به مسابقه سراسری گذاشته شود و سپس به برندگان، جوایزی اهدا شود. چنین کاری از چند جهت مفید است.

از سویی سبب شناسایی شخصیت ها و سجایای اخلاقی آنان و

ص: ۲۰۶

الگـودهی مفیـد برای مردم و نوعی فرهنـگ سـازی است و از سوی دیگر، در این گونه برنـامه هـا، تلاش هـای فرهنگی مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما و اهداف تشکیل آن آشنا می شوند.

۴. ساخت فیلم درباره زندگانی صحابه یکی دیگر از رسالت های بسیار مهم صدا و سیماست. توجه به چنین امر مهمی از چند جهت بایسته است:

الـف) ذهنیت منفی برخی از مسـلمانان را که تحت تـأثیر وهـابیت علیه پیروان اهـل بیت علیهم السـلام موضـع گرفته و آنـان را دشمن صحابه می پندارند می زداید و عامل ایجاد وحدت میان مسلمانان می گردد؛

ب) بـا معرفی اصحاب در خط اهـل بیت علیهم السـلام و مخالفـان آنـان و نیز شـناسایی موضع گیری هـای دوگروه در مقابل یکـدیگر، همچون برخورد ابوذر با ساختن کاخ حمراء معاویه در دمشق، مسـلمانان در می یابند که تمایز شـیعیان بین اصـحاب براساس مبنای صحیح بوده است و علت تقدیس برخی از اصحاب و سرزنش برخی دیگر، به عملکرد آنان بستگی دارد.

ج) ساختن برخی از فیلم ها سـبب ترویج اسلام در میان غیر مسلمانان می شود. برای مثال، ساختن فیلمی درباره شخصیت بلال حبشـی که از برجسـتگان اصـحاب در خط اهل بیت علیهم السـلام بود و با وجود سیاه پوست بودنش، از مقام والایی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السـلام برخوردار بود، عامل ترویج اسـلام میان سـیاه پوسـتان خواهد بود تا بدانند ملاک برتری در اسلام به فضایل انسانی است و نه به رنگ پوست و نژاد.

۵. بحث های کارشناسی درباره عدالت اصحاب و نقد و ارزیابی

عملکرد آنان با استفاده از کارشناسان برجسته شیعه و اهل سنت برای برنامه های برون مرزی به ویژه برای هند و پاکستان توصیه می گردد تا با بیان دیدگاه های دوگروه در قالب مصاحبه ای جداگانه و یا در میزگردی با حضور صاحب نظران، هر دو عقیده بررسی عالمانه شوند و بدین ترتیب، از تهمت ها و نزاع های عوامانه و بی منطق جلوگیری به عمل آید. چنین برنامه های مردم را با دیدگاه های طرفداران دو مکتب درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا خواهد ساخت و بدون آن که به تکفیر یکدیگر و درگیری بیانجامد، عقیده حق را بر کرسی می نشاند و این قضاوت را به عهده شنونده یا بیننده وامی گذارد.

پرسش های کارشناسی

برخی پرسش هایی که از کارشناسان دو مکتب شیعه و به ویژه اهل سنت در قالب میزگرد و یا مصاحبه می توان پرسید عبارتند از:

۱. نظر شما درباره عدالت صحابه چیست؟

۲. تعریفتان از عدالت چیست؟

۳. مراد از همه صحابه چه کسانی هستند؟

۴. مبنای شما در تعریف صحابه چیست؟ آیا هرکسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دیده صحابی است یا برعکس و یا مبنای دیگری دارید؟

۵. آیا صرف هم نشینی با شخصیتی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند سبب ایجاد صفت عدالت در افراد گردد؟

۶. به تصریح آیات الهی، بی گمان برخی از یاران اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله اهل نفاق بوده اند، عقیده به عدالت همه اصحاب با این آیات

چگونه سازگار است؟

۷. روایات حوض که در دو کتاب معتبر اهل سنت، یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است، دلالت صریح دارد که روز قیامت بسیاری از اصحاب را به دلیل ارتداد از حوض کوثر دور می کنند. چگونه ارتداد این افراد، با وصف عدالتشان جمع می گردد؟

۸. با وجود صراحت آیات و روایات، آیا انکار فضایل برخی از اصحاب موجب کفر است؟

۹. عقیده به عدالت همه صحابه، جز و کدام یک از اصول یا فروع دین است تا موجب کفر گردد؟

۱۰. اگر مبنای کفر دشنام دهنده به اصحاب درست باشد، چرا امثال معاویه و عمروعاص را که علی علیه السلام را برفراز منبرها سب و لعن می کردند کافر نمی دانید؟

۱۱. برخی از اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتکب گناهان کبیره مانند شرابخواری، زنا و قتل نفس شدند و حتی برای برخی، حد نیز جاری کشت، چنین گناهانی چگونه با عدالت می سازد؟

۱۲. دستور صریح پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث معتر ثقلین، تمسک امت به قرآن و عترت بود، آیا چنین حکمی شامل اصحاب نیز می شد؟ اگر می شد پس چرا بسیاری از آنان این حکم را نادیده گرفتند و به مقابله با عترت پرداختند؟ آیا زیرپا نهادن دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله باعث خروج از عدالت نمی گردد؟ چنین عدالتی براساس کدام تعریف از عدالت مبتنی است که با ارتداد، گناهان کبیره و... باز همچنان باقی است.

پرسش های مصاحبه ای

پرسش هایی زیر را نیز می توان از مردم درباره برخی از اصحاب و ویژگی های آنان پرسید:

۱. چند تن از اصحاب برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناسید؟

۲. تا چه اندازه با شحصیت مورد نظر (ابوذر ـ مسلمان، مقداد و...) آشنایی دارید؟

۳. عامل اصلی برجستگی این صحابه در نظر شما چیست؟

۴. به کدامیک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله علاقه بیشتری دارید؟ دلیل آن چیست؟

۵. چگونه می توان راه و روش و سیره اصحاب واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله را ترویج داد؟

۶. دلیل محبوبیت برخی از اصحاب در نزد اهل بیت علیهم السلام چه بود؟ چگونه می توانیم به آن محبوبیت دست یابیم؟

۷. عامل لغزش برخی از اصحاب پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود؟ چه چیز سبب شد که برخی از آنان همانند طلحه و زبیر به رغم مبارزه و جانبازی فراوان در اسلام، در مقابل علی علیه السلام موضع گیری کنند؟

۸. راه های جلوگیری از لغزش امت به ویژه خواص آن چیست؟

۹. دست داشتید جای کدام یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودید؟

۱۰. با شنیدن نام صحابه های چون (ابوذر، مقداد، عمار، سلمان، جابر...) به یاد چه می افتید؟

ص: ۲۱۰

کتاب نامه

 قرآن کریم، بر گردان: ناصر مکارم شیرازی.

 نهج البلاغه، بر گردان: محمد دشتی.

 صحیفه سجادیه، بر گردان: جواد فاضل.

۱. آلوسی، محمود، تفسیر روح المعانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۵۰ ه . ق.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه اللّه ، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه . ق.

۳. ابن ابی حاتم رازی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر قرآن العظیم، ریاض، المکتبه العصریه، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه . ق.

۴. ابن اثیر جزری، عزالدین علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ه . ق.

۵. ابن ادریس حلی، السرائر الحاوی للفتاوی، قم، دفتر نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه . ق.

۶. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، الموضوعات، ریاض، اضواء السلف، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه . ق.

۷. ابن براج طرابلسی، عبدالعزیز، المهذب، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۶ ه . ق.

ص: ۲۱۱

۸. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ه . ق.

۹. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الوسیله الی نیل الفضیله، قم، کتاب خانه آیت اللّه مرعشی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه . ق.

۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، المقدمه، محمد پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ه . ق.

۱۱. ابن رشد حفید اندلسی، محمد بن احمد بن محمد، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، قم، شریف رضی، ۱۴۰۶ ه . ش.

۱۲. ابن سعد واقد کاتبی، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ه . ق.

۱۳. ابن عبد البر قرطبی، یوسف بن عبداللّه بن محمد، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه . ق.

۱۴. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، الباحث الحثیث، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، قاهره، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه . ق.

۱۶. ابوریه، محمد، اضواءٌ علی السنه المحمدیه، قم، نشر البطحاء، چاپ پنجم.

۱۷. ابوریه، محمد، الکاف الشاف فی تخریج احادیث الکشاف، در حاشیه کشاف زمخشری.

۱۸. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۱۹. عاملی، شرف الدین، المراجعات، بیروت، تحقیق حسین الراضی،

ص: ۲۱۲

چاپ دوم، ۱۴۰۲ ه . ق.

۲۰. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بی جا، دفتر نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه . ق.

۲۱. امام خمینی، روح اللّه ، تحریر الوسیله، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶ ه . ش.

۲۲. امام فخر رازی، محمد بن خطیب، تفسیر مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه . ق.

۲۴. بدری، عبدالغنی، عدالت صحابه، مجله ندای اسلام، زاهدان، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۰ ه . ش.

۲۵. ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره، السنن، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه . ق.

۲۶. تفضلی، آذر ــ مهین فضائلی جوان، فرهنگ بزرگان اسلام و ایران، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲ه . ش.

۲۷. تهانوی عثمانی، محمد بن علی، قواعد فی علوم الحدیث، بیروت، مکتب مطبوعات الاسلامیه.

۲۸. تیجانی، محمد، اهل سنت واقعی، محمدجواد مهری، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ ه . ش.

۲۹. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر الجواهر الحسان، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۳۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبداللّه ، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه . ق.

۳۱. ______________________ ، معرفه علوم الحدیث، بیروت، دارالآفاق الحدیث، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ ه . ق.

۳۲. حسن بن زین الدین عاملی، معالم الدین، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۵ ه . ش.

۳۳. حسینی میلانی، سیدعلی، الصحابه، قم، مرکز بحث های عقاید، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه . ق.

۳۴. خازن بغدادی، علی بن محمد، تفسیر لباب التاویل، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه . ق.

۳۵. خطیب بغدادی، احمد بن علی، الکفایه فی علم الروایه، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه . ق.

۳۶. ______________________ ، تاریخ بغداد، قاهره، ۱۹۳۱.

۳۷. دیب البغاء، مصطفی، التذهیب فی شرح متن الغایه و التقریب فی فقه الشافعی، قم، مکتبه القدس، چاپ اول، بی تا.

۳۸. ذهبی، شمس الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرساله، یازدهم، ۱۴۱۹. ۳۹. ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت، دارالفکر.

۴۰. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، الذریعه الی مکارم الشریعه، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۴.

۴۱. زمخشری، محمود بن عمر، تفسیر کشاف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه . ق.

۴۲. سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۲.

۴۳. ______________________ ، الملل و النحل، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه،

ص: ۲۱۴

چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه . ش.

۴۴. سخاوی، محمد بن عبدالرحمن، فتح المغیث، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه . ق.

۴۵. سمرقندی، محمد بن احمد، تفسیر بحرالعلوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه . ق.

۴۶. سمعانی، منصور بن عبدالجبار تمیمی، تفسیر سمعانی، ریاض، دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه . ق.

۴۷. سیوطی، جلال الدین، تدریب الراوی، بیروت، درالکتب العربی، ۱۴۱۷ ه . ق.

۴۸. سیوطی، جلال الدین، تفسیر الدر المنثور، بیروت، دار احیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه . ق.

۴۹. شهر زوری، عثمان بن عبدالرحمن، علوم حدیث، بیروت، دارالفکر المعاصر، سوم، ۱۴۰۴ ه . ق.

۵۰. شهید ثانی، زین الدین بن نورالدین، الرعایه فی علم الدرایه، قم، کتابخانه آیت اللّه مرعشی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه . ق.

۵۱. شهید مطهری، مرتضی، ده گفتار، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

۵۲. شیخ انصاری، مرتضی، رسائل فقهیه، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه . ق.

۵۳. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه . ش.

۵۴. شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، قم، مؤسسه آل البیت

ص: ۲۱۵

۵۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارت اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه . ق.

۵۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران، مکتبه المرتضویه، چاپ دوم، ۱۳۸۷ _ ۱۳۹۳ ه . ق.

۵۷. صبحی، صالح، علوم حدیث و اصطلاحات آن، عادل نادرعلی، قم، اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه . ق.

۵۸. صدر، سیدحسن، نهایه الدرایه، قم، نشر المشعر.

۵۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الصغیر، بیروت، المکتب الاسلامی، دار عمان، ۱۴۰۵ ه. . ق.

۶۰. عجاج الخطیب، محمد، السنه قبل التدوین، بیروت، دارالفکر، چاپ پنجم، ۱۴۰۱ ه . ق.

۶۱. عراقی، آقا ضیاء، شرح تبصره المتعلمین (کتاب القضاء)، قم، مطبعه مهر.

۶۲. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، پنجم، ۱۳۷۱ ه . ش.

۶۳. علامه حلّی، حسن بن یوسف، مختلف الشیعه، قم، داوری، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه . ق.

۶۴. علامه شرف الدین عاملی، عبدالحسین، اجتهاد در مقابل نص

۶۵. علامه شرف الدین عاملی، عبدالحسین، الفصول المهمه فی تالیف الامه، علی دوانی، تهران، کتابخانه بزرگ اسلامی، قم، رابطه الثقافیه والعلاقات الاسلامیه.

۶۶. علامه شیخ شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه . ق.

۶۷. علامه عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، تهران، مجمع العلمی الاسلامی، چاپ ششم، ۱۴۱۶ ه . ق.

۶۸. علامه مرتضی عاملی، جعفر، سلمان فارسی، محمد سپهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۵ ه . ش.

۶۹. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ریاض، دارالسلام، چاپ سوم، ۱۴۲۱.

۷۰. قاری، ملاعلی، شرح نخبه الفکر، بیروت، دار ارقم.

۷۱. قاسمی، جمال الدین، قواعد التحدیث، دارالنفائس، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه . ق.

۷۲. قرطبی، ابی عبداللّه ، محمد بن احمد انصاری، تفسیر الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث.

۷۳. قشیری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قاهره، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه . ق.

۷۴. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال قم، هجرت، ۱۳۷۷ ه . ش.

۷۵. قمی، شیخ عباس، هدیه الاحباب، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه . ش.

۷۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ه . ش.

۷۷. مامقانی، ملا عبداللّه ، مقباس الهدایه، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه . ق.

۷۸. ماوردی بصری، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب، احکام السلطانیه، قم، افست دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم،۱۴۰۶ ه . ق.

ص: ۲۱۷

۷۹. محمد سماحی، محمد، المنهج الحدیث فی علوم الحدیث، ریاض، مکتبه العصریه.

۸۰. محمصانی، صبحی، فلسفه قانون گذاری، مترجم: اسماعیل گلستانی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۸ ه . ش.

۸۱. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه . ش.

۸۲. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون، مشهد، دانشکده رضوی، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه . ش.

۸۳. معروف حسنی، هاشم، اخبار و احادیث ساختگی، حسین صابری، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه . ش.

۸۴. منقری، نصر بن مزاحم، وقعه صفین، قم، افست کتابخانه آیت اللّه مرعشی، ۱۴۰۴ ه . ق.

۸۵. ناصف، منصورعلی، التاج الجامع للاصول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ ه . ق.

۸۶. نَوَوی، یحیی بن شرف، روضه الطالبین، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه . ق.

۸۷. واحدی نیشابوری، تفسیر الوسیط، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه . ق.

۸۸. یعقوب، احمدحسین، نظریه عدالت صحابه، مسلم صاحبی، تهران، سازمان تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه . ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹